

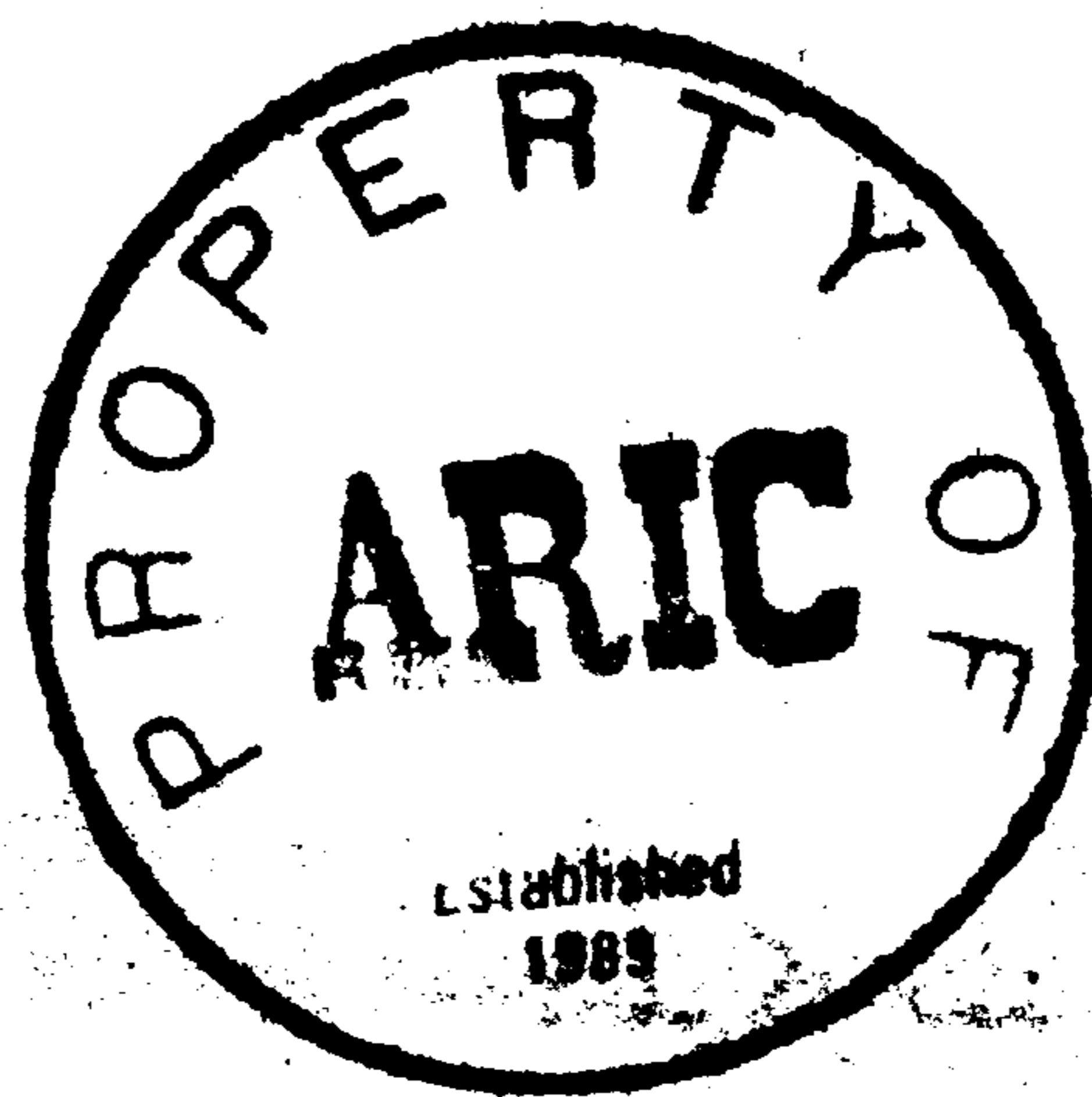
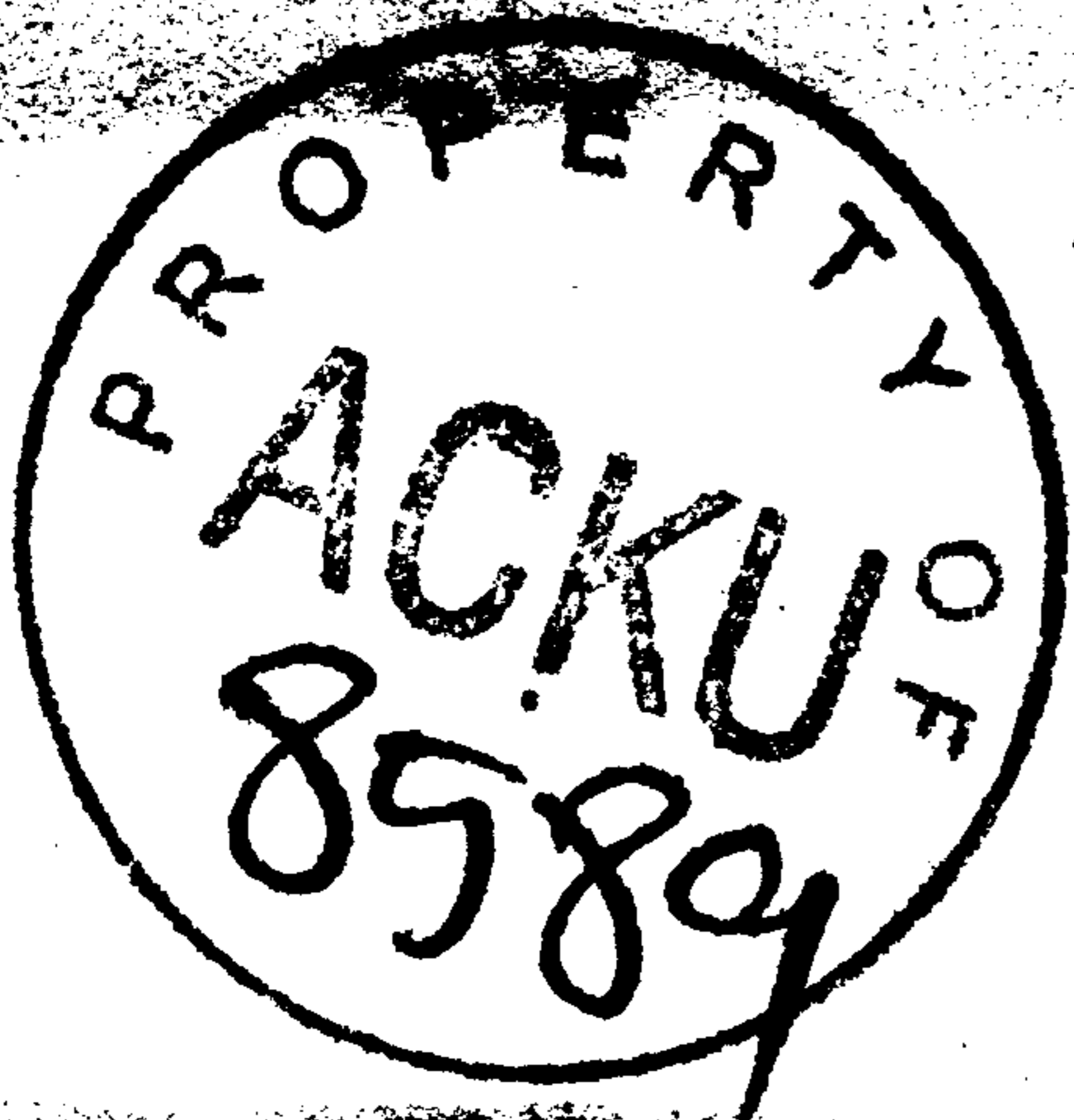
طمان

ببار»

Ketabton.com

تاریخ ادبیات افغانستان

دورهء محمد زائی ها



تالیف : میر غلام محمد «غبار»

شناسنامه :

نام کتاب	: تاریخ ادبیات افغانستان (دورهء محمدزائی ها)
مؤلف	: میر غلام محمد «غبار»
طرح و دیزاین جلد	: ع. رهرو عمر زاد
طبع اول	: ۱۳۳۰ خورشیدی - کابل
طبع دوم	: ۱۳۷۸ خورشیدی - پشاور
تیراژ	: ۱۰۰۰ جلد
ناشر	: مرکز نشراتی آرش

کتابخانه آرش : ایستگاه شاهین تاون

یونیورسیتی رود - پشاور - Tel: 845134

حق چاپ محفوظ ناشر است

ستاره یی دیگر از آن کهکشان

در این چند ماه پسین باز نام بزرگ و باشکوه میرغلام محمد غبار برزبانها جاریست، نه اینکه او را از کسانی باید شمرد که نامهای شان از حافظهء مردم زدوده میشوند، بل این تجدید دیدار معنوی بانام، یاد و خاطرهء آن بزرگمرد کم همال بنا بر اینست که مجلد دوم کتاب بزرگ «افغانستان در مسیر تاریخ» به کوشش فرزند دانشور آن زنده یاد جناب حشمت خلیل غبار، انتشار یافته و به قول سعدی یک بار دیگر «ذکر جمیل» غبار را بر زبانها افکنده است.

غبار و الامرودی که همواره قلم را به آماج بیان وثبت حقیقت به دست گرفت، آن گونه که میدانیم از نوجوانی به یاری آزادی برخاست و در نخستین صف آزادیخواهان قرار گرفت و تا هنگامی که در آغوش احترام جاوید ملت به خواب ابدی فرو رفت از این راه گام واپس نهاد و قامت بلند غرورش در برابر دستگاہها و قدرتها دوتا نشد.

او خواست و توانست که برای خط مقرر مط معوج و وارونهء به اصطلاح تاریخنگاران دهان بین دولتها خط نسخ و ترقین بکشد و برای یک بار هم که شده صحائف تاریخ را با خط جلی بنویسد و حقیقت را در مذبح مصلحت اندیشی قربانی نکند.

از چنین باشکوه مردی اگر صفحه‌ی هم انتشار نیافته یا
وسیعاً انتشار نیافته بماند در واقع برگی از دفتر فرهنگ اصالت‌مند
مان به دست تند باد حادثه افتاده است.

واینک بخشی از «تاریخ ادبیات افغانستان» نبشته‌ء آن
رادمرد در دست ماست. اگر چه آن بهشتی روان خود نوشته اند
و آقای حشمت خلیل غبار هم تاکید فرموده که تا
انتشار «افغانستان در مسیر تاریخ» بیشترین کتابها و مقالات استاد
غبار دستخوش نسخ و نسخه‌های از هم‌میزان و سانسور چنان
وابسته به دستگاه‌های فرمانروا شده اند، شاید در بخشی از برگ‌های
این رساله نیز بتوان نشان‌های دست سیاه سانسور را دید، اما
آنانیکه با اسلوب و شیوه ویژه استاد غبار آشنایی ژرفتر دارند
و تملوج روان نستوه او گاه‌گاه به شگفتی اندرشان ساخته است
میتوانند افزایشها و کاهشها را باز شناسند.

نو اندیشی تاریخی نویسن بزرگ در جای جای این رساله که
در حدود نیم سده پیش از این نگاشته شده است، سیما مینماید، به
گونه مثال ارج نهادن به ادب شفاهی و نیز بررسی آثار عده‌ی
از نویسندگان و شاعران بابینش انتقادی.

می پندارم تا داوری داد گرانهء روانشاد غبار در باب ارثیهء
ادبی محمود طرزی، اصلاً چون و چرا جوی ترین شخصیت‌های ادبی
کشورمان نیز چنین نکتهء نقد آمیز صریح و عریان درجایی ننوشته
اند، در حالی که لابد عده‌ی در نهانگاه دل‌های خویش با غبار هم‌آوا
بوده اند و چنین می اندیشیده اند.

میگذریم از اینکه در پرتو نظریه ادبی جدید، تاریخ ادبیات را باید چنان نوشت و مثلاً تا دو سه دهه پیش در این باب، سخن آخر را کسانی چون رنه ولیک و لوکاج میگفتند و امروزه پسین نوگرایان نیز در باب این مقوله چون و چراها دارند و اما ها و اما می که من میگویم اینست که در سالهایی این تاریخ ادبیات نویسی هم وبال گردن عده بی شده بوده و روانشادان استاد غبار، استاد نژیی و پژوهشگر کوشا و آگاه ودانا محمد حیدر زوبل هر کدام به گونه بی کیفر گناهان (!) خود را دیده اند و ای دریغ!

باری، از کار گزاران «مرکز نشراتی آرش» باید فراوان سپاسگزار بود که این یادگار جلیل استاد غبار به همت ایشان به پیمانهای گسترده تر در دسترس هوا خواهان تاریخ و ادبیات سرزمین مان قرار میگیرد.

یاد غبار را همواره گرم و گرامی نگاه داریم!
یاد گلرها و گلرنامه هایش را ارج نهیم!
ناعش نگین خاتم جاودانه گی باد!!

واصف باختری

بیست و هشتم جدی ۱۳۷۸

پشاور

فهرست عناوین

- ادبیات دورهء محمد زائی ها ----- ۱
- شعراء ----- ۱۱
- شاعره ها ----- ۱۱۶
- نثر نویس ها ----- ۱۲۷
- مطبوعات ----- ۱۴۱
- خوش نویسان ----- ۱۵۱
- رسامها ----- ۱۵۶
- ادب پشتو در دوره محمد زائی ها ----- ۱۵۷
- مولف و نویسندہ ----- ۱۶۱
- تجدد ادبی ----- ۱۶۲

ادبیات دورهء محمدزائی ها

اوضاع علمی و ادبی درین دوره

بعد از سقوط دولت تیموریهء افغانستان در قرن دهم هجری و تجزیهء مملکت بدست حکومت های ازبک ما وراءالنهر و صفوی فارس و بابریهء هندوستان انحطاط علمی و ادبی کشور آغاز یافت، زیرا در نتیجهء جنگهای فارسیها و ازبکها و بابریها شهرهای مشهور افغانستان از قبیل هرات، بلخ، مرو و غیره از مرکزیت افتاد و کانون صنعت و علم و ادب بیشتر بخارا و سمرقند، دهلی و آگره و اصفهان قرار گرفت، دربارهای ممالک ماوراءالنهر، فارس و هند حتی توانستند علما و ادبا و صنعتکاران افغانستان را نیز در دایرهء خود داخل کنند، مملکت افغانستان که در پارچه های مختلفی تقسیم و به حیث متصرفات اجنبی اداره میشد دیگر توان اقتصادی و آرامش سیاسی خودش را باخته و مجال تنفس در راه احیاء علم و ادب کمتر داشت. لهذا روز بروز قوس نزولی علمی و ادبی خویش را می پیمود.

در قرن دوازده هجری هنگامیکه دولت هوتکی افغانستان بمیان آمد، آنقدر عمر کم و گرفتاری زیاد در کشور فارس داشت که فرصت توحید و تامین مملکت افغانستان و تهیه زمینهء مساعد برای ترقی علم

و ادب در داخله نیافت.

حکومت محلی وابدالی هرات ازدولت هوتکی عمر و فرصت کمتر وساحهء عمل علمی وادبی محدود تر داشت، ومتعاقباً سیلاب نظامی، نادرشاه خراسانی ازروی هردو عبور نمود به نوعیکه هیچ کدام را مجال توجه به علم وادب دست نداد.

واما دولت ابدالی افغانستان که ربع قرن را مصروف فعالیت سیاسی ونظامی واسترداد اراضی ازدست رفته، مملکت بود نتوانست به ترقیات علمی وادبی، اقتصادی و زراعتی پردازد. تیمورشاه قابلیت احیای علوم وادبیات را فاقد وزمانشاه بیشتر خیال تسخیر هند درسر داشت. شاه محمود وشاه شجاع هم عمر خودشانرا درتحت تاثیرانتریکه های سیاسی اجانب درجنگهای داخلی وخارجی بسر بردند ولهذا بعد ازآنکه کشور افغانستان برای نیم قرن صحنهء آتش وخون گردیده بود دولت ازسلسلهء ابدالی به خانوادهء محمد زائی منتقل گردید ولی اینها نیز برای یکقرن همان راه گذشته رادربیش داشتند.

دورهء برادران محمد زائی

ازسال ۱۲۳۳ قمری بعدازکور شدن وزیر فتح خان بدست شهزاده کامران ومغلوبیت شاه محمود بدست برادران وزیردورهء تسلط وحکمرانی برادران وزیرفتح خان درافغانستان شروع وتا سال ۱۲۵۴

قمری طول کشید. در طی این مدت بیست و یکساله برادران وزیر فتح خان از قبیل سردار محمد عظیم خان و سردار شیردل خان و غیره مملکت را بطور ملوک الطوائفی اداره و با برادران دیگر خود چون سردار دوست محمد خان و رحمدل خان و یار محمد خان و سلطان محمد خان و حبیب الله خان (برادرزاده) و غیره در هرات، کابل، سند، پشاور و غیره یازده جنگ با ابدالی ها و امرای سند و رنجیت سنگ حاکم پنجاب و بین خود نمودند، و همچنین حکومت حلی و ابدالی هرات از همان سال ۱۲۳۳ قمری تا سال ۱۲۷۲ قمری در مدت چهل و دو سال هفت جنگ با دولت فارس بفرض دفاع از ولایت هرات نمود، در هر حال بعد از آنکه برادران محمدزائی از جنگهای بیست و یک ساله خسته و بزرگان آنها چون سردار محمد عظیم خان و سردار شیردل خان از بین رفته بودند باین فکر رسیدند که دولتی تشکیل و یکنفر از بین خود را بحیث امیر و پادشاه افغانستان قبول نمایند اینست که سلسله، امراء محمدزائی به میان آمد.

امیر دوست محمد خان

در سال ۱۲۵۴ قمری امیر دوست محمد خان پادشاه افغانستان گردیده و سال دیگر جنگ اولین افغان و انگلیس بعمل آمد و امیر دوست محمد خان بزودی و موقتاً از بین رفته و ملت افغانستان مجبور بود چهار سال این جنگ را (تا سال ۱۲۵۸ قمری) با دولت انگلیس در قندهار،

زرمته، کتر، سنگوخیل، کابل، خورد کابل و استالف، گندمک، جلال آباد و غیره قدم بقدم دوام بدهد.

بالاخره انگلیسها از افغانستان طرد و مجدداً امیر دوست محمدخان به عنوان پادشاه افغانستان وارد و از سال ۱۲۵۹ قمری به حکومت خود دوام داد، در این بیست سال امیر دوازده جنگ در داخل کشور نمود از قبیل جنگهای باجور، هزاره و بامیان و مقر و نجر او، تگاو، ماماخیل، بابکرخیل، گجرات، قطغن (تخارستان) و بدخشان، هرات و غیره.

امیر شیرعلیخان

در سال ۱۲۷۹ قمری امیر شیرعلیخان به تخت افغانستان نشست و تا سال ۱۲۹۶ قمری در مدت هژده سال سلطنت خود دوازده جنگ داخلی با خاندان خود در تخارستان، مهمند، باجگاه جگدک، سیدآباد، قلات، پنجشیر، قندهار، کیجهء مرسل، ششگاو و هرات و میمنه نمود و بالاخره هم خود در جنگ دوم افغان و انگلیس ازین رفت و ملت افغانستان باز مجبور بود سالهای ۱۲۹۶ و ۱۲۹۷ قمری را در جبال و میدانهای خوست و جلال آباد و قندهار و کابل، آسمائی، چهار آسیا، تپهء مرنجان، شاه جوی و میوند و غیره به جنگهای ده گانه و خونینی در مقابل اردوی انگلیس بگذرانند در نتیجه انگلیسها به تخلیهء افغانستان و ادار و دولت جدیدی در مملکت تشکیل گردید.

امیر عبدالرحمن خان

از سال ۱۲۹۷ تا ۱۳۱۹ قمری امیر عبدالرحمن خان به حیث پادشاه افغانستان با سیزده جنگ داخلی درهرات ، قندهار ، پنجشیر ، نجر او ، ترکمان وپارساء وکنر و منگل ، لغمان ، اندر ، غزنی گک ، ساوکلمان ، هزاره ونورستان وغیره مواجه شد .

همچنین ولایت مشرقی وسرحدی افغانستان از روزیکه اجباراً بعنوان سرحد آزاد وصوبهء سرحد از افغانستان مجزا وداخل حدود دولت انگلیسی هند گردیدند درطول یکقرن صدها جنگ محلی برضد دولت انگلیس وشانزده جنگ بزرگ از طرف تمام قبایل افغانی اعم از بلوچی وسندی ، مهمند و وزیر ، مسعود ، اورگزائی ، شیرانی ویوسف زائی وامثالهم در مناطق بلوچستان وسند ، خیبر وپشاور ، یوسفزی ومهبان وامازائی جدوون ، انبیله وینیرو ، کوهات و وزیرستان وکوئته واتک ولندی کوتل وغیره بغرض حصول آزادی واستقلال ملی وتخلیص خاک افغانی به مقابل دولت انگلیسی هند به عمل آمد ، معلوم است به این ترتیب در مدت تقریباً یک قرن (نود سال) مملکت افغانستان (نود) جنگ داخلی وخارجی نموده ، دیگر فرصت تامین وتنظیم داخلی وامور اداری وترقیات علمی ومدنی وپیشرفت حیات اجتماعی نداشت ، در طی این یک قرن امنیت عمومی مفقود واقتصاد ، زراعت ، صنعت ، تجارت ، علم وادب

همه دستخوش حوادث شوم نظامی، نفاق های داخلی و جنگهای خارجی بود؛ شهرها ویرانه، کاریزها خشک، اراضی بایر و لهذا ثروت ملی و آرامش زندگی که مولد ترقیبات اجتماعی و افزونی علم و فن است روز بروز کمتر شده میرفت، تا جائیکه اغلب مدارس و موقوفات قدیم که منبع انتشار علوم قدیمه و عربیه از قبیل منطق، حکمت، طب و هیئت و ریاضی و غیره بودند تا درجه صفر تنزیل نمود، و درسگاههای تفسیر و حدیث بسیار محدود و متوقف گردید. مناظرات علمی و تالیفات از بین رفت، و وسایل تحصیل و تشویق علوم ادبیه مفقود گردید. طلبه، باذوق افغانستان مجبور بودند برای تحصیل علوم مذکوره به ممالک توران و هندوستان، عراق و ممالک عربی زیان مسافرت نمایند مدارس انگشت شماری که در بعضی شهرهای مملکت باقی مانده بود فقط بتدریس فقه حنفی و صرف و نحو و بعضاً حدیث و گاهی هم حکمت قدیم می پرداخت، اطفال افغانستان در مساجد معدودی از فارسی، کتب کریمه و حافظ، سعدی، انوار سهیلی و از پشتو کتب رشید بیان، فواید الشریعه و رحمن بابا، فتح خان، سیف الملوك و امثال آن و از عربی کتب:

صرف بهائی: خلاصه، قدوری، منیه، مستخلص و چند کتاب دیگر ازین قبیل را میخواندند، اطباء کتب طب را در عربی نزد ملاحای عربی دان که ابدأ از طبابت چیزی نمیدانستند فرا میگرفتند، محاسبین مملکت رساله های خلاصه الحساب و انشاء ترسل، میخواندند.

در شهرها مردم باسواد داستانهای شهنامه، فردوسی، سکندر نامه امیر حمزه، شهزاده ممتاز و چهار درویش را بیشتر مطالعه میکردند و مردم

بی سواد قصه های ابومسلم خراسانی را از دهان قصه خوانها در سربازار می شنیدند، دردهات مملکت افسانه های چهارپری و ورقه و گلشاه خوانده میشد، صوفیون مثنوی مولوی و قصص الانبیا و تذکرة الاولیاء و ادبا بیدل و یوسف زلیخا، و امرا تاریخ فرشته و روضه الصفا مطالعه میکردند پادشاهان کتابخانه های مخصوص و افسانه گویان حضوری داشته که یکی کتب تاریخی میخواند و دیگری افسانه میگفت بزرگ زاده گان هم بیشتر از سواد و تحصیل به شکار و سواری و تیر اندازی متمایل بودند تمام این نوع کتبی که در افغانستان آندوره مطالعه میشد چون مطابع کافی در مملکت نبود یا نسخ قلمی و بسیار قلیل و یا کتبی بودند که در هندوستان و دیگر جاه ها طبع میشدند، در هر حال در این دوره که دوره «فترت ادبی و علمی» بوده از سال ۱۲۳۳ تا ۱۳۱۹ قمری تقریباً نود سال طول کشید. علوم قدیمه و اسلامی در افغانستان روبه انحطاط رفت و علوم جدید که تا آنوقت مقدرات ملل گیتی را بطور درخشانی تغییر داده بود در مملکت راه دخول نیافت، در تمام کشور نه یک مکتب جدید نه یک درسگاه عملی نه یک کتابخانه عمومی و نه یک موسسه علمی موجود میشد، تنها امیر شیرعلیخان «-۱۲۷۹ ۱۲۹۶ قمری» که درین میانه مکتب عسکری تاسیس و روزنامه دریای تخت بنام شمس النهار منتشر و کتبی هم در عسکری ترجمه و طبع نمود، بزودی در اثر تعرض انگلیس از بین رفته و تمام موسسات او از قبیل مکتب و مطبعه و روزنامه معدوم گردید و مجدداً محیط اجتماعی کشور را تاریکی طولانی فرا گرفت.

اینست که در طول ایندوره، فترت تعداد اشخاص عالم و فاضل در سراسر مملکت انگشت شمار و اغلب رجال بزرگ بیسواد بودند، بدرجه، که دیگر عالم و فاضل بزرگ یا شاعر و صنعت کار زبردستی مثل دوره، تیموریه افغانستان پیدا نشد، اگر فردی پیدا شد مثل سید جمال الدین افغان یا دیگری آنهم نادر بود و النادر کالمعدوم.

پس حالت ادبی افغانستان چه نظم و چه نثر درین دوره فترت ادبی مثل صنعت خطاطی و تذهیب و نقاشی رویه ضعف و سقوط میرفت، غزلها به تقلید متأخرین اکثراً بسیارست و مبتذل و قصاید کمپایه و کم مایه سروده میشد. نثرها اغلباً یک نواخت و تقلیدی و فاقد متانت و سادگی قدیم و عاری از صنایع بدیعی و تکلفات دوره متوسطین بوده، ساده نویسی فصیح متأخرین و دوره جدید رانیز نیافته بود.

معهداً حس و ذوق بدیعی و طبیعی ملت بکلی از بین نرفته و همدرین دوره، یکعده شعرا و فضلاء و نویسندگانی به میان آمدند که نگذاشتند چراغ علم و ادب در کشور خراسان که وقتی کانون علم و فضل و تهذیب و تمدن در آسیای وسطی بود بیک باره گمی خاموش شود گرچه آثار اینها به پایه و مایه گذشته گان ن میرسید و هم قسمتی ازین آثار به علت اغتشاشات و جنگهای داخلی و خارجی از میان رفته باز در میان آنچه باقیمانده احیاناً آثاری ممتازی و گاهی قابل اعتناء موجود است.

در هر حال دوره، فترت ادبی تا سال ۱۳۱۹ قمری طول کشید و ازین بعد که عهد پادشاهی امیر حبیب الله خان و نسبتاً درهژده سال آرامش بدون جنگهای داخلی و خارجی موجود بود زمینه، کوچکی برای نهضت

ادبی و علمی آماده شد در همین دوره دو لیسهء ملکی و عسکری در کابل بنام مکتب حبیبیه و مکتب حربیه تاسیس شد و روزنامه معروف (سراج الاخبار) به نویسندگی محمود طرزی به انتشار آغاز نمود و هم مطابع سنگی و حروفی در کابل وارد شد.

در سال ۱۳۳۷ قمری (دورهء امانیه) دولت جدیدی در افغانستان تشکیل و استقلال مملکت اعلان و معارف جدید در شهرهای مملکت قبول و راه روابط با دنیای متمدنی افتتاح و لهذا نهضت علمی و ادبی شروع شد و از سال ۱۳۴۷ قمری به این طرف در عهد پادشاهی اعلیحضرت نادرشاه غازی و اعلیحضرت محمد ظاهرشاه این نهضت علمی و ادبی تعقیب و توسعه گردیده انجمن های ادبی و تاریخی و پشتو و فاکولته ها تاسیس و جراید عدداً بیشتر و توجهات بلیغی در پیش برد زبان پشتو مخصوصاً بعمل آمد، اینست که از سال ۱۳۱۹ قمری تا امروز دورهء تجدد ادبی در افغانستان البته باشکل بحرانی در عرصهء تکامل دوام دارد و ادبیات مملکت درین دوره اعم از فارسی و پشتو معنأ و لفظاً مراحل ذیل را به طور مخلوطی طی می کند.

اول - دورهء مجامله و مداهنه و مدیحه سرائی با اسلوب ترجمهء تحت اللفظی از السنهء بیگانه.

دوم - دورهء عصبیت ذوقی و تعقیب خشک حسی با اسلوب مخلوط نیمه قدیم و نیمه جدید.

سوم - دورهء آغاز انتقاد علمی و اجتماعی با اسلوب نسبتاً ساده نویسی جدید که هنوز در مرحلهء تولد و نشو و نما است.

نه معینا ادبیات امروزه افغانستان که بطور مجموع ایام صباوت را بایک وضع بحرانی میگذراند امید میدهد که بزودی فصاحت و ساده نویسی جدید جای اسلوب مخلوط و درهم و انتقاد علمی و اجتماعی جای ریا و تعصب و غرور کاذب ذوقی را بگیرد و بار دیگر افغانستان در جهان ادبیات مقام تاریخی خویش را حاصل نماید.

روی هم رفته در دوره محمد زائی تحولات ذیل در ادبیات فارسی و پشتوی افغانستان به عمل آمده است.

الف : بعد از آغاز دوره تجدد ادبی چنانکه اغلباً معمول است لغات و کلمات اجنبی داخل زبانهای افغانستان گردید.

ب : در جنگهای صد ساله ملت افغانستان با دولت انگلیسی هندوستان مجده روح رزمی و حماسی داخل ادبیات تحریری و شفاهی زبانهای افغانستان گردید.

ج : در زبان و ادب پشتویک نهضت تازه علمی بوجود آمد. اینک شروع میشود به تذکار اسماء شعراء و فضلاء مولفین و نویسندگان و غیره اهل هنر و خطاط های افغانستان با نمونه از آثار نظم و نثر ایشان در دوره دولت محمد زائی ، منتها در انتخاب نمونه آثار اینها دقت و تصنع عمدی به کار نرفته و خلاف معمول آنچه منتخب گردید مجموعه از رطب و یابس نظم و نثر ایندوره است تا کما هو حقه تصویر به حقیقت نزدیک از چهره ادبیات آن زبان در برابر خوانندگان قرار گیرد و در تمیز و قضاوت آرای مطالعین آزادانه به کار افتد.

شعراء

انور:

محمد انور مجددی بدخشانی متولد در سال ۱۲۰۰ قمری در بهارک بدخشان و متوفی در قریه، خیرآباد بهارک، مرد فاضل و شاعر منشی بوده در ماوراءالنهر و هندوستان سیاحت نموده است آثار مطبوع او در دست نیست و نمونه کلامش غزل سست ذیل است:

زلف مشکین سایه بان چون ابر برخسار او
خال زنگی پاسبان در گلشن اسرار او
سرو پا در گل زانداز خرامش در چمن
آب از رفتار ماند از حسرت رفتار او
غنچه از لعل لبش کسب تبسم کرده است
چاک زد گل پیرهن از غیرت رخسار او
قمریان با سر و قم گو که آمد او بباغ
فاخته گو گو زنان دریند استفسار او
بلبلان چهچه زنان در گلبن حسنش هزار
سوخته پروانه پر از پرتو دیدار او
در تکلم چون مسیحا مرده را حی میکند
لحن داؤدی است گویا شیوه گفتار او

عمرها شد چون گدایان حلقه بر در میزنم
بوکه بهر بینوا خیر آید از سرکار او
انور از اهل بدخشان سرخروئی کم مباد
تا بصحرا لاله تالعل است در کهسار او

هبا:

هبا یکی از شعراء قرن سیزده افغانستان و از اهل درواز بدخشان بوده شرح حالش در دست نیست، دیوان ناقصی از انواع اشعار او در بدخشان موجود و ایام حیاتش بین سالهای ۱۲۰۰-۱۲۶۰ قمری تخمین شده غزل ذیل نمونه کلام اوست:

زگم نامی چو عنقا صاحب نام و نشان گشتم
جرس فریاد محمل بستن هر کاروان گشتم
بهر بزمی گذر تا کردم از قدر سخن سنجی
چو تار سبجه بهر صد دهن یکسر زیان گشتم
گذرای مدعی از دعوی شعر بلند من
به میدان سخن سر باختم معجز بیان گشتم
طلوع صبح معنی میدمد کز مشرق طبعم
بگردونهای مضمون ماه انجم ترجمان گشتم
حیات خضر و اشعار هبا جاوید میماند
باقلم سخن اسکندر صاحبقران گشتم

ذوقی:

عبدالقهار ذوقی دروازی متوفا در سال ۱۲۹۵ قمری از شعراء
آندوره، بدخشان در بخارا تحصیل کرده است، بندذیل از یکی مخمسات
و نمونهء کلام اوست:

آتشی در خرمن خاشاک شور و شرزدم
صفحهء دل را بتار راستی مسطر زدم
زین گلستان تا گلی از عاجزی بر سر زدم
در ساط بی نیازی تکیه بر ستر زدم
آسمانرا پست دیدم خیمه بالاتر زدم

سرکار:

سردار شهنواز خان سرکار متخلص به امیر پسر سردار سلطان احمد
خان از شعراء قرن سیزدهء افغانستان و غزل ذیل نمونهء کلام اوست:
سر زلف بتان دام بلا بوده ست دانستم
بلی بر روی هر گنج ازدها بوده ست دانستم
عجب دل برده از من دلریای شوخ طراری
شعار دلبران جور و جفا بوده ست دانستم
مژادیوانه کرده است آنسر زلف پریشانش
گنه از نگهت باد صبا بود ست دانستم

همیشه کارعاشق صبر و طاقت بود در هجران
ولی معشوقه دائم بی وفا بوده ست دانستم
نکردی گر گذر بر کشته زار امیر امشب
ترا از خون من پا درخنا بوده ست دانستم

یاری:

از شعراء معروف قرن سیزده افغانستان و اهل درواز بدخشان است
او در ماوراءالنهر سفر و بدریار امیر مظفر بخارائی رسیده و قصیده ذیل
در مدح امیر زاده عبدالاحد حاکم ولایت گرمینه نمونه کلام اوست. یاری
در زبان دری و هم در لهجه محلی دروازی اشعار بسیاری سروده است:
ای شهنشاه ملایک لشکر گردون و قار
اختر برج سعادت ماه اوج افتخار
آفتاب دین و ملت سایه پروردگار
فخر دوران قره العین شهنشاه بخار
باد دایم اصل و نسل و تخت و بخت برقرار
قصر اقبال بتائید ظفر معمور باد
دیده صبح از غبار قدمت پر نور باد
نام نیکت چون صدادرشجهت مشهور باد
در سخاوت حاتم طی بر درت مزدور باد
از شجاعت دست پوست رستم و اسفند یار

تا نهادی بر سریر دولت عالی قدم
ظلم و بیداد است یکسر جاده پیمای عدم
صبح رحمت میزند جوش از سواد شام غم
لطف و احسانت مساوی بر ذلیل و محترم
فی الحقیقت در طریق سلطنت اینست کار
تا گل رویت بیوستان خلافت جلوه داد
سرو از رشک قدت پانندرون گل نهاد
در چمن بخرام و بین ای سرور عالی نهاد
بهر تعظیم جلالت دست بست و کف کشاد
در تواضع بید مجنون در دعا برگ چنار
بادنخل قامتت از باغ دوران بهره مند
دوستانت سرفراز و کامیاب و ارجمند
ترك چشمت را مبادا زرنج مخموری گزند
دشمنت بادا ذلیل و عاجز و خوار و نژند
در دو عالم سرنگون و روسیاه و شرمسار
ای فدایت یاری سرگشته زار و زیون
در جناب حضرتت جرمم گذشت از حد فنون
من که و مدح تو ای شهزاده صاحبقران
در تلاطم گر نباشد بحر بخشایش کنون
روزگارم منقلب گردید و از کف رفت کار

یاری به لهجه، محلی دروازی میگوید:

عقل و ذکاوت و فهم ای بی خور^(۱) نجومی
جرغات و شیر قیماق ای کاو فر^(۲) نجومی
میگوم شعر خالص رنگ خلاق گه
ای گاو و خر نوامیم لاق و لپر^(۳) نجومی
هستم همیشه یاری در جستجوی مضمون
همرنگ مردم زنگ در کوچه خر نجومی

طرزی:

غلام محمدخان طرزی از معاریف رجال و شاعر قرن سیزده افغانستان
و صاحب دیوان مطبوع و مثنوی نغمه، حجاز در فارسی و عربی است.
قصیده، ذیل در مدح علامه سید جمال الدین افغانی نمونه، کلام
اوست:

نسیم صبح در گلشن وزید از جانب صحرا
عبیر آمیز و عنبر بیز و روح انگیز و روح افزا
طراوت بخش روی گل پریشان ساز بوی گل
موافق همچو خوی گل بطبع مردم دانا

۱- بیخبر. ۲- گاو بی گوساله. ۳- لباس و متاع کهنه.

چو بوی لاله جان پرور چو عطر گل روان پرور
دمادم گلستان پرور سراسر بوستان پیرا
حبیب ویاور گلشن رقیب ورهبر گلشن
خطیب و منبر گلشن حبیب دفتر صحرا
ازو طبع چمن تازه وزویر روی گل غازه
ازو درگلشن آوازه وزو دربوستان غوغا
به طفل غنچه او دایه بچنگ لاله او مایه
بفرق زاغ او سایه بدوش باغ او کالا
بسوری رنگ و آب ازوی بسنبل پیچ و تاب ازوی
شده سرمست خواب ازوی دوچشم نرگس شهلا
بطرف باغ کوشیده به گل چون زنگ جوشیده
بقد شاخ پوشیده زغنچه دیبه زیبا
رخ چون گل عرق کرده جواهر درطبق کرده
قبای غنچه شق کرده چو جیب لاله، حمرا
بشاخ سرو و تخت گل نشسته قمری و بلبل
یکی درشیون و غلغل یکی درچهچه و آوا
رخ گل در بهارستان بدان سان کرده کارستان
که مانی درنگارستان ز نقش دلکش زیبا
بجسم لاله نعمان چنان از لطف بخشد جان
که بر طبع خرد مندان کلام نغز مولانا
جمال الدین نام آور سخن فهم و سخن پرور
خردمند و هنرگستر فلک قدر و ملک سیما
فلاطون از غم رویش کند تب لرزه در کویش
اشارات دو ابرویش شفای بوعلی سینا

ترانطرزی ثنا گوید هزاران محرجبا گوید
بصدق دل دعا گوید چه درسراچه درضرا
توئی عالم توئی عامل توئی عارف توئی کامل
توئی فاضل توئی باذل توئی عاقل توئی دانا
فصاحت را توسجبانی بلاغت را تو حسانی
عرب را شیرہء جانی عجم را دیدہء بینا
توئی کشف نکو کاری توئی برهان دینداری
توئی فرهنگ ہشیاری توئی قاموس استفنا
توئی برسالکان رہبر توئی برکاملان مہتر
توئی برسرووران سرور توئی برخواجه گان مولا
تو شمع بزم ایتقانی دلیل راہ ایمانی
تواندر بحر عرفانی درخشان گوہر والا
کدامین قطرہ آبستی کہ رشک درنابستی
قبول خاص وعامستی بجا بلقا وجابلسا
چہ نسبت بابشر داری کہ صد گیتی ہنر داری
چہادرزیرسر داری کہ سرہا داری اندرپا
تو نورافغانستان اخگر تو عود افغانستان مجمر
توجان افغانستان پیکرتوروح افغانستان اعضا
الاتا نویہار آید درخت گل بہ بار آید
زخاک مرغزار آید شمیم عطر عنبرسا
بہار خاطرت خرم مبرا ازخزان غم
چوبوی نافہ مشکین دم چوروی غنچہ روح افزا
نہ ماہ مصرو شام استی کہ خورشید تمام استی
تو افغان رانظام استی زرای روشن والا

عندلیب :

محمد امین متخلص به عندلیب پسر غلام محمد خان طرزی متولد
در سال ۱۲۶۸ قمری و متوفی در شهر قندهار بسال ۱۲۸۶ قمری. جوان
شاعر و صاحب دیوان سه هزار و چند صد بیت است که نسخهء قلمی آن
موجود است.

غزل ذیل نمونهء کلام اوست:

خم طرازیهای آهم پیچ و تاب کاکل است

دود دل در زلف اگر پیچد سراسر سنبل است

از دهانش آرزوی دل شنیدن دور نیست

غنچهء گل آشیان ناله های بلبل است

از شکستن ساغر دل مستی سرشار داشت

در ترنگ شیشهء می انتقام قلقل است

شاه بازچشم از بس بر جگرها زخم ریخت

غمزه ات بر کبک دل شاهین خنجر چنگل است

در دل از ضبط نفس مضمون رنگین نقش بست

بواگر آسوده گردد غازهء رنگ گل است

طرز شیرینش بصائب بسکه پهلو میزند

از قدم طرزی ما اصفهان در کابل است

گفتگو می خواهد از دل وقت عشرت هر نفس

نغمهء مینای قلیان یکسرا پا قلقل است

از بهار عکس گلبرگ عذارش عندلیب

که کشان بردامن گردون خیابان گل است

میر یوسف علی :

از امراء باذوق محلی بدخشان و حاکم رستاق بود او در نیمه قرن سیزدهم هجری در رستاق حکومت داشته و بالاخره در یک نفاق داخلی و هجومیکه برادر زاده اش میرشجاعت بن میر زمان الدین بر علیه او برد در حالیکه به تلاوت قرآن کریم در مسجد مشغول بود کشته شد. میر یوسف علی خان دارای طبع شعر و مایل به ادبیات بود اینست نمونه کلام او:

خنجر ناز که امشب ریختی خونم بخواب
ارغوان آساز سرتاپای گلگونم بخواب

شرر کابلی :

کلب علی شرر کابلی ابن میرزا جعفر قندهاری دبیر وزیر فتح خان و صاحب دیوان غزلیات است که نسخه قلمی آن نزد عبدالاحد خان کواسه او در چندول کابل موجود است.

نمونه کلام:

نه بهر دل نه بهر دیده درآ
ای بست دیده درآ دیده درآ
از پی دل چو در آئی جگرم
مرد می کن زدر دیده درآ

دیده برردار قدم دیده برو
جان من دیده بر آ دیده درآ
هر دل و دیده بفکرونظر است
نه بهر دل نه به هر دیده درآ
چشم زخمیست بهر چشم گرت
چشمه مهر بود دیده درآ
دل اگر یافتی اندیشه مکن
همچو غواص گهر دیده درآ
شوخ چشم از سیاهی رم کن
همچو آهوی سیه دیده درآ
در حریم حرم دوست شرر
وادی عشق نور دیده درآ

میرزا :

احمد خان متخلص به میرزا متوفی در سال ۱۲۷۵ قمری از شعراء
کابل و آثار پراکنده اش در خاندان او موجود است غزل ذیل نمونه کلام
اوست:

بخون میفلطم از یاد نگاه چشم جادوئی
به آتش میخورم صد غوطه همچون تار گیسوئی
دمادم مرغ دل را برق حسنش میکند بسمل
ندارد طاقت زخم دگر از تیغ ابروئی

درون پردهء دل باخیال نازنین خود
عجب خوش خلوتی دارم بخلق و خوی نیکوئی
جنونم وحشت ایجاد است دربزم وصال تو
سراغم گمر کنی دارم رم جولان آهوئی
شکست رنگم ازضعف نفس خون میکند طاقت
چسان آئینه دارم درمقابل یابر روئی
ندارد طاقت وامکان دماغ وضع آسایش
شکست چینی فغفور باشد وهم یک موئی
زبان درکام میگذرد نفس درسینه میدوزد
چسازم «میرزا» بادلبر شوخ سخنگوئی

میرزا محسن مستوفی :

ازشعرای محاسبین قرن سیزدهم و معاصر امیر دوست محمد خان
بوده مرثیهء معروف او درمرگ امیردوست محمد خان درجلد دوم سراج
التواریخ ثبت است.

مقطع ذیل ازنعتی نمونهء کلام اوست:

محسن ازاهل وفا خوانمت آنگدکه شوی
سگ دنباله رو قافله سالار حجاز



احمد خان :

احمد خان پسر امیر دوست محمد خان متولد در سال ۱۲۴۵ قمری
و متوفی بسال ۱۳۱۵ قمری در شهر پشاور از شعراء آن عصر و صاحب
دیوان غزل و رسالات منظوم گلشن حیرت (شمایل نامه نبوی صلعم) و
گلشن مجددی (در مناقب سلسله نقشبندیه) است و نمونه کلام او در
حمد حضرت باری اینست:

بازخم فکرتم آمد بجوش
داد به مستان وفا جام نوش
نشء سخن گشت بحمد خدا
آنکه فنا را بود از وی بقا
قدرتش از خاک برآورده سر
رنگ بصد رنگ برنگ دگر
نقش زده بر ورق آب و گل
کلك کلامش سخن دل بدل
عالم کن جلوه گهء ذات او
جلوهء آئینهء مرآت او
ذره ذرات از او در سماع
ماه و خور از ذره او در شعاع
سوج خیالش زده بر روی آب
نقش فنا بر ورق آفتاب
صد شررافکنده بدل سنگ را
آئینه پرداخته زان زنگ را

سالک :

مرزامحمود سالک بالاحصاری کابلی از شعراء عهد امیردوست محمد خان وصاحب دیوان اشعاری مرکب از مدایح، غزل، رباعی، مثنوی، ترجیع وغیره است.

نمونه کلام در وصف شهر کابل:

برهی مغ بچه، گفت مرا
که گر از اهل رهی هم‌رهم آ
کابل آخواجه که دیدن دورد
دو طرف شهر و میانه دریا
چون جداول همه جا انهارش
اندر آن صفحه فتادست بجا
در ذوایق به خصایص آبش
هست نعم البیدل آب بقا
رسد از عطر شمیش به مشام
نگهت نافه، آهوی ختا
شق به شق قلم افتد هر دم
التیامش دهد از بسکه هوا
خاک پاکش گل گلخیز بود
روح آن را یحه، روح فنا
باغ آن رشک گلستان ارم
شهر آن جنت فردوس نما

سبزوپرگل چمنش چون طاوس
وطنش نیز دراوطان عنقا
هست هر سوز خیابانهایش
بهر گم کرده رهان راهنما
شاه وشهزاده که دیدن نتوان
از تلالو سوی شان چون بیضا
شده از قرط جواهر هر یک
پر شکوفه چون نهال از دیما
دافع ظلم و ستم را فع عدل
معدن فیض و کرم کان عطا
خان و خانزاده، افغانیه
فی المثل رستم ثانی بوغنا
جملگی شیر کش و پیل افکن
هر یکی صف فگن وصف آرا
شال پشمینه، کشمیر به سر
در بر از جامه زر تار قبا
دختران شان همه حوری روست
پسران شان همه غلمان سیما
رو برو ناشده با آن چون زلف
می برد کاکل این دل ز قفا
جمله معقول در اطوار سلوک
بلکه مطبوع ز پیر ویرنا
اهل کابل چو صباح صادق
دم نیارند زدالابه صفا

جانب محکمه شود دورش بین
صدر کالبدر چو انجم علما
قاضی ومفتی وشیح وخواجه
واعظ ومحتسب امر قضا
دیدن شاعر ومساحان نیز
می دهد روی تو را با حکما
چه اطبا که در آن یونان است
چون فلاطون و ارسطو دانا
مطلع الهند خراسان مقطع
مظرف البر غریق الغما
گر بخواهی رهی ازما و منی
پی من آتو به حصار بالا
مثل شاهین وهما کن پرواز
داخل میکده شرو بی پروا
جام ازپیر خرابات بگیر
سرمگیر ارقدم اهل سخا
هرکس اندوخته ازوی چیزی
سالك آموخته الله کفی

ابن قاضی :

قاضی میرحسین متخلص به ابن قاضی پسر قاضی فتح الله خان
ومعاصر امیردوست محمدخان وصاحب دیوان مطبوع (طبع لاهور سال

۱۳۳۳ قمری) مرکب از غزل و مخمس، مسدس، بحر طویل و غیره است
نمونه، کلام از تخمیس او بر کریم:

الهی کرم کن براحوال ما

مسوزان ز قهرت پروبال ما

مبین از غضب سوی اعمال ما

کریمای بیخشای بر حال ما

که هستیم اسیر کمند هوا

واسع :

میرزا عبدالواسع خان طبیب متخلص به (واسع) پسر میرزا لعل
محمد خان متخلص به «عاجز» متولد بسال ۱۲۰۸ قمری مثل پدر شاعر
دربار امیر دوست محمد خان بوده، نسخ دیوان اشعار او در خانواده اش
موجود و غزل ذیل نمونه، کلام اوست:

در تبسم هر کجا آن لعل خندان بشکفد

غنچه از جوش طراوت صد گلستان بشکفد

هر کجا در جلوه آن کان ملاحهت بگذرد

بر زمین شور قیامت صد نمکدان بشکفد

بگذرد از ناز اگر بر مشهد دل داده گان

سرو روید نرگس شهلا دمد جان بشکفد

گرسبا آرد نسیم جعد مشکینش بباغ

سر زند سنبل بچندین پیچ وریحان بشکفد

آن بهار ناز واسع گرمرا آید به بر

غنچه، یاسع من امید است آسان بشکفد

عباس :

محمد عباس خان ابن سردار سلطان محمد خان طلائی متولد بسال
۱۲۵۲ قمری در کابل، متوفی در سال ۱۳۴۳ قمری خط خوش مینوشت
و شعر میسرود دیوان اشعاری بنام « گل عباسی » داشت که مفقودالخبر
است. و کتابی هم بنام « جواهر خمسه یا عناصر اربعه » دارد، عباس خان
در محالک هندوستان و عراق و شام سیر و سفر نموده است .

نمونه کلام:

تقسیم اوقات

چو داری بسر عقل و هوش و تمیز
مکن صرف بیهوده عمر عزیز
نباید عیث بگذرد روزگار
بکن روز را منقسم بهر کار
چو آغوش رحمت کشاید شفق
بعجز و تضرع برو پیش حق
گهی محفل از قبیل و قال کتاب
گهی واقف از دخل و خرج و حساب
گهی بافتقیران شوریده حال
گهی صحبت و مجلس عم و خال
گهی با محبان صاحب هنر
گهی ازستم دیده گسان باخبر

گهی گوش بر ساز سارنگ و چنگ
گهی واقف از تیغ و توپ و تفنگ
گهی دلبر سیمبر در کنار
گهی سوی صحرا زیهر شکار

نمونه دیگر

مرا بامسلمان سرچنگ نیست
که از کینه در سینه ام رنگ نیست
مسلمان به سختی کند گرفتار
بعجزو به نرمیش گویم جواب
مرا هرچه بغض و عناد است و کین
بکفر فرنگست از بهر دین
به پیش تو از پیشه کس مترم
بر زم فرنگی چو شیر نرم

مشرقی :

سردار مهردل خان «مشرقی» تخلص از رجال معروف قندهار
وصاحب دیوان اشعار حاوی غزلیات، مثنوی، قطعه و امثالهاست که
نسخ خطی آن در کتابخانه دارالتحریر شاهی افغانستان و نزد اشخاص
موجود است، مشرقی از شعراء ذواللسانین (فارسی) و (پشتو) قرن

سیزدهم افغانستان محسوب ، واینست نمونه کلام او:

شنیدم یکی مردم بارای وهوش
همیگفت دربزم باشمع دوش
که ای روشن از نور تو بزم ها
ترا درتهه پاسست ظلمت چرا
چو شمع این سخن رازدانا شنید
ازین طعنه اش نیش بر دل رسید
زبانف زشعله بر آورد وگفت
بمعنی چنین گوهر راز سفت
چو از نور من انجمن روشن است
چه غم گر مرا در بظلمت تن است
خوشم هر نفس گر مرا سررود
که از شعله ام بزم روشن شود
سرا پا همیسوزم از بهر آن
که کلفت شود محو از دیگران

میان عبدالباقی مجددی:

ازمشاهیر صوفیون کابل در قرن سیزدهم متوفی ۱۲۸۷ قمری
ودارای طبع شعر بوده آثار پراکنده اش موجود و غزل ذیل نمونه کلام
اوست:

عاشقانی که زخویشست دما دم دم شان
میشود زنده بسی مرده زفیض دم شان
مقصودو مطلب شانست رضا جوئی یار
نی جهان مطلب شان نی زجهنم غم شان
ازره، صدق شده جمله بیادش موصول
جبرئیل است درین بادیه نامحرم شان
حشمت هردو جهان را بدو گندم ندهند
کرده تعلیم چنین نیک روش آدم شان
رزق شان نور تجلی جمال احد است
قانعانند نباشد غم بیش و کم شان
ساحت سینه، شان پاک زآلایش غیر
جز خیال رخ دلبر نبود محرم شان
لوح محفوظ یقین سینه، ایشان باشد
احتیاجی نبود هیچ بجام جم شان
عین جمعند ندارند سوی تفرقه کار
نتواند که زند چرخ فلک برهم شان
حشمت شاهی عالم بگدائی بخشند
سائل افتاده بدر همچو گدا حاتم شان
شاد مانند بتوحید گریزان زدوئی
وهم غیر است بخاطر غم شان ماتم شان
من طلبگار چنین طائفه ام ای باقی
از کرم ساز خدایا تومرا همدم شان

ولی طواف :

ولی محمد متخلص به «ولی» ابن علی محمد کابلی متولد سال ۱۱۶۸ قمری پدرش مردفاضل بود درتخاک کابل مزرعه، داشت پسرش صغیر بود که او ازدنیا درگذشت و ولی بی تعلیم ماند ولی درداخل افغانستان وپنجاب سیر وسیاحت کرد. چون طبع خداداد و روانی داشت مثل سیل شعر میریخت ، ولی چون خودش سواد نداشت و اشعارش را توسط دیگران تحریر میکرد اغلب آثار او ازضبط و تحریر میماند. بعدها میرزا محب علی کابلی از رفقای ولی همت به ضبط اشعارش گماشت متاسفانه ازین مجموعه نیز اطلاعی در دست نیست ولی دراوائل طوافی کرده دربازار های کابل میوه میفروخت و در اواخر عمر عزلت گزین شد بالاخره در محرم ۱۲۸۸ قمری خانه، ویرانه اش فرو افتاد و ولی را باآنچه اشعاری که نوشته باخود داشت ازین برد ولی که یکصدویست سال عمر کرده بود درناحیه، غربی قلعه، هوشمند خان جنوبی کابل دفن شد. چهل سال بعدازمرگ ولی یکی ازشعرای کابل «مهجور» اشعار پراکنده، ولی را از نزد مردم جمع و به غرض طبع و نشر مجموعه، ترتیب کرد. سردار نصرالله خان نائب السلطنه برادر امیر حبیب الله خان که دعوی ادب پروری داشت این مجموعه را گرفت اما فرصت نیافت و امروز از آن هم اثری نیست ، ولی به علاوه غزل ، رباعی هم میگفت و مثنویات شیرین دارد.

نمونه کلام:

خوش بود صحبت خوبان که شوم محرم شان
کورخواهم زخدا دیده، نامحرم شان
کجروی تا یکی ای چرخ مداری دوسه روز
مدد ای بخت دمی کن که بدام آرم شان
روزگار ار دهم دست نهان از مردم
مردمك وار به چشم سرخود دارم شان
عالی زخمی شمشیر همین طائفه اند
منتظر چشم جهان است پی مرهم شان
شهر درهم بزنند و مژه بر هم نزنند
حاکم خط مگر از فوج زند برهم شان
ترسم از ساحری اینقوم مبادا افتد
رشته در گردنم از زلف خم اندر خم شان
سرفرو غنچه صفت برده ام از فکر به جیب
دل به تنگ آمد و یکدم نشدم همدم شان
سوی آهو نگهان بین بفسون چون صیاد
هان حذر از نگه، گرم خود وازرم شان
کلبه ام رشك گلستان شود البته ولی
گر به بیت الحزن خویش شبی آرم شان

ملك:

محمد حسن خیاط کابلی متخلص به «ملك» در معیت سردار
محمد ایوب خان پسر امیر شیرعلی خان کار میکرد او طبع شعر داشته
و بعضاً بشعر سرائی مشغول میشد، اینست نمونه کلام او:

دروصف باغ نمله، علاقه، جلال آباد.

اگر حافظ به بیند طرح باغ نمله، ما را
بسرو نازاو بخشد سمرقند و بخارا را
چو بیند سبزه و آبش نیارد بر زبان دیگر
کنار آب رکناباد و گلگشت مصلی را
نوای شارو و مینا و عطر نرگس و شبو
چنان بردند صبر از دل که ترکمن خولن یغما را
شمیم از پرده، برگ گلش چون شد برون گفتم
که عشق از پرده، عصمت برون آرد زلیخا را
ندارد حاجت میم فرنگی اندرین گلشن
به آب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبارا
کهن سرو از زبان سبزه گوید نونها لان را
جوانان دوست تر دارند پند پیر دانا را
مشو هر گز ملول از گرمی و باد جلال آباد
جواب تلخ میزبید لب لعل شکر خارا
ملك تضمین شعرخواجه می باید درین گلشن
که برنظم تو افشانند فلك عقد ثریا را

مہجور :

عبدالستار مہجور کابلی ابن ملاخواجه محمد متولد بسال ۱۲۶۲
قمری و متوفی بسال ۱۳۱۶ قمری در شهر کابل از شعراء عهد خود بوده
ناظم و مؤلف آثار ذیل است:

مجموعه، مخمسات (متعلق کتابخانه، نائب السلطنه نصرالله خان
بوده) کلیات (شامل غزل، قصیده و رباعی) مصباح المنیر، سیاحت
نامه هند، بزم وصال، مجلس آراء، مخمس کریم، یوسف وزلیخا،
مهجور در آخر عمر نابینا و به عمر ۹۵ سالگی از دنیا درگذشت .

نمونه، کلام او :

فرصت درخون طپیدن نیست نخجیر ترا
آفرین باد از رسائی شست زهگیر ترا
گر فرود آید مسیحا از فلک بهر علاج
غیر مردن چاره نبود زخمی تیر ترا
جان دهد بسمل بزودی زانکه استاد ازل
داده زالماس نگاهت آب شمشیر ترا
بهر قتل بیدلان امروز در گلزار حسن
باغبان بنهاده بر گل دام تزویر ترا
گریه، بیهوده کم کن غمزده مهجور عشق
می نشوید آب دیده خط تقدیر ترا

ادیب پشوری :

سید احمد ادیب پشوری ابن سید شهاب الدین متولد بسال ۱۲۵۵
قمری در علاقه، پشاور و متوفی در سال ۱۳۰۹ شمسی در طهران ، ادیب
در پشاور تحصیل و به سن (۱۸) در کابل ساکن و باز به غزنی کشیده

دو سال در آنجا زیسته و متعاقباً بهرات رفته است. ادیب ازهرات به مشهد سفر ومدتی در آنجا به تدریس علوم پرداخته و بالاخره در سال ۱۳۰۰ قمری به طهران سفر واقامت اختیار کرده است، ادیب در علوم ادبی و عربی و السنه، پشتو و فارسی وارد و عربی دست داشته و بر بعضی کتب فلسفی حاشیه نوشته است او ترجمه، اشارات و شرح آنرا شروع و کتب بیهقی و ناصر خسرو را با حواشی و تصحیحات برای طبع آماده ساخت بعلاوه ادیب شاعری زبردست و محکم بوده کتاب منظوم «قیصرنامه» اش در بحر تقارب بالغ بر تقریباً سی هزار بیت در تمجید از رشادت شاه و افسران جرمنی در جنگ اول بین المللی مدون گردیده است و دیوان اشعار ادیب بسه هزار بیت میرسد.

نمونه کلام:

دفتر جهان

بگوینده گیتی برازنده است
که گیتی ز گوینده گان زنده است
سخن چشم و گوینده چشم آفرین
سراپای گیتی بدین چشم بین
ز آغاز کیهان وانجام وی
سخنگوی بنمایدت راه و پی
سخن از سخنگوی دانا به است
سخن های نادان ستوهی ده است
کسی کو زدانش برد توشه،
جهانیست بنشسته در گوشه،

نیکو کار اندر جهان مقبل است
که بدکار پیوسته لرزان دل است
یکی دفتر است این جهان ای پسر
نیشسته در آن نامه ها سرسرسر
به نیکی نویس اندر آن نام خویش
که تابهره یابی ز ایام خویش

میر الفت :

میر مجتبی الفت کابلی ابن میر مرتضی ابن میر واعظ مشهور
متولد به سال ۱۲۲۴ قمری و متوفی در سال ۱۲۹۸ قمری از شعراء کابل
و صاحب آثار پراکنده است ، غزل ذیل نمونه کلام اوست:
تا بسیر چمن آن قامت دلجو رفته
پابگیل تا بکمر سر و لب جو رفته
خشک شد نافه مشکین به جگر آهورا
تاز چین سر زلفت به ختن بو رفته
وقت را بند شوای غافل فرصت که نفس
مانده گردی بنظر کزرم آهورفته
آفتاب از غم عشق تو مگر بیمار است
که مسیحا بفلک از پی دارو رفته
الفت از کلفت هجر رخ دلدار منال
میرود آب دگر بار که درجو رفته

عزیز:

سردار محمد عزیز خان از شعراء قرن سیزده افغانستان بوده و اشعار پراکنده اش موجود است غزل ذیل نمونه کلام اوست:

مصرعی را هر که موزون میکند
در حقیقت صد جگر خون میکند
شد جنون من ز بس کامل عیار
بیخودی تعلیم مجنون میکند
شعله، حسن تو صد دل دردمی
واله و حیران و مفتون میکند
طفل اشکم از روانی با لیقین
عالی را رود جیحون میکند
طوطی طبع عزیز خوش کلام
هر زمان سرتازه مضمون میکند

حیرت:

میرزا محمد ابراهیم حیرت متولد در سال ۱۲۵۰ قمری در شهر کابل از جمله شعراء و منجمین و منشیان عهد امیر شیرعلیخان بوده در دربار امیر عبدالرحمن خان ماموریت انشاء داشت. اشعار او اغلباً از بین رفته و خودش در جرم بدخشان در سال ۱۳۳۸ قمری از دنیا گذشته است. اینست نمونه کلام او:

ای اشك سرخ بر رخ زردم چكیده رو
چون طفل مکتبی بدبستان دویده رو
خواهی که بگذرد سرت از فرق فرقدان
مانند ماه یکشبه قد خمیده رو
از تنگنای عالم فغانی بصد شتاب
بارگران ز دوش بیفکن جریده رو
بگذر ز رنگ و بوی گلستان پر خزان
عطری ز زلف یار بگیر و شمیده رو
حیрт به بیکسان وضعیفان بینوا
دستی ز لطف بر سر هر نك کشیده رو

امضاء:

سردار محمد حسن متخلص به «امضاء» و معروف به «سیاه» ولد
محمد قلیخان حفید وزیر فتح خان مدفون در جوار مزار شیخ رضی الدین
علی لالا در کنار قبر وزیر فتح خان از شعراء قرن سیزدهء افغانستان
و آثار پراکنده اش در دست است. نمونهء کلام او:

غزل

شوخ بیباکی که با اغیار ساغر میزند
بر دل افگارم هر دم نوك خنجر میزند

تاترشع برلبش ازسافر می او فتاد
عکس می صد طعنه بر یاقوت احمر میزند
بر رخس بیباک نتوان دیدگان حسن وجمال
ناچخ اندر چشم اندر چون خورشید خاور میزند
سرو درگلشن بیباد قسامت رعناى او
ازپر قمرى همیشه خاک بر سر میزند
من زجوش نوبهار حسن او دانسته ام
اینکه مشکین خط ز گرد عارضش سر میزند
ازکمانداری چشم مست او مفهوم شد
راه دین را عاقبت این شوخ کافر میزند
بهر بسمل گشتن تیر نگاهش زاشتیاق
مرغ جان درجسم بیمار حسن پر میزند

درتعریف زمستان علاقه، تیرا:

عیدجمشیدی گذشت اکنون جلوس بهمی است
زال گردون را ازین غم سینه روزن روزن است
درغم مسرگ فرامرز ربیع رودابه وار
چرخ نیلی پوش گوئی روز و شب درشیون است
پنجه، لرزان خورشید این چنین زیر سحاب
دست سرما خورده گوئی در ته، پیرهن است
اختر شبگرد شبها کاینچنین تابد به چرخ
درسراغ مال گوئی چشم او بر روزن است

آب دریا را زس یخ برسر یخ بسته است
کس نداند توده، یخ یا کسه کوه آهن است
کوه ودشت ملك تیرا از بیاض برف ویخ
چون بیاض صبح صادق سرد اما روشن است
سبز پوشان چمن را خود چه پیش آمد که باز
دامن گلشن زخار و خس برنگ گلخن است
همچو پیران باغبان پیر گیرند روز و شب
شاخ بشکسته به چشمش مرده، نستیهن است
بید مجنون در چمن وامانده بی برگ ونوا
لیلی گل را زسرما تیره شمع مدفن است
می نماید نونهالان در نظر توغ مزار
وین صدای زاغ گوئی مویه، بیوه زن است
کاریخ بندی بزودی چون زس بالا گرفت
هر چناری در نظر چون رستمی در جوشن است
نی بدل تاب و قرار ونی به تن پای قرار
زندگانی تلخ شد ای مرگ وقت مردن است
نی طعام گرم خاصه نی شراب خوشگوار
نی فتیله در چراغ خانه ام نی روغن است
نی حریف خوش کلام ونی رفیق نکته دان
نی نگار دلریا نی دلبر سیمین تن است
اشك خونینم شراب و مرغ دل ازغم کباب
نقل ما آه دمادم قرص نان از ارزن است

اندرین موقع دو مصرع خوش بخاطر او فتاد
یاد دارم از کتاب و نی ز اشعار من است
مجلس ما را شراب و شاهی درکار نیست
نان خشکی گر بدست آریم بشکن بشکن است
دارم از سرمای تیرا طرفه بزم خسروی
قد کمانچه طرفه طبله خلط سینه نی زن است

حمید کشمیری:

حمید کشمیری یکی از شعرای حساس قرن سیزدهم هجری است که با تاریخ ادبیات افغانستان، تعلق قطع ناشدنی دارد بعد از جنگهای ملی اولین افغانستان با دولت انگلیسی هندوستان از سال ۱۲۵۵ قمری شروع و چند سال دوام نمود. این شاعر حساس انگلیخته شده و قسماً وقایع این جنگ مشهور و رشادت های تاریخی قهرمانان افغان را بنام «اکبرنامه» منظوم و منصفانه اینکار نفیس را انجام داده شاعر در مقدمه این منظومه میگوید که نظم او بغرض اخذ زرو سیم نبوده وهم اشاره میکند که از راست گوئی او اکبریان (اشاره به پهلوان ملی افغانستان وزیر اکبرخان غازی) نرنجند در حالیکه از راست گوئی او بیشتر انگلیسها رنجیدند و بلافاصله شاعر تجارت پیشه، را بنام قاسم علی تأیید کردند تا منظومه، تازه، در موضوع جنگ اولین افغان و انگلیس انشاء کرد و بزودی جامه، طبع پوشیده در بین مردم منتشر گردید. برای اینکه شاید بتواند از تاثیر گرم اکبرنامه در روح خوانندگان آزادی خواه

تا اندازهء بکاھد ولی این يك مدافعهء اضطراری وموقتی بود وحقیقت همیشه زنده میماند درحالیکه تبلیغات وپروپاگند عمر کوتاهی دارد. مضامین اکبرنامه به حیث شهنامهء قرن نوزده هم افغانستان زبان بزبان وسینه بسینه تا امروز دربین ملت افغانستان سیر میکند ونسخه های خطی آن درکتابخانه های اشخاص بسیار است وامید است روزی به طبع برسد.

جنگهای ملی افغانستان با انگلیسها ازسال ۱۲۵۵ قمری تا ۱۲۵۸ قمری طول کشید وحمید کشمیری منظومه رزمی وحماسی غرور انگیز خودش رادرسال ۱۲۶۰ قمری یعنی دوسال بعد ازفتح افغانستان وسه سال پیشتر ازمرگ قهرمان ملی افغان وزیر«اکبرخان غازی» (متوفی درسال ۱۲۶۳ قمری) دربحر تقارب تکمیل نمود که اینك نمونهء ازآن بنقل ازنسخهء قلمی متعلق پشتو تولنه کابل، که موافق بانسخه قلمی متعلق مدرسهء رفیع الاسلام پشاور است دراینجا آورده میشود.

کشته شدن برنس وبه غارت شدن خزینهء فرنگیان وجوش عوام
برفوج فرنگی درکابل

بدی میکنند هر که کردار خویش

سرانجام کارش بد آید به پیش

چه خوش گفته است آن نکوکارمرد

کم آزار بینند کم آزارمرد

چو چیونځی نکو تخم نیکی بپاش
بخود نیک خواهی بکس بد مباش
بود خوشنما تخم بد وقت کشت
ولی بردهد عاقبت نیک زشت
خوانین کابل چو نزد یک شاه (۱)
بد بدند بسیار اندک سپاه
محمد زمان (۲) گفت با یاوران
که ای هوشیاران و نام آوران
ملک کم سپه لاته (۳) جنگی است مست
ترنم نیوش و صراحی پدست
نشسته است «برنس» به عجب تمام
ازین به دگروقت باشد کدام
زمان دیر شد جای تأخیر نیست
تحمیل گزیدن ز تدبیر نیست
مبادا که خر گوش آگه شود
شکار از کف و وقت بیگه شود
بتازید بسر برنس بد گهر
بسازید کارش بوقت سحر

۱- یعنی شاه شجاع ابدالی که با فوج انگلیس بر پای تخت حکمرانی میکرد و طرف عداوت ملت قرار داشت.

۲- نواب محمد زمان خان از سران ملی افغانستان

۳- لارڈ لقب انگلیسی.

ز تیفش بپاشید بر چهره آب
که تاشوید از چشم او کجبل خواب
به ایجاب حرف صلاحی که بست
خوانین نهادند برسینه دست
به قصد شبیخون شب چون خروس
سحر گه ز پرده فرو کوفت کوشش
محمد امین^(۱) و عبدالسلام^(۲)
سوم خان اسکندر نیک نام^(۳)
دگر خان عبدالله نره شیر
به جمع اچکزائیان دلیر
روان در زمان با سه صد کس شدند
سوی مسند خاص برنس شدند
چو آنجا رسیدند دریند بود
نه دریند بدخواه دریند بود
وزیر ملک خان عثمان بنام^(۴)
که اکثر به شب کردی آنجا مقام
بیامد ببالین برنس فراز
به نرمی بر آوردش از خواب ناز

۱- اغلب گمان عوض امین الله خان لوگری ناظم محمد امین نوشته است.

۲- عبدالسلام خان با میزائی مجاهد معروف

۳- سکندر خان پوپلزائی از مجاهدین بزرگ.

۴- محمد عثمان خان سدوزائی پسر وفا دار خان که عوض ملا عبدالشکور خان از طرف شه شجاع با اصرار انگلیسها حاکم کابل مقرر شد.

بدونگفت برخیز و بگریز تیز
که شد گرم بازار جنگ و ستیز
چنان موج زن سیل لشکر شده است
تو گوئی جهان را بهم بر شده است
همه حلقه بسته بدر می زنند
به چستی دو دستی تبر می زنند
چو برنس شنید این خبر تند شد
چو شمشیر او طبع او کند شد
ترش کرد پیشانی از خشم و تاب
چو طفلی که آشفته خیزد ز خواب
به تندیش گفت ای پریشان سخن
چه جک می زنی خاکت اندر دهن
کرا زو روزهره که از خشم و تاب
ز جرأت کشد تیغ بر آفتاب
کجا دست افغان پذیرد قرار
که تیغ آورد در کف رعشه دار
خیال پریشان فراهم کنی
جهانی پریشان و درهم کنی
نه ترسیدی از تلخی چنین من
که بردی ز سر خواب شسیرین من
به این عقل می خواندت شه و زیر
برو راه افلاس خود پیش گیر

بدرگناه شاهان ذوالاقتدار
چو تویی ادب ژاژ خواه را چکار
ازین پس ترا پیش من بار نیست
مرا با چوتو مفتری کار نیست
درین گفتگو باز شخص دگر
بسرعت شتابان درآمد زدر
بگفتش که برخیز زین رستخیز
بکن گز توانی گریزا گریز
رسیده است اینک اجل زیر در
تو مخمور بنشسته بی خبر
تو کی زنده مانی درین گیرو دار
که مردم نیابند پیش تو بار
مشو رنجه گر خواب خوش بایدت
که خواب اجل نیز بریایدت
چو بشنید برنس به گردن فتاد
زس هیبتش رعشه درتن فتاد
به بیچاره گی با دل داغ داغ
ز روزن درافگند خود را بباغ
دویدن ستادن نشستن گرفت
فتادن دگر بار جستن گرفت
قنای رفتن بسورخ مار
همی کرد ولیکن نمی یافت بار
ز سورخ دیوار میجست راه
همیشه نهان زیر برگ گیاه

دلیبران کابل بسنگ وتبر
به بازوی مردی شکستند در
رسیدند بربرنس کینه جوی
ربودند ازتن سرش همچو گوی
تنش را نمودند از تیغ تیز
دو صد پاره واستخوان ریز ریز
پس آنکه به مردم درآویختند
بهر گوشه جوی خون ریختند
ز برنس صد و پنجاه و چارکس
ز نام آوران کشته شد پیش و پس

الخ...

قاسم علی :

قاسم علی از شعراء قرن سیزده هجری و ناظم کتاب (معاربه کابل) است این شخص چنانچه قبلاً گفته شد کتاب خودش را بعد از نظم کتاب اکبرنامه، حمید کشمیری در رشته شعر کشیده و به کمک اجانب در معرض انتشار گذاشت. رساله قاسم علی بزودی طبع و دست بدست گردید، مگر چون راه حقیقت نرفته و یکطرفه نوشته بود از همان روز اول نشر خود محکوم به نفرت مطالعین آزادی خواه شده بود، در هر حال قاسم علی هم قهراً بتاریخ ادبیات افغانستان ارتباط دارد و لهذا درین جا از رساله معاربه کابل او که در سال ۱۲۶۰ قمری تدوین و در سال

۱۲۷۲ قمری در آگره بطبع رسیده، چند بیتي برسبیل نمونهء کلام نقل میشود. قاسم علی در مقدمهء منظومهء خویش پس از حمد و نعت و سبب تالیف کتاب اصرار دوستانش را نشان دادن، بقول خودش بمدح «شاه جمجاه کیوان بار گاه» پرداخته چنین میسراید:

در مدح ملکه وکتوریا

بنام شهنشاه باتاج و گاه .
چهاندار وکتوریا پادشاه
خداوند اورنگ فرماندهی
فروغ شبستان شاهنشهی
به تن جان پاک وچو عیسی بجان
چو دریا بدست ویدل همچو کان
به عفت چو بلقیس والا نژاد
چومریم بیبا کیزه گی پاک زاد
بنفیروزی شاه فیروز فر
سراپا چو این نامه شد پر گهر
ستبایش به یزدان که انجام یافت
ظفر نامه عنوان او نام یافت

راجع به شاه شجاع ابدالی گوید:

زشاهان کابل یکی پادشاه

نبود اوسزاوار دیهیم و گاه

چو آراست او زنگ فرماندهی
نیارست آراست رسم شهی
زدو پشت رسم شهی داشتی
بشاهی همی گردن افراشتی
زتخم شهان چون نبودش نژاد
که آراستی تا جهان را به داد
نیایش زافغان یکی بدرهی
نبودش سر مهتری ومهی
پس از نادر وگردش روزگار
بدو رام شد کشور قندهار

راجع به کشته شدن برنس انگلیسی در کابل گوید

رسیدند بر در گهء نامدار
نهان کینه و داد در آشکار
بایوان زره چون فراز آمدند
همه داد جوپز نیاز آمدند
به نزدیک او چون گرفتند جا
بکین دردمیدند چون ازدها
زهر سو گرفتند گردش دلیر
بخون ریختن همچو آشفته شیر
بگفتند وشمشیر کین آختند
زهر سو به آن نامسور تاختند

نکیردند بر پوزش او نگاه
همی بود چندانکه او عذر خواه
نکردند هرگز زیوشن دریغ
گرفتندش از چهار سو زیر تیغ
زدندش بکین زخمهای درشت
به سال ویه دوش ویه پهلوپشت
بکشتنند وکردند بملاک
کشندند ازچار بالمش بخاک
تنی بود نازک زیرگ گلاب
بخاک وبخون ماند خوار وخراب
سری بود کانرا به طرف کلاه
همی بنوسه دادی لب مهر و ماه
چو گو بود غلطان بخاک وبخون
همینست کردار این دهر دون

ناظم و شاعر گمنام جنگنامه :

چنانکه اشاره شد جنگ های صدساله بین افغانستان و انگلیس مجدداً روح رزمی و حماسی قدیم را در قالب ادبیات شفاهی و تحریری افغانستان چه در پشتو و چه در فارسی داخل نموده و آثار بسیاری مخصوصاً در ترانه های ملی و محلی پشتو و فارسی به میان آمد که هنوز در شهرها و قصبات و قبایل افغانستان دهان بدهان بطور شفاهی میگردد. آغاز این دوره، حماسی نیز از همان تاریخ وقوع جنگ اول افغان و انگلیس است که کتابهای منظوم اکبرنامه و محاربه، کابل را به

میدان آورد. جنگنامه يك رساله منظوم دیگری است که بیشتر از کتابهای مذکور در خود کابل و هنگام جریان جنگ از طرف يك شاعر ملی سروده شده است ولی متأسفانه اسم این شاعر را هنوز نمی شناسیم جز اینکه او از اهالی قریهء ده یحیی واقع دشت منا يك فرسخی کابل بوده و رساله (جنگنامه) را در هفت باب نظم کرده است، بعدها این رساله در سال ۱۲۸۳ قمری به دستخط محمد امین پسر ملك شیرگل عمر خیل در مالی که از گوشها هم کربوده نقل شده و این نقل اکنون در کتابخانهء محمد داود الحیسنی خوشنویس مشهور کابل قید است و يك نقل دیگر آن متعلق به امین الله زمربالی میباشد که اکنون در شرکت انحصار موتر کابل ماموریت دارد. بعضی ها حدس میزنند که ناظم جنگنامه میر فیض الدین بن میر امام الدین احمد متخلص به درویش بن سعد الدین احمد انصاری کابلی، معروف به حاجی صاحب پای منار، ساکن قریهء ده یحیی میباشد والله اعلم.

(جنگنامه) شرح میدهد که چسان نائب امین الله خان لوگری، عبدالسلام خان اچکزائی، عبدالسلام خان بامیزائی، سکندر خان پوپلزائی و مجاهدین کابل را جمع و بیخانهء الکزاندربرنس انگلیسی در شهر کابل حمله و او را با همراهانش از تیغ کشیده با کندکهای منظم شه شجاع ابدالی دست نشاندهء انگلیس ها رزم دادند، بطوریکه جنگ نامه میسراید درین حرب نور محمد خان ریکا غیرت بسیار نشان داد، شه شجاع مغلوب و محصور شد و سه فوج انگلیزی به جنگ تپهء بی بی مهرو مجبور گردید و خانگل خان تره خیلی و مردم دلیر زرمتم، فرملی،

توخ، هوتك، کانپکورم درین جنگ داد شهامت و مردی دادند، تا جائیکه بقول جنگنامه:

لات (لارد) انگلیسی بیاد هندوستان گریه کرد، درجنگ دیگر شمس الدین غازی دلیری زایدالوصفی بروز و اووپهلوانان افغانی مجموعاً در میدان رزم باتیغ و تفنگ در دست، پیشاپیش سواران خود میتاختند و خون دشمن میریختند، جنرال بزرگ انگلیسی درین جنگ **گلوله** خورد و عبدالله خان غازی شهید شد، بعد ازینکار نامه ها وزیر اکبرخان از توران وارد شد و مردم رشید غلجائی قشله، انگلیس را محاصره کردند و وزیر اکبرخان، محمد شاه خان غازی، خدابخش خان غازی و امثالهم درحین مذاکره افسران بزرگ انگلیسی را کشتند، درجنگهای که درسال ۱۲۵۷ قمری واقع شد سر کرده گان انگلیسی با صد هزار عسکر خویش درهر کنج و کنار ازین رفتند، جنگ «زمه» ازطرف هفت جوان وده زن افغانی برضد يك فوج مسلح انگلیسی شروع شد و مردم قلعه، فضل آباد زاخیل و کته خیل نیز درجنگ شامل شدند، میرمراد غازی و میرپادشاه غازی درین میدان رستمانه جنگ کردند و يك نفر پیر مرد سواره باعباس جوان قره دشمنی کارهای فوق العاده نشان دادند، زنان بی سلاح خواجه، چاشت میدان جنگ را نظاره میکردند يك صدویک فرنگی کشته و چهار نفر فرنگی از ترس مسلمان شدند اینست که بقیته السیف قشون و سرداران انگلیسی کابل را ترك و بطرف جلال آباد حرکت کردند، از بلوتک تا تیزین انگلیسیها ده هزار نفر کشته و تمام زنان اردوی خود را اسیر داد، فراریها در کته سنگ و سنگلاخ و گندمک همه ازین

رفته تنها يك هزار نفر درجگدلك رسید.

جنگ نامه به ترتیب فوق تمام واقعات را ازین بعد تا رفتن وزیر اکبر خان غازی در لغمان ، و روابط مخفی شاه شجاع وانگلیس ها را شرح داده ، از جنگهای داخلی و نفاق سر کرده گان افغانی راجع به پسران شه شجاع و جنگ استالف و بالاخره تخلیه افغانستان از طرف انگلیس ها و آمدن دوباره ، امیر دوست محمد خان و پادشاه شدن او شرح داده منظومه ، خودش را ختم مینماید.

نمونه کلام:

جنگ تپه بی بی مهر

ایا پیر شایسته، تازه رنگ
بگو قصه، آندویم باره جنگ
که در کابل افتاد غوغا چرا
شد عترب چرا دشمن ازدها
چو گنتی بگو گویمت ای جوان
که هر جا بود قوم ترسائیان
همه دشمن دین پیغمبر است
کس گریه او دوست شد کافر است
مسلمان کمر بسته یکسر به کین
به جنگ آمده از پی غور دین
تراهم اگر هست ایمان قوی
بباید که بر جنگ کافر روی
بیا بشنو آنرا که نشنیده،
بفهمانمت گر نفهمیده،

یکی روز لات آن سگ کینه ور
که او بود سرخیل فوج کفر
به چونی دلش شد چو بسیار تنگ
بر آورد لشکر به آهنگ جنگ
همه لشکرش بود تاسی هزار
پیاده ده وییست بودش سوار
بچابک عنانی سپه برکشید
سرپشته بی بی مهر و رسید
به پشته رسید هر طرف فوج فوج
چو دریا همیزد بهر گوشه موج
ز سوی مسلمان یکی صف شکن
همان عبدالله خان یل تیغ زن
به همراهی فوج خود آمد ز زیر
ببالا برآمد چو گرگ دلیر
زدیگر سرپشته آمد دوان
همان شیر جنگی امین الله خان
دگر سوفرس تاز آمد چو شیر
سر پشته عبدالسلام دلیر
زدیگر طرف خانگل تره خیل
سرپشته با فوج آمد چو سیل
به همراه تیپ سواران خویش
زدیگر علمها علم برده پیش
بدهفتصد جزایر چیش در رکاب
نموده به جنگ فرنگی شتاب

یل نامور خان گل شیر مست
در آن عرصه عربان نهنگی بدست
بهر تیپ انبوه جوان مرد شیر
شده حمله زن چون هژیر دلیر
بسی را بکشت اندران عرصه گاه
همان پیلتن مرد لشکر پناه
چنان کرد در گوشه پشته جنگ
که می گشت پنهان به دود تفنگ
در آن پشته از جنبش فوجها
چو دریای عمان زده موجها
زهر ملك غازی جوانان گرد
ببود چهل هزار ارکسی می شمرد
ولی بود جنگی سپه شش هزار
چو کردم سوار مسلمان شمار
همان عبدالله خان یلی پیل زور
چو شیر غران تاخت برفوج گور
برآمد سر پشته چون ازدها
عنان کرد سوی فرنگی رها
هم از فرمل وزرمت واندری
رسیدند لشکر در آن داوری
زتوخ وهوتك هم زکسانیکروم
شده جمع لشکر زهر مرز و بوم
چو شد هر دو جانب صف آرا به جنگ
دزا دز برآمد ز توپ و تفنگ

چو کرنا چیان شد به کرنا زدن
برقصیدن آمد کف طبل زن
چنان کوس غریب بر پشت پیل
که رفته خروشش بهر سو دو میل
زشورت رنگاترنگ یلان
ببستند بر جنگ محمل عیان
علمها زجا پیش شد نرم نرم
دل کینه ور گشت بر جنگ نرم
به بق بق در آمد ته، قبه ها
چقاچق برو نشد زسر نیزه ها
امیران جاری جوانان گرد
عنان بر کف ترک تازی سپرد
سلح بسته پشت فرسهای مست
گهی تیغ و گه برده بر نیزه دست
زس رخشها در تکاپو شدند
عنان کج سوی تیپ انبوه شدند
بماند از خروش و وزاوز تفنگ
بکف حمله گر شد درخشان نهنگ
به میدان چو بیراغچی پا گرفت
یلان بر زدن دست بالا گرفت
چو در حمله آمد صف غازیان
فتادند در فوج آن کافران
زهر سو برون گشت تیغ از نیام
بیک دست تیغ ویدیگر لجام

زپیشین چنین جنگ تا شام شد
سرکافران بلوہء عام شد
هراسان شدہ پشتہ بگذاشتند
زکردار خود بیم برداشتند
به مغرب درآمد همه هولناک
کسی مرد و کس رفت تن چاک چاک
همان روز و شب لات بالاتیان
بگریه شد از یاد هندوستان
که مایان همین جا بمیریم و بس
نداریم فریاد رس هیچ کس
بیا ساقی آن باده درجام ریز
که تا گم کند لات راه گریز
به حلقم کن آن بادهء لاله رنگ
که نوشم به بندم کمر بهر جنگ
بیا ساقی امشب نشین لب خموش
بکن تو دگر تازه افسانه گوش

شامل :

سید محمد محسن شامل تخلص متولد بسال ۱۲۳۸ قمری متوفی
درسال ۱۳۰۹ قمری شاعر و محاسب و دارای دیوان غیر مرتبی است که
حاوی انواع شعر و هنوز درخانواده اش درکابل موجود است.

نمونه کلام:

غزل

کو چون رخ زیبایت يك گل بگلستانها
کو چون قد رعنايت يكسرو به بستانها
دی باد به گلشن برد از پیرهنت بوئی
کردند زغیرت چاك گلها همه دامانها
باشد چو مرا درسرکش سر بنهم بر در
سهل است به بینم گر صد جور زدر بانها
دردی که بود از تو درمانش نمیخواهم
کان درد مرا نوشت. از جمله درمانها
زان غمزه تیرافکن شامل بنگر کنوی
هر لحظه همی آید برسینه چه پیکانها

عزت :

میرزا عزت شاه ابن مذهب شاه دروازی بدخشانی مرد شاعر
وصاحب دیوان اشعار است (متعلق کتابخانه، مرحوم شاه عبدالله خان
بدخشی) عزت در سال ۱۳۳۶ قمری فوت کرده است.

نمونه کلام:

غرق بحر عصیانم پارسا گریز ازمن
مست بی سرانجامم ساقیا گریز ازمن
راه مدعا گم شد در طریق خود کسامی
آرزو چنین باشد ای رضا گریز ازمن

ناجی :

ملا میر خواجه ناجی از مردم قریه، آرخود علاقه، جوی درواز
ولایت بدخشان متوفی در سال ۱۳۲۲ قمری مرد شاعر و دارای دیوان
غیر مرتب اشعار است و در فارسی و لهجه، محلی شغنائی شعر میسرود.

نمونه کلام:

مثل من عاشق برویت مبتلانی هست نیست
همچو تو سنگین دلی دور از وفائی هست نیست
در همه عالم ز تو بهتر ندیدم دلبری
در همه آفاق جز من جان فدائی هست نیست
واله و شیدای عشقت همچو مجنون گشته ام
مثل من بیخافان و بینوائی هست نیست

عاری :

ملا سید احمد عاری ابن عبدالرحیم از مردم دهکده، رضوی درواز
بدخشان و مرد شاعر است که در سال ۱۳۳۶ قمری دیده از دنیا بست.

نمونه کلام:

آنکه از آگهی خبر دارد
گفتگو دام مختصر دارد

زین بیابان سراغ عشرت نیست
سرخوشیها همین قدر دارد
فطرتت آگهی ترده نیست
ورنه یکقطره صد گهر دارد
اعتبار دکان این بازار
مفت انکس که یکدو خر دارد
صبر کن عاری از تشدد دهر
پیک شب نامهء سحر دارد

دروازی :

محمد سید دروازی بدخشانی متوفی در سال ۱۳۱۰ قمری
در بدخشان و فرغانه تحصیل کرده و به شعر و شاعری مشغول بوده و دیوان
مرتب اشعارش از بین رفته ولی جسته جسته اشعارش باقی است.

نمونه کلام:

غزل

کی بود یارب که سیر آنخم ابرو کنم
خوش را جا در نگاه نرگس جادو کنم
پرتو اقبال کی برفسوق من تابد که تا
همچو گل رخسارهء رنگین او را بو کنم

نقیحه، زان خال مشکینش اگر برمن وزد
کسی تمنای ختن یا نافسه، آهو کنم
دولت دارائی واقبال جمشیدی مرا ست
دست خود گر حلقه اندر حلقه، آن مو کنم
چشم دروازی اگر محرم بیدارت شود
غیر دیدار تو یارب جمله را یکسو کنم

مسلك :

سیدملك مسلك تخلص از مردم جوی درواز بدخشان متوفی در سال
۱۳۲۱ قمری مرد شاعری بود.

نمونه کلام:

هرکجا جلوه گر آفتاب وش بیداد است
دل دیوانه زانده، جهان آزاد است
سخت میترسم از آن فتنه، آفاق جهان
زانکه برقتل من از هر مژه اش فولاد است
باش سرگشته و مجنون به خیال لیلی
پرتو چهره، شیرین ستم فرهاد است
مسلكا باغ جنونت ز ثمر خالی نیست
زین چنین طبع سلیمی که خدایت داد است

آه :

میرمحمد سمیع آه ابن سیدعزیزالله بدخشانی متوفی درسال
۱۳۲۸ قمری درفیض آباد ازجمله شعراء آن سامان واینست نمونه
کلام او:

بازم آن حور نسب فتنه دوران آمد
گل بسر باده بکف مست وغزلخوان آمد
جانم ازیدنم کلفت دوری میپسند
کن تأمل نفسی حضرت جانان آمد
رفتیش سوی سفر رفتن روح ازیدن است
چیست باز آمدنش موجه حیوان آمد
شکر ضایع نشد آن روح به حسرت دادن
آخر ای جسم فسرده به برت جان آمد
باز آغاز سفر کرد دل ازغایت داغ
آه جانسوز برآورد که هجران آمد

ناله :

سید میرک ناله برادر آه ومثل اوشاعر بوده درسال ۱۳۲۶ قمری
درفیض آباد بدخشان جان سپرد، اینست نمونه کلام او:

دوستان بعد وفاتم بوفایا کنید
روح حرمان زده ام را به دعا شاد کنید
مردم از حسرت آن لعبت شیرین حرکات
باردیگر به جهان ماتم فرهاد کنید
ای رقیبان نفسی عشرت پرویز کنید
نقد هستی به فنا داده و بریاد کنید
نیست آسان که رسد گوهر مقصود بکف
خاک گردید چو من طرح نو ایجاد کنید
گر شود محفلی آراسته در گلشن یأس
به تسلی دلم ناله و فریاد کنید

غمگین :

میرمحمد شاه، غمگین ابن میرمحمد شاه عاجز از میرزاده های
محلّی بدخشان و مثال پدر و خواهر خود مخفی بدخشانی شاعر و ادب
دوست بوده، غمگین در حالت تبعید سیاسی در شهر قندهار بسال ۱۳۲۰
قمری از دنیا گذشت او اغلباً با خواهرش مشاعره مینمود و اینست نمونه،
کلام او:

گر حدیث لب جان بخش تو مشهور شود
ترسم عیسی بزمین آید و رنجور شود
داغ شد حسرت و صلت بدل پر خونم
ترسم ای شوخ کهن گردد و ناسور شود

باک آرنیش حوادث نبود عاشق را
آسمان گر به مثل خانه، زنبور شود
روی فردوس نه بیند به قیامت چشم
بیتو گرشینفته، خال و خط حور شود
بوی گل میدمد از سبزه، خاکش تاحشر
آنکه باداغ غم عشق تو درگور شود
چون شفق در دل شب غرقه، خون میگردد
گر بروی تو مقابل شفق از دور شود
جای آنست باین شعر تر خوش غمگین
حاسد تیره روان تو زغم کور شود

عبدالله :

عبدالله بدخشی از مردم یفتل علیا بوده از تصوف دم میزد و در راه
شاعری قدم میگذاشت تذکره بهار بدخشان فوت او را در سال ۱۳۰۲
قمری میداند.

نمونه کلام او:

شکرلله مشت خاکی را معظم کرده،
جان درو بخشیده، و نام آدم کرده،
بهر تشریف شهنشاه سرپرهر دو کنون
تابه محشر قامت افلاک را خم کرده

خان ملا :

خان ملاخان متوفی در سال ۱۳۰۹ قمری از جمله، قضات و شعرا و خطاطان بدخشانی و اهل شهر فیض آباد است. او (اصول دل) نام کتاب منظومی دارد که با ابیات ذیل شروع میشود:

اصول دل برادر هشت قسم است
بگویم باتو هر يك را چه اسم است
بیان سازم برنگ استعارت
زاقسامش بگویم این عبارت
که قسم اولین یار عزیز است
بلاغت مظهر و صاحب تمیز است الخ ...

عاجز :

ملا محمد ابراهیم عاجز متوفی در سال ۱۳۲۵ قمری از اهل (شهر بزرگ) و از جمله، خطاطان و شعرا بدخشان است، تولدش را در حدود ۱۲۶۷ قمری تخمین کرده اند.

نمونه، کلام او:

حبیب چیست نقصان کز خیالت من فراموشم
زیخت تیره همچون کاکل خوبان پس گوشم
نباشد اینقدر فرصت حیات بزم امکان را
حباب آسا به بحر زنده گانی خانه بر دوشم

حبیبی :

ملا شاه محمد حبیب حبیبی متولد در سال ۱۲۶۴ و متوفی در سال ۱۳۳۳ قمری از شعراء بدخشان و ابیات ذیل نمونهء کلام اوست:

بجان و دل جنابت را غلام حلقه در گوشم
چرا از صحبتت نبود فراموشی فراموشم
بیا ساقی می عشقی بجانم ریز کز مستی
جهان و گیر و دارش را به نیم حبه بفروشم
که شاید زیب دامانی شوم در منزل مقصود
غبار آسا براه طالبان یار مفروشم

واصل :

میرزا محمد نبی واصل متولد در سال ۱۲۴۴ قمری از جمله شعراء و دبیرهای عهد و در عصر امیر عبدالرحمن خان صفت دبیری دربار داشت. واصل دارای حافظه قوی بود و گزارش خاندان شاهسی دوره، امیر شیرعلیخان را در قید تحریر آورده که گویند نسخهء خطی آن در کابل موجود است، واصل شعر خوب میسرود و غزل ذیل از جمله اشعار پراکنده او که در دست است نمونهء کلام اوست:

از میگده درستان آمد سحری سرمست
آن فتنه هوشیاران پیمانده می در دست
بی غالیه گیسویش چون سنبل تر خوشبو
بی منت می چشمش چون نرگس شهلا مست
در عریده بامردم چشمان سیه مستش
آن تیغ و سنان در کف این تیر و کمان در دست
از نسبت ابرویش کارمسه نو بالا
وز شهسرت بالایش آوازه طویی پست
از خجلت او خورشید بنشست چو او برخاست
در خدمت او شمشاد برخاست چو او بنشست
جانها به میان برست هر که که کمر بکشاد
دلها به فغان بکشاد هر دم که میان برست
گر جام جهان بین شد بر طلعت او خندید
ورباده مصفا گشت اندر لب او پیوست
گر غازه دلاراشد بر چهره او جا کرد
ورسرمه عزیز افتاد بر دیده او بنشست
تا صورت آن بت را واصل بخیمال آورد
از کعبه دل یکسر بت های هوس بشکست

عشرت :

عشرت از شعراء آخر قرن سیزده افغانستان و از اهل کابل بوده
در سال ۱۳۳۴ قمری چشم از دنیا پوشیده، غزل ذیل نمونه ایست از کلام او:

شب هستی فرو گردید در جیب سحر نیمی
تو هم چشم تغافل باز کن ای بیخبر نیمی
زدست ژاله غم میسره باغ تمنایم
بخاک افتاد نیمی ماند در شاخ شجر نیمی
دل تیر ملامت آرزو کردی هزار افسوس
درون سینه ام بشکست نیمی در جگر نیمی
رود عمر پریشانم چو ریگ شیشه ساعت
بامید وطن بگذشت نیمی در سفر نیمی
نثار مقدمش از دیده گوهر ریختم عشرت
به هنگام خبر نیمی و در وقت نظر نیمی

اسیر:

شاه عبدالغیاث اسیر ابن شاه یوسف علی متوفی در (روشان) سال
۱۳۱۰ قمری از شعراء شغنان بدخشان بوده آثار شعری او بطور پراکنده
موجود و اینست نمونه کلام او:

کسیکه دیده رخ و عارض نکوی ترا
ز سیر برون نکند یاد و آرزوی ترا
بجان خرنند عزیزان بوستان دریاغ
نسیم اگر برساند عبیر کوی ترا

مسلم :

خدایارخان شغنانی مسلم تخلص از شعراء بدخشان و در دربار
امیر عبدالرحمن خان بود و دو بیت ذیل نمونه کلام اوست:

چون قدرت اندر گلستان سروموزون است نیست
همچون رخسارت منور مهرگردون است نیست
گرچه شاخ ارغوان چون غازه، خون دل است
مثل آنرخسار آتشرنگ گلگون است نیست

مخلص:

میرزا محمد یعقوب مخلص ابن میرزا حسن خان متولد در سال
۱۲۵۸ قمری شاعر، خطاط و میناتور است کابل واز رفقاء واصل،
شامل وحیرت بوده میرزا تاعهد حبیب الله خان اغلباً به معلمی شهزاده
ها مشغولیت داشت و بالاخره در سال ۱۳۳۳ قمری در کابل فوت
و در باغچه نزدیک باغ مهمانخانه قدیم در نزدیک واصل دفن شد. آثار
شعری مخلص بصورت مجموعه مرتب نی بلکه بشکل پراکنده موجود
میشود.

نمونه کلام او:

غزل

تاعقده، ز زلف گره گیر باز کرد
روزم سیسه نمود و شبم را دراز کرد
زد بردلم زناوک مژگان چو تیرها
از خواب ناز چشم سیسه را چو باز کرد
از سنبل وینفشه و نرگس بیک نظر
زلف و خط و دو چشم توام بینیاز کرد

مسفرور شد چو دید رخ خود در آینه
برجان عالمی ستم آئینه ساز کرد
شور و فغان مابدل او اثر نکرد
هر چند بر نیاز فرودیم ناز کسرد
مقبول طاعتی که به محراب ابرویش
شام و سحر به نیت خالص نماز کرد

گوهری :

گوهری یکی از شعراء عهد امیر عبدالرحمن خان است که قصیده،
درسی و یک بیت در مدح امیر و تأمین ولایت میمنه ساخته و مطلع و مقطع
آن اینست:

طرح خیری ریخت از نو کرد گار میمنه
صبر و تمکین امیری ساخت کار میمنه
گوهری باشد بگیتی تا که استقرار گوه
باداند ر دست این خسرو قرار میمنه

نوروز علی :

از شعرای دوره امیر عبدالرحمن خان و قصیده چارده بیه در مدح او
دارد که مطلعش اینست:

شکرالله که این دولت ظل اللہی
هادی خلق شمس از بادیه، گمراهی

رنیدی :

از شعراء عهد امیر عبدالرحمن خان و قصیدهء در مدح او مبنی بر شش
بند راجع به جشن نوروزی دارد:

جشن جمشیدی سلطان جهان میمون باد

طبع رندی به ثنا خوانی او موزون باد

کهندل :

از شعراء عهد امیر عبدالرحمن خان و قصیده بیست و چهار بیته
در مدح او دارد که در آغاز آن میگوید:

پس از حمد شاه زمان وزمین

درودم بر آن سرور عالمین

مستانشاه :

از شعراء دورهء امیر عبدالرحمن خان و در قصیدهء یازده بیته، خود در
مدح او میگوید:

خسروا دور تو باد اتا بدورانی و جان

ثابت و سیر همچون ثابت و سیاره گان

محمد رفیق :

از شعراء دورهء عبدالرحمن خان و در یک قصیده پنجاه بیته دولت او

را تبریک میگوید:

ایاچهر خورشید شاهنشهی
بتسو باد زیبنده تخت مهی

مشتری :

از شعراء عهد امیر عبدالرحمن خان و در قصیده بیست و یک بیت
عید او را تبریک میگوید:

عهد رمضانست و میخوام بصد شوق تمام
تهنیت گویم بشاه نیکبخت و نیکنام

جبار :

از شعراء عهد امیر عبدالرحمن خان و مخمسی در هفتاد بند در لزوم
اطاعت به امیر سروده که یک بیت آن اینست:

امر خدا و امر رسولش مقرر است
امر امیر نیز چو فرض مقدر است

غلام :

از شعراء متعلق عهد عبدالرحمن خان و قصیده و مخمسی در مدح او
دارد که یک بیت آن اینست:

اول صفات ذات قسیده خدانوشت

حمد و سپاس خالق ارض و سما، نوشت

فقیر احمد :

از شعراء عهد امیر عبدالرحمن خان و قصیدهء در دین داری امیر
دارد که يك بيت آن اینست:

از قضاء گردش ایام و دور با ثواب
میر افغان گشت بر برج فلک همچون سحاب

میر علی خطیب :

از شعراء و مامورین امیر عبدالرحمن خان و قصایدی در مدح او دارد
که مطلع یکی از آنها اینست:

شہا ز لطف خداوند شاد و خندان باش
بمملک پادشہی وارث سلیمان باش

سائل :

از شعراء عهد امیر عبدالرحمن خان و قصیدهء در تبریک آمدن امیر
ازهند دارد. مطلع آن اینست:

والی مملک خراسان به پشاور آمد
گوئییا مهر جهانتاب ز خاور آمد

موسی خروتنی :

از شعراء مداح امیر عبدالرحمن خان است مطلع یکی از قصاید او اینست:

کوکب سورش به برج سعد سر بر میزند
رخش اقبالش قدم بر چرخ اخضر میزند

میرزا عبدالرحیم :

از شعراء عهد امیر عبدالرحمن خان است و در مدح او گوید:
دگر زینت دهم رخسار کاغذ را به مشک تر
که چون مفلس بجز رنگ خودم در جیب نبود زر

میرزا محمد اکبر :

از شعراء معاصر امیر عبدالرحمن خان است که مطلع یکی از مدایح او به نسبت امیر اینست:

دوش در خوابم بدیدم شوخ طنازی نگار
سروقدی ماه خندی دلربایی گلعدار

میرزا غلام حسین

از شعراء مداح امیر عبدالرحمن خان است، نمونه، کلام او:
الحمد که از موهبت ایزد دا دار
زد شاه حمل خیمه بصحرای ده و چار

نطق علی :

از شعراء دورهء امیر عبدالرحمن خان ودریکی ازمدایح خود دربارہء
امیر چنین آغاز میکند:

آمد بہار و سبزه شد و گل شد آشکار
از صنع کردگار جہانست لالہ زار

محمود :

از شعراء عہد عبدالرحمن خانست ودرمدح او گوید:
شب گذشتہ کزین روزگار پرشروشور
دلہ ز صحبت اہل زمانہ شد منفور

احمد

از شعراء دورہء امیر عبدالرحمن خان است ودر مدح او گوید:
بلبل از نطق کشا عقیدہ بذکر داور
باز درمدح شہنشاہ عدالت گستر

عارفی :

از شعراء دورہء عبدالرحمن خان ومداح اوست، دریکی ازمدایح خود
گوید:

ای دل بیا ومدح شهشناه کن بیان
تاواری زقید غم وغصه، جهان

سید :

از شعراء عهد امیر عبدالرحمن خان است ودر مدیح او میسراید:
مرحبا ای شهریار عادل روشنضمیر
صدر سلطانات عالم مفخر تاج ونگین

یوسف :

از شعراء دوره، عبدالرحمن خانست و در وصف ارگ شاهی او میگوید:
زهی ارگی که همچون قصر رضوان
حضور آور بود زان طاق و ایوان

شیر احمد :

از شعراء قصیده گوی دوره، امیر عبدالرحمن خانست و در مدح
او گوید:

چو آغاز کسره بروی جهان
فلک شیوه، شهر یاری عسیان

بزم :

بزم از شعراء عهد عبدالرحمن خانست که در عودت امیر از هندستان

میگوید:

دوش دیدم کسه يك مه تابان
دربرم آمد دست جلوه کنان

احمدی :

از شعراء دوره، عبدالرحمن خانست که در مدح امیر میسراید:
نکبت عالم تمام یافت ز عدل انصرام
تا که بنام خسروشت کلک ازل زد رقم

محسن :

از شعراء دوره، امیر عبدالرحمن خان است و در مدح او گوید:
زهی حدایق حسن تورشك خلد برین
فروغ چهره، تو نور بخش حورالعین

تاجر :

از شعراء عهد امیر عبدالرحمن خان و مدیحه سراسر است در مدح او
گوید:

بسیماسیم رشکی خسرو خاورازان دارد
که بروی نقش نام خسرو گیتی ستان دارد

غافل :

محمد مراد غافل دروازی ابن محمد سعید دروازی از شعرا بدخشان
و اشعار پراکنده اش موجود میشود، او در قرن چهارده، هجری بعد از فوت
پدرش (متوفی سال ۱۳۱۰ قمری) از دنیا گذشته است:

باعزم سر کوی توهر گه که خرامم
دوران سرتسلیم نهاد زیر لجام
بریاد رخت شب چو کشم آه جگر خون
تا صبح دمدم چمن لاله بیام
ای شمع صفا بخش دل و کلبه، محزون
همچون سحر عید درخشان ز تو شام
هر گه سخن از خلق جمیل تو نمایم
صد بوی قورنفل دمدم از طرز کلام
غافل ز سر لاف به جمهور رقیبان
در حضرت سلطان جهان گفت غلام

نادم :

میرزا محمد یحیی نادم میمنه گی از شعراء دوره، امیر حبیب الله
خان و دارای دیوان اشعار و متوفی سال ۱۳۶۷ قمری به عمر ۷۹
سالگی است.

غزل ذیل نمونه، کلام اوست:

دمی کز پنجه، مشاطه از رویت نقاب افتد
عجب نبود گر آئینه زدست آفتاب افتد
لب لعل تو هر گه در سخن گوهر فشان گردد
مرا از دیده ای سیمین بدن یا قوت ناب افتد
بپای افگند دل را گرچه چشمت شکوه کی زبید
ز فرط بیخودی از دست مستی گر کباب افتد
چسان دل پای دارد فتنه، بیدار چشمت را
که گر شیراست چون خرگوش زین آهوی خواب افتد
چو من صدنیم جان از یک تبسم میتوان کشتن
چه حاجت ترک من چین برجینت از عتاب افتد
برای شوق وصلت ای جوان پیرانه سرنادم
چو طفل اشک در هر گام بر رو از شتاب افتد

ندیم بلخی:

پادشاه خواجه ندیم ابن میرزا رحمت الله متولد در سال ۱۲۵۲
قمری مرد خوش نویس، شاعر و از اهل بلخ بوده دارای کلیات شعر است
مرگ او بعمر ۸۴ در سال ۱۳۳۶ قمری در مزار شریف اتفاق افتاده،
اینست نمونه، کلام او:

بسر افتاده مرا آتش سودای کسی
هست اندر دل غم دیده تمنای کسی

در دل و دیدهء من غمیر نیاید هرگز
که دل و دیده شده منزل و ماوای کسی

مجنوب :

حافظ نور محمد مجنوب مرد وارسته ازدنیا، صوفی و شاعر کم
گوی از اهل کابل است اشعار خود شرا مرتب و جمع نه میکرد آثار
پراکنده اش موجود و فوت او مصادف سال ۱۳۰۸ شمسی وقوع یافت،
و حیات او گاهی در حلقهء ادبی نائب السلطنه نصرالله خان میگذشت
نمونهء کلام:

دست اهل جود بادامان احسان آشناست
پنجهء عشاق با چاک گریبان آشناست
پادشاهی نیست الا فقر و کنج عافیت
بینوائیهای ما با طبع شاهان آشناست
مطلع الانوار فیض صبحگاهی میشود
چون سحر هر کس که با خورشید رویان آشناست
شکل سنبل میکند ایجاد دود آه من
خاطرم یعنی به آن کاکل پریشان آشناست
بیحضرت دز قماش گاه گلزار بهشت
صبح مجنوب تو باشام غریبان آشناست

فارغ :

حافظ محمد اکبر فارغ ابن حافظ مجذوب از شعراء دوره امیر حبیب الله خان و حیات است. اشعار پراکنده اش موجود و نمونه کلام او این است:

دلم را تاسروکاری به آن سیمین تن افتاده است
چوسیماب اضطرابی درسراپای من افتاده است
مراتادر کمین آندلبر صید افکن افتاده است
ز حسرت ازغزالان چشم زخمی بر من افتاده است
کجا دارد گلی چون نازنین من درین گلشن
که بلبل را هوای همنائی بامن افتاده است
اگر بلبل هزارآه و فغان در گلشن اندازی
پسند خاطر گل طرز فریاد من افتاده است
بسودایش چونی فارغ نیم از زار نالیدن
دل من همنا تا با فغان و شیون افتاده است

قتیل :

عزیز الله خان قتیل ابن سردار نصرالله خان نائب السلطنه از شعراء دوره امیر حبیب الله خان متوفی در سال ۱۳۵۲ قمری است، اشعار پراکنده اش موجود و غزل ذیل نمونه ایست از کلام او:

گلستان برگ گلی مانند آن رو هم نداشت
همچو آن مومشك اذفرناف آهو هم نداشت
ای کمان ابرو باحوال شهیدی رحم کن
کونشانی از خدنگ توبه پهلو هم نداشت
جستجو کردیم اطراف چمن را همچو آب
بوستان سروی به مانند قد او هم نداشت
دوش میزد درچمن سنبل زرنگ خویش لاف
خوب دیدم پیش گیسوی کسی بوهم نداشت
ماه باحسنش همیزد دوش لاف همسری
بارخ او چون مقابل کرمش روهم نداشت
بهلهء او بازیان حال گوید این سخن
نازکیهای میان یار را موهم نداشت
ازغمش دیوانه گشتم کرد از بندم رها
گردن ما لایق زنجیر گیسوهم نداشت
بازاین قلب حزینم را قتیل آن مه شکست
آخر این آئینهء ما باب زانو هم نداشت

تائب :

میرزا احمد علی تائب از شعراء عهد امیرحیب الله خان است که در دورهء امانیه کشته شد در سنه ۱۳۳۸ قمری آثاری پراکندهء او موجود و اینست نمونهء کلامش:

شکستی

برو رونق مهر انور شکستی
ز موقیمت مشک و عنبر شکستی
چو از حقهء لعل لؤلؤ نمودی
عیان قدر یاقوت و گوهر شکستی
به گشن چو شمشاد قامت کشیدی
شدت بنده سرو صنوبر شکستی
ببستی بمن چون تو پیمان کشتن
چرا عهد خودای ستمگر شکستی
اگر ز اهدآن چشم و ابرو بدیدی
زمحراب گشتی و منبر شکستی
چو مستغنی ای طوطی خوش تکلم
بشیرین لبی شان شکر شکستی
الهی ببازی بدخواه تائب
چناغی که ای ماه پیکر شکستی

آزاد :

میرمحمد علی آزاد کابلی ابن قاضی میرمحمد حسن متولد در سال
۱۲۹۸ قمری از منشیان و شعراء دورهء حبیب الله خان و دارای دیوان
اشعار و مؤلف بعضی رسائل و مدون جنگ اشعار و ناظم گلستان معروف

سعدی وفاتش در سال ۱۳۲۳ شمسی در کابل وقوع یافته و این است
نمونه کلام او:

ماو بلبل در گلستان ناله سر خواهیم کرد
از تو و گل قصه ها بایکدگر خواهیم کرد
من زیای آبشار و بلبلان از شاخسار
باغ را زاشک و فغان زیروزیر خواهیم کرد
از خم زلفت مطول قصه ها خواهیم گفت
وز دهانت يك حدیث مختصر خواهیم کرد
يك شبی چون شانه در زلف توره خواهیم برد
نافه را زین غصه خون اندر جگر خواهیم کرد
گرچه در عشق تو میباشیم از خود بیخبر
خلق را از سختی این ره خبر خواهیم کرد
راز ما و دل چو رسوا گشت از طفل سرشک
در میان مردمانش در بدر خواهیم کرد
گر بهار آزاد این سان افگند بر ما نظر
بعد ازین صرف نظر زاهل نظر خواهیم کرد

فرحت :

پاینده محمد خان فرحت ابن عبدالقدوس خان اعتمادالدوله
از شعرای جوان عهد امیر حبیب الله خان و تا هنوز مشغول غزل سرائی
است . اینست نمونه کلام او:

زکشت زندگی ای خرمن گل
همین داغ تو باشد حاصل من
صدای ناله درگوشم نیامد
مگر کر گشت زنگ بسمل من
ندارم اختر طالع که آید
مه بی مهر من در منزل من
وله
دولت افغانیان پاینده باد
فرحت افغانیان پاینده باد

شایق :

میرغلام حضرت شایق از شعراء متاخرین دوره، حبیب الله خان است
وحیات دارد شایق دارای اشعار و آثار متنوع و شیرین و غزل ذیل
نمونه، کلام اوست:

غزل

داغ عشق تو بجان هر که خریدار نبوده
او به پیش من سودا زده هشیار نبوده
بعد مردن هم از آن کوچه گذرخواهم کرد
تانگوئی دل بیچاره وفا دار نبوده
می شود باعث بی آبی شمشیر کسی
ورنه خون ریزی ما این همه دشوار نبوده

صبحم رفتم خیابان به خیابان گشتم
همچو روی تو گلی در همه گل زار نبود
گل خود را به کف هر کس و ناکس میدید
خوب شد خانه بلبیل سربازار نبود
دانم از راه کشیده است ترا شکوه، غیر
ورنه از کلبه، تاریک منت عار نبود
راهب از دیر هم امروز مرا داد جواب
گردن بسته، من قابل زنار نبود
همه کس کشتن منصور قماش میکرد
بجز انصاف که هرگز به سردار نبود
کاکلت واقف احوال پریشان منست
بتو درد دل ما حاجت اظهار نبود
آمد آن دم سر بالین من آغایه، ناز
که دل رفتم زخود شایق گفتار نبود

بسمل:

استاد محمد انور بسمل ابن ناظر محمد صفرخان امین اطلاعات
متولد در سال ۱۳۰۶ قمری از شعراء غزلسرای دوره حبیب الله خان
و عناصر اداری امروز و صاحب اشعار و دیوان آبدار و تابرداری هستند که
هنوز به طبع نرسیده و حال هم شعر می سرایند، غزل ذیل نمونه کلام
اوست:

بی غبار از گلشن الفت هوایی برنخاست
کرد طوفان ها گل و بوی و فسائی برنخاست
نالہ از دلہا بسی سرزد بہ عشق اما چہ سود
آنچہ کار کس رسد ازوی بجائی برنخاست
عشرتی دارد جہان اول ولی پایان کار
هیچکس زین انجمن بی ہایہای برنخاست
وسعت مشرب کمینگاہ عیوب خلق نیست
گرد آہونی درین صحرا زجائی برنخاست
جان دہم زیر فٹشار نازت اما ازلبیم
پیش کس پاس ادب بنگر کہ وائی برنخاست
نغمہ ات ازپودہ می آرد برون مستور را
غیر آفت مطرب ازسازت نوائی برنخاست
غیرکلک زینہار امداد ما افتادہ گان
در طریق عشق از دست عصائی برنخاست
زیر گردون فتنہ ہا خفتہ است اما زان میان
چون دل بسمل کہ خونگردد بلائی برنخاست

فراهی :

محمد یعقوب فراهی متولد در سال ۱۲۸۴ قمری تولد در فراه و تحصیل در هرات و سفر در کابل کرده جزء مجلس بیدل خوانی نائب السلطنه نصرالله خان گردید. فراهی از شعراء دوره امیر حبیب الله خان و صاحب آثاری از قبیل راهنمای فراه، تذکره آتش فشان، دیده یعقوب و کنج شهیدان است، فراهی در لغت و ادب فارسی، عربی و ترکی دست داشت و در فن معما متخصص بود بسرودن اشعار نیز میپرداخت مرگ او در دوره نادرشاهی واقع شد نمونه کلام او :

معما با اسم رسول:

نموده از منده روی تو جانان
میان آفتاب و ماه میزان

قصیده در تاسیس دولت نادرشاهی و سقوط حکومت اغتشاشی
حبیب الله بچه سقاء:

شکرالله ملك را الطاف سبحانی گرفت
از من یعنی جنوب انفاس رحمانی گرفت
آمد از فضل خدا در نهر شاهی آب ریخت
باز احمد شاه ثانی تخت درانی گرفت
شکرالله کز عنایات خداوند جهان
شه نادرخان غازی ملك افغانی گرفت

لشکر امداد حق را قورخانه گومباش
رایت فتح وظفر اعیان روحانی گرفت
تازه شد جانهای ملت از بهار بخت شاه
دردماغ جمله ملت نشه، خانی گرفت
بود بابختش سعادت کزیمین وزیسار
شیوه، تبریک را روسی و برطانی گرفت
برجهان تابید نور دولتش خورشید وار
کار این کشور زطلمت طرز نورانی گرفت
چون بهر دل بود برجا این نشست خسروی.
زین بشارت ملك و ملت خط عرفانی گرفت
عار نبود گر دو روزی دزد برما حکم یافت
دیو هم دریک زمان تخت سلیمانی گرفت
چشم زخم حاسدان بر ملك و ملت راه زد
ان یگانه دفع آن از فرقرآنی گرفت
می شناسد اهل خبرت نیکی سال از بهار
مرعدالت را اثر از برج میزانی گرفت
شومی اهل شقاوت هم بدیشان باز گشت
برج عقرب بر عقارب تیر بارانی گرفت
دین و دولت گشت هم آشوش درمهد بقا
تاشهاب نجم بختش رجم شیطانی گرفت

هم برآمد بخت مایان را طلوع ازاتفاق
هم انیس آمد باصلاح وسخندانی گرفت
وضع صندوق عرایض بهر تسهیل عموم
نکته بر زنجیر عدل شاه ساسانی گرفت
پوچ مغزان وطن رارفت نخوت از دماغ
جهل معدوم آمد ودانش درخشانی گرفت
سال اعدام سقاء دزد و دور نادری
نکته، تاریخ را فکرم به آسانی گرفت
هست شایان برفراهی گز زمین بخت شاه
رسم قآنی سپرد وطرزخاقانی گرفت

ندیم کابلی :

عبدالغفور ندیم ابن غلام حیدر کابلی متولد درسال ۱۲۹۶ قمری و
متوفی درسال ۱۳۳۴ قمری ازشعراء شیرین زبان دورهء امیرحبیب الله
خان ودارای دیوان مطبوع ورسالهء چاپی درصرف فارسی است.
ندیم درآن دوره بین محیط کوچک ادبی کابل محبوبیت زیاد داشت
واینست نمونهء کلام او:

زسینهء داغ توگل کرده لاله زار اینست
دلیم بیاد تو خون گشته نوبهار اینست
ببباغ آمدی ومن به بلبیلان چمن
شدم بناله که انسروگلعدار اینست

مرا به بلبل شیدا نمود غنچه وگفت
کسیکه خون شده از دست آن نگار اینست
بخاک من گذرد یار گویدش اغیار
شهبید تیغ نگاه ترا مزار اینست
ندیم را که به جز عشق کار وباری نیست
مکن ملامتش آخر که کار وبار اینست

بیتاب:

استاد عبدالحق بیتاب متولد در سال ۱۳۰۶ قمری از فضلا و شعراء عهد امیرحبیب الله خان و دارای آثار و دیوان بدایع اشعار و از رجال پارساء کابل است بزرگترین قسمت عمر خودشانرا درتعلیم و تدریس اولاد مکاتب تا امروز میگذرانند، بیتاب از شعرای مشهور غزلسرای کابل بشمار میرود و غزل ذیل نمونه کوچك طبع سرشارش است:

به زور

جامهء هستی فلک افگند بردوشم بزور
این متاع کس مخر را برکه بفروشم بزور
جامه ها بافد برایم رشتهء طول امل
گرچه میسازد فنا آخر کفن پوشم بزور
عمر رفت و من همان غافل زیشت کار خود
سورخیزاند مگر زین خواب خرگوشم بزور

ز آن تنك ظرفان نیم کز جرعه، بیخود شوم
ساغر سرشار چشمی می برد هوشم به زور
گریدینسان فتنه انگیزی نماید قامتش
میکنند حرف قیامت را فراموشم بزور
من که عمری دامن تقوی زکف نگذاشتم
چشم بد مست تو آخر کرد می نوشم بزور
اینقدر سروچمن مفرور رعنائی مباش
برکنند این جامه ات سرو قباپوشم بزور
طفل اشکم دختر از راشبی مستانه گفت
میرسد روزیکه پستان تو میچوشم بزور
این همه بیتابی و شور و فغان من چه شد
سردی دوران اگر ننشانند از جوشم بزور

مستغنی :

عبدالعلی خان مستغنی وردکی از اساتید شعراء دورهء امیرحبیب
الله خان و دارای طبع بسا روان و صاحب کلیات شعر است، این شاعر
معروف در هر دو زبان فارسی و پشتو نظم را بسهولت نثر مینوشت و آثار
او بطور پراکنده در مطبوعات افغانی منتشر گردیده ولی متأسفانه کلیات
او تا هنوز بطبع نرسیده است، مستغنی شاعر قصیده سرا و در محیط
ادبی عهد امیرحبیب الله خان در صف اول شعرای افغانستان قرار داشت و
دورهء آغاز تجدد ادبی را در مملکت درک نمود و بالاخره در سال ۱۳۵۲

قمری چشم از جهان فانی بست و در کابل مدفون شد.

نمونه، کلام او:

اندرز بشعراء وطن

حیف است وصف آن لب همچون شکر کنون
هیچ است حرف تنگ دهان و کمر کنون
در فکر سر و قامت و سبب ذقن مباش
حاصل ازین نهال نگرده ثمر کنون
لعل لب است و گوهر دندان خیال محض
میجوی کان لعل و نشان گهر کنون
عناپ لب چه باشد و بادام چشم چیست
باید نمود زینهمه صرف نظر کنون
گرداب غیب است کدام ای غریق وهم
لازم نباشد اینهمه دوران سر کنون
تشبیه و استعاره، چندین هزار سال
بگذار و شعرگوی بطرز دگر کنون
راهی که بی سپر شده چندین هزار بار
راهی دگر بگیر و ازان در گذر کنون
بگذشت و رفت قصه، ماضی دگر مگوی
مستقبل است و حال زمان معتبر کنون
گر عاقلی نسب منماید و حسب مگوی
علم است و جهل مایه، عیب و هنر کنون

هر عصر اقتضای دگر دارد ای لبیب
توپ و تفنگ برد زتیر و تبر کنون
لازم بود مناسب هر عصر کار و بار
عصر دگر بود تو و کار دگر کنون
مجبور اقتضای زمانست هر که هست
باشد به مقتضای زمان خیر و شر کنون
اهل سخن هر آنکه بود در وطن بگو
می گو به وصف اهل وطن شعر تر کنون

صحرا

به تنگ از خانه شد بردم دل دیوانه در صحرا
بکام دل توان زد نعرهء مستانه در صحرا
برقص آیم بسان گردباد از شوق آزادی
گر از من گم شود ای خضر راه خانه در صحرا
اگر از خانه شبها در شکنج قبر می خوابی
پی تفریح خاطر سیر کن روزانه در صحرا
پرستش کن بیا ای گبر در کیش یقین لاله
که دارد ازدل پرداغ آتشیخانه در صحرا
فزود از انس منزل وحشتم يك چند می خواهم
شوم با آهوی وحشی صفت همخانه در صحرا

اگر چون غنچه ازسیر گلستان تنك میگردد
بیا بکشاً دلت ای عاقل فرزانه درصحرا
به خویش ازقید آب ودانه منزل را قفس کردی
همین یقطره، اشك است آب ودانه درصحرا
چو سیل ازخود برد مستانه ات کیف هوای او
نباشد میکشان را حاجت میخانه درصحرا
کنون درشهر کابل کیست مانند تو مستغنی
که تا گوید غزل زین رنگ استادانه درصحرا

قاری :

حافظ عبدالله قاری ازاساتید شعراء وفضلاى عهد امیر حبیب الله خان ودرعالم شعر وادب معروف عالم ادبی افغانستان بود، قاری درادب فارسی و عربی تسلط داشت وخط خوش می نوشت عمرش را درتدریس و تعلیم اولاد مکاتب و تصنیف و تراجم کتب درسی و ادبی به سررسانید و تقریباً هژده رساله و کتاب درین موضوع نگاشت که اغلباً به طبع رسیده، دیوان اشعارش در لاهور چاپ شده وقاری که درسال ۱۲۸۸ قمری درشهرکابل درخانه پدرش حافظ قطب الدین بدینا آمده بود درسال شمسی ۱۳۲۲ درشهر کابل ازدینا گذشت درحالیکه هفتاد وپنجسال عمر، دوجایزه ادبی از انجمن ادبی کابل ونشان درجه، دوم معارف ازوزارت معارف ولقب ملك الشعرائی ازطرف پادشاه افغانستان

حاصل کرده بود، قاری آدم متقی و متواضع صوفی مشرب و نیکنام بود، اینست نمونه، کلام او:

غزل

پنجه، شور جنون پاره گریبانم کرد
بازسودای کسی بیسروسامانم کرد
دیده را شام غمت رخصت اشکی دادم
آنقدر ریخت که تن غرقه، طوفانم کرد
سسخن روی تو با او به میان آوردم
رفت چندان زخود آئینه که حیرانم کرد
ماجرای غم پنهان تو گفتم به سرشک
گشت غماز و این گفته پشیمانم کرد
نیست در سر هوس جلوه رنگین بهار
شعله خویش و گلی داغ گلستانم کرد
بیسوفائی گلی یاد من آمد قاری
مضطرب ناله، بلبل به گلستانم کرد

گوزک :

حاجی محمد اسمعیل خان معروف به «سیاه» که متخلص به گوزک از فضلاء بنام هرات و از شعراء مشهور نقاد و هزال افغانستان در دوره امیر حبیب الله خان است حاجی ثقلت عهد امیر عبدالرحمن خان پادشاه

خشناك افغانستان را دیده و بزودی از ماموریت های رسمی کناره گرفت
لو به نقایص حیات اجتماعی مملکت مساس کرده و شکست اخلاقی،
اداری و مدنی کشور را احساس نموده بود، لهذا لب به انتقاد و تشریح
معایب کشور، اما حیات حاجی مصادف با عهدی بوده که نظام
استبدادی و مطلق العنانی حاکم و آزادی بیان معدوم و هر گونه قوانین
مطبوعاتی مفقود بوده پس بناچار راه هزل و شوخی پیشگرفت و به هجا
و مسخره گی که خریدار بسیار داشت پرداخت و او تخلص رکبک
و مضحکی قبول، و نزدیکی با متنفذین مملکت اختیار و آنگاه آزادانه
بانتقاد اجتماعی مشغول شد، حاجی کلیاتی مبنی بر غزل و قصیده،
رباعی و مثنوی و غیره درین موضوع تدوین نمود که متاسفانه هنوز بچاپ
نرسیده، مگر قسمتی از آن که به تحریف عمدی و اغلاط بسیار در سال
۱۳۴۸ قمری در هرات طبع گردید، در هر حال حاجی در نظم پخته
و در مضمون مبتکر، در علوم ادبی مسلط و در تاریخ ادبی افغانستان
اولین شاعر آزاد انتقادی و اجتماعی است که در هرات چشم از دنیا
پوشیده است.

نمونه کلام:

قصیده

شبیبی به جیب تفکر فرو ببردم سر
که پا بلجده، معنی نهم بطرز دگر
قصیده، کنم انشاء، تمام مدح و غزل
و یا حکایتی از رفتگان بحریه بر

سروش گفت که ای عمر خویش کرده تباه
بلهرو ولعب به بیهوده روزگار بسر
چه لایقست ترا احمد خالق کونین
چه نسبت است ترا نعمت شافع محشر
زبان قاصر و تعریف چارده معصوم
بیان کاسد و توصیف حضرت جعفر
نه قوتی که ستائی چهار گوهر پاک
نه جرأتی که کنی وصف ساقی کوثر
نه سعیدی که ترا علم و معرفت حاصل
نه انوری و نه بیدل نه میرزا مظهر
بلاغت تو بفن ظرافت افتاده
تو هم زیند احباء خویشان مگذر
بگو چگونه رسیدی بوصل دلداری
که از حیا سرو پا مخفی است در چادر
اعوذ گفتم و بعد از تنفخ و آروغ
شروع قصه نمودم بدین تنحیخ از بر
بصدر مسند عزت نشسته بودم دوش
چنانچه ضابط پاتخت بر سر دفتر
حشم به پیش و خدم از قفا غضب آلود
عرق ز چهره دوان چون موکلان سقر

نهاده عود بر آتش کشاده نافهء مشک
 رسید قاصدی از طرف قریهء «عنبر»
 کشید نامه سر بسته و بدستم داد
 شبیه نامه، اصحاب راست در محشر
 ستاده شد به ادب گوئیا ز طرف سپاه
 چو هد هدی که دهد نامه را بقوه پر
 نوشته بود ز حاجی «عزیز» باد پیام
 به آن نتیجهء دانش بانسرو سرور
 به آن محیط کمال و باسماں جلال
 بانگرسوهء دانش به نردبان هنر
 به عندلیب خوش الحان عالم تجرید
 بشاهباز شکار افکن همایون فر
 که ای عدیل تو در روزگار لم یوجد
 وای بمثل تودر کار زار لم بنظر
 به نزد فکر تو پست است رفعت بالون
 به پیش ذهن تو کند است حدت موتر
 بدرب حجره ات استاده هر سحر خاقان
 بکفش کند تو خفته است هر شبی قیصر
 سرت ز نخوت کبر و غرور باد تهی
 تنت قوی ودلت شاد و بر کفت ساغر

مشایخند ترا در حدیقه چون طلاب
مدارس اند ترا در سفینه چون چاکر
بخیل توست همه مالدار چون مسکین
به نزد تست خوانین سوار چون نوکر
مباد مجلس عیش تو هیچ گه خالی
ز جام باده صافی و خواندن ششدر
به برج عصمت و عفت مراست ساجد
الخ

نونه غزل

دوشینه بلبللی بنوا خواند زار زار
یارب چسان رسد زبی این خزان بهار
آیا گهی بود که ببینم به چشم خویش
(هیئت) ^(۱) ز شهر گم شود و (میر) ^(۲) از مزار
تاکی بفرق بالش عزت بخواب ناز
زانسان سری که هست سزاوار پای دار
آن شرط مردمی است که بر لب نهد چپوق
وین آدمیت است که بر لب نهد سگار

۱- عبارت از هیئت ریاست تنظیمه هرات که حکومت ملکی و نظامی در دست داشت.

۲- کنایه از متولی یکی از مزارات متبرکه هرات

هم خانه میبهرند هم از شوق می خورند
گروقف نذر و هدیه مسمی شود منار
ظلمیکه بر رعیت مظلوم می رود
از دست جور محصل و تکلیف کار دار
حقا که بود و باش و محل معاش نیست
جز دفع ظلم ظالم و با عدل و با فرار
چرخ اربدین روش دوسه روزی قدم زند
سنگ سیاه بارد ازین نیلگون حصار
از یاب اعتبار به معنی نبرده پی
ورنه ز شرم آب شدی وقت اعتبار

از يك غزل ديگرش:

کاش ارباب ریاست همچو من رسوا شود
پای همت سر شود یاسر بجای پا شود
تا ترا زوی جزا ناید به میدان قصاص
کی درین بازار جنس آرزو سودا شود
پردهء این راز از نطق کسان نتوان کشود
«گوزکی» باید که تا این رازها پیدا

رسول :

عبدالرسول خان متخلص به «رسول» از شعراء دوره امیرحبیب الله خان است گرچه دیوان مستقلی از و در دست نیست، مگر آثار پراکنده اش موجود و بعضاً در مطبوعات افغانستان منتشر گردیده است اینست نمونه کلام شاعر:

انتباه

چقدر شعله اثر ناله و فریاد کنم
شکوه ازسوزش داغ شرر ایجاد کنم
خاک پروانه دل بر سر خود باد کنم
تا ترا باخبر از حيله، صیاد کنم
دل بیداد ترا طرز نیاز آموزم
شمع خاموش ترا رسم گداز آموزم
خبرت هست چه آتش به جهان افتاده است
شرر برق جهانسوزیجان افتاده است
درچمن برق چمن سوز خزان افتاده است
آتش اندر پر پرواز فغان افتاده است
موج سیل ستم خانه بر انداز رسید
دشمن حسن بنهار چمن ناز رسید
مجمهر داغ دل سوخته آتش خیز است
ساعر آبله از درد شرر لبریز است

آن قدر آتش درد دل بلبل تیز است
 که همان بوی گلش بهر فغان مهمیز است
 شیون بیکسی بلبل بسمل بشنو
 نوحهء درد دل از عاشق بیدل بشنو
 خانه، خانه خرابی شرر مل مینا ست
 سنگ سار ستم جور تغافل مینا ست
 یعنی ماتم کده نوحه قلقل مینا ست
 آه مینای شکسته دل بلبل مینا ست
 شد پریخانه، آن نشه سرشار جنون
 مونس بادیه پیمائی درد مجنون
 نگهت مرغ اسیری قفس مژگانست
 مژه بکشا، که تماشای چمن عربان است
 پیش پرواز نظر اوج فلک حیرانست
 سیر افلاک نمودن چقدر آسان است
 قفل غفلت بدر دیده، مینا زده،
 سنگ برشیشه، صد جلوه تماشا زده،
 جلوه جور خزان تا بنظر میگردد
 عقرب غم بسرلوح جگر میگردد
 روح پروانه، دل گرد شرر میگردد
 ناله آوازه پی سوز اثر میگردد

خامه مشاطه رخسارهء درد است اینجا
که مداد قلم از چهرهء زرد است اینجا
بحر احمر بخدا دیدهء گریان کسی است
پرتو نور نظر یوسف کنعان کسی است
گوهر اشك همان لولوی عمان کسی است
گردش چرخ کهن تابع فرمان کسی است
که شرر درسرو سامان تغافل زده است
آتش شوق بر اسباب تجمل زده است
تو بجز نام به اسلام چه نسبت داری
به پیمبر تو چه اخلاص و عقیدت داری
چه نشان از عمل صالح امت داری
به چه کردار تو امید شفاعت داری
کفر را عار ازین ضعف مسلمانی تست
شعر را شرم ز رسوائی و بد نامی تست
بکن از صاحب دین جان برادر شرمی
ای مسلمان بکن از همت کافر شرمی
از رسول عربی شافع محشر شرمی
وزشهء کون و مکان ساقی کوثر شرمی
بدو مشقال درم گوهر ایمان مفروش
بدو عالم شرف نام مسلمان مفروش

محمود طرزی :

محمود طرزی پسر غلام محمد خان طرزی متولد در سال ۱۲۸۵ قمری و متوفی در سال ۱۳۵۳ قمری در استان بول. مرد فاضل نویسنده و شاعر متجددی بوده صاحب مکتب تجدد ادبی در افغانستان بشمار میرود او در دوره امیر حبیب الله خان به نشر روزنامه، مشهور سراج الاخبار و روزنامه، سراج الاطفال و مؤلفات و تراجم خویش پرداخته انقلابی، در محیط ادبی و سیاسی افغانستان تولید نمود آثار این شخص گرچه از حیث لفظ و ادب متوسط و نظمش افتاده تر است اما منحصراً معنی و مضمون حق تقدم و پیشتر وی در دوره تجدد ادبی افغانستان دارد و اینست نمونه اشعار او:

بگذشت و رفت

وقت شعور و شاعری بگذشت و رفت
وقت سحر و ساحری بگذشت و رفت
وقت اقدام است و سعی وجد و جهد
غفلت و تن پروری بگذشت و رفت
عصر، عصر موتر و ریل است برق
گامهای اشتهری بگذشت و رفت
کیمیا از جمله اشیا، زر کشد
وقت اکسیر آوری بگذشت و رفت

تلگراف آرد خبر از شرق و غرب
قاصد و نامه بری بگذشت و رفت
شد هوا جولانگاه آدمی
رشک بی بال و پیری بگذشت و رفت
گفت محمود این سخن را و بر رفت
سعی کن تنبلگری بگذشت و رفت

عبدالرحمن :

یکی از شعراء و نویسندگان متجدد و جوان دوره امیرحبیب الله خان است که نظم و نثر او در مطبوعات آنروزه و دوره مابعد افغانستان قسماً منتشر گردیده است نمونه کلام او:

سرود سپاهی

من عسکرم مدافع دین اله خود
اولاد پادشاه دیانت پناه خود
در مقصد بزرگ فتاده براه خود
دارم محبتی به لوای سپاه خود
عاشق به بیرق و به نشان کلاه خود
خنالص فدائی وطن و پادشاه خود

من عسکرم بسوی سفر میشوم چو سوق
چون شیر میخروشم وبالم بخود زشوق
یا همچو قوچ نر که برآید برون زطوق
گاهی به پیش میجهم وگه بزیر وفوق
عاشق به بیرق وبه نشان کلاه خود
خالص فدائی وطن وپادشاه خود
من عسکرم همیروم اکنون به مورچل
تاوارهم زدشمن پرکید ومکر وچل
چون فیر میکنم به غضب گلهء اجل
بیشک شود بسی زعدو لنگ یا کچل
عاشق به بیرق وبه نشان کلاه خود
خالص فدائی وطن وپادشاه خود
من عسکرم بسرعت سیرم مثال برق
درجوشن وسلاح زسرتا بپای غرق
تا بدنشان مغفر فولادیم بفرق
چون کوکب سهیل که نو سرزندزشرق
عاشق به بیرق وبه نشان کلاه خود
خالص فدایی وطن وپادشاه خود
من عسکرم گسیل نموده مرا وطن
اندر به ساط جنگ بمیدانی رتن

تا در حفاظتش بسر و دست و پیا وتن
کوشش کنم نثار کنم جان خویشان
عاشق به بیرق و به نشان کلاه خود
خالص فدایی وطن و پادشاه خود
من عسکرم مدام مسلح نه فالتو
بهر صفای دشمن خود سرخ چون اتو
مردم سفید شال بپوشند یا پتو
من اونینفورم رسمی گلنار و پالتو
عاشق به بیرق و به نشان کلاه خود
خالص فدائی وطن و پادشاه خود
من عسکرم به منصب خود شادمان و خوش
با دست کار کن بزبان و دهن خمش
هنگام جنگ و معرکه ام تند و ترش
صوتم بگوش دشمن دینست چون چکش
عاشق به بیرق و به نشان کلاه خود
خالص فدائی وطن و پادشاه خود
من عسکرم زدور چو بینم کلاه و توغ
دل در میان سینه من میشود چو قوغ
درجوش جنگ و معرکه بی لاف و بی دروغ
خون غنیم نوش نمایم مثال دوغ

عاشق به بیرق و به نشان کلاه خود
خالص فدائی وطن و پادشاه خود
من عسکرم زمشوق دو دستم پرآبله
تن شیخ زورزش است چو بیخ درتگ چله
زور من وعد و چو شود نیک پر تله
بی شبهه روز جنگ گریزد بیک هله
عاشق به بیرق و به نشان کلاه خود
خالص فدائی وطن و پادشاه خود
من عسکرم بزور و به مستی مثال قج
از ترس من غینم خزیده است در سمج
در قول و در معامله ام راستباز و سچ
در راه حفظ دین و وطن همچو تیغ لچ
عاشق به بیرق و به نشان کلاه خود
خالص فدائی وطن و پادشاه خود

پریشان :

عبدالهادی داوی متخلص به پریشان از شعراء و نویسندگان جوان
و متجدد افغانستان در دوره امیر حبیب الله خان است که آثار نظم
و نثرش درجراید و مطبوعات افغانی تا هنوز انتشار می یابد و الحمدالله
حیات دارند، نمونه اشعار او:

بد نبود

دروطن گر معرفت بسیار می بود بد نبود
چارهء این ملت بیمار میشد بد نبود
این شب غفلت که تارومار میشد بد نبود
چشم پر خوابت اگر بیدار میشد بد نبود
کلهء مستت اگر هشیار میشد بد نبود
روز و شب چون لنگ و شل در آشیان بنشستهء
یا دماغ و فکر را بیهوده اینجا خستهء
دور از احباب رفته باعد و پیوستهء
بر امید کارهای دیگران دل بستهء
گر ترا همت مدد کار میشد بد نبود
مانده دردشتیم جمله شل و لنگ و کور و کور
کیسه بی قوت است تن بی قوت و دل ناصبور
رهزنان نزدیک شب تاریک، رهرو بیشعور
راه دور و پای عور و خارها اندر عبور
گر که پاک این راه ها از خار میشد بد نبود
وقت تنگ و فکر لنگ و عرصهء جولان فراخ
نخل امید است در دل ریشه ریشه شاخ شاخ

جز خدا امید گاهی نیست یارب آخ آخ
مانده تا منزل بسی فرسنگهای سنگلاخ
ای خداگر راه ماهموار میشد بد نبود
غیر ما دشت و در و دیوار دارد برگ و بار
تا یکی بر حال ماخندد گل و باغ و بهار
باری بر ماهم بیارای ابر رحمت باربار
بار ما اندر گل افتاد و دل ما زیر بار
بارالها بار ما گریار میشد بد نبود
این غزل در صفحهء حبل المتین مکتوب بود
گرچه نام شاعرش از چشمها محجوب بود
این خطاب او بخود بسیار تر مرغوب بود
چند گوئی شاعرا اینکار میشد خوب بود
چند گوئی ماها کاینکار میشد بد نبود
پند گفتن با رفیقان است گرچه کار نغز
انتباه مسلمان است ارچه از اطوار نغز
هست ایقاظ برادر گرچه خوش کردار نغز
از سخن خاموش شو کاین جمله گی گفتار نغز
گر گرایان جانب کردار میشد بد نبود

صاحب‌داد :

صاحب‌داد کوهستانی از شعراء متجدد دوره امیر حبیب‌الله خان است که به لهجه‌های محلی شعر میسرود و قسماً اشعار او در سراج الاخبار منتشر گردیده است.

نمونه اشعار

بلبل ار باتو کند دعوی شیرین سخنی
سرکنی بال کنی لایق غولک زدنی
گرسرت درد کند خیل ملا نگذارم
بر رخت چف کدنی پف کدنی کف کدنی
سرو گر ناز کند با قد توای دلبر
سر زنی بیخ زنی لایق آتش کدنی
بر رخ لاله رخان شب همه شب صاحب داد
بینی و بینی یکنره پلکک نرنی

خواجه محمد :

خواجه محمد سالنکی مثل صاحب‌داد از شعراء محلی دوره امیر حبیب‌الله خان است که اشعارش در سراج الاخبار نشر شده اینست
نمونه کلام او:

سرخ و سفید همدم خوبانو می
سبزینه رنگ آمده مهمانو می

سرم بقدمهای خوشت می نهم
هرنفسی میبکنی پرسانو می
نخره کده پیششکم میگذری
اتشکی میبزنی درجانو می
گرم خنک گشته دلم ازشتاب
هوف تو نگو پرعرقس جانو می
دست بدست هردویمسا بیا بریم
سیل کنان سوی گلستانو می
خوجه مومد گفت نه بشی برزمین
جای تو دخترسر چشمانو می

به لهجه هزاره گی:

ای خدا سینه موقاقروق شده دق دق موکنه
ناصر ازما طلب مال بناحق موکنه
موصلاتش زسرقارو غضب آمده بود
غرزده فش زده اوقره ره ابلق موکنه
موگومش روغوی صاف وجوو گندم ندروم
موگه غلغل تونکو بوزک تو بق بق موکنه

سید حسین :

از شعراء جدید دورهء امیرحبیب الله خان است که به لهجه های
محلی شعر میسرود و بعضاً در سراج الاخبار محمود طرزی انتشار می
یافت.

نمونه، کلام به لهجه، هزاره گی :

موکنه

کارهای که این اجل موکنه
بیخ و بنیاد عمر کل موکنه
چون بماند ترا درون لحد
مارو گژدم همه دبل موکنه
منکر وهم نیکر میاید
از عملهای تو سول موکنه
گر بگوئی جواب ایشان چست
زود در دان تو عسل موکنه
ورنه گوئی جواب ایشان زود
همچنان گرز میزنه که شل موکنه
خط عمر تو میدهند به سقر
نروی زوره کی کشل موکنه
بس کن ای سیدحسین توشو خاموش
حرف حق کی بکس جدل موکنه

شاعره ها

از دوره های پیشتر مخصوصاً دوره ابدالی رسم مانده بود که نه تنها توجه به تعلیم و تدریس زنان افغانستان بعمل نه آید بلکه تحصیل و سواد منافی عفت و مقام زن در جامعه محسوب شود ، این طرز تفکر در دوره محمدزائی تأیید شد و به تعلیم زنان توجه بعمل نیامد معیناً ذوق بدیع که ودیعه الهی است معدوم نگردیده و گاهی در بین چهار دیوار خانه ها نیز منعکس شد و شاعره های ولو بسیط و ابتدائی به میان آمد ، گرچه آثار اینها اکنون از میان رفته باز آنچه باقیمانده نمونه قسمتی از ایشان در ذیل نشان داده میشود

فدوی :

بی بی آمنه فدوی بنت نور محمد خان و زوجه عبدالحبیب خان مترلد در سال ۱۲۷۶ قمری در شهر کابل زنده گئی و زنی تحصیل کرده و شاعر مشرب بوده ، او ۵۶ سال عمر کرد و گهی بشعر گفتن مشغول میبود .

نمونه کلام:

غزل

تآنظر درچمن وضع جهان وا کردم
ستمی بود که بر دیدهء بینا کردم
نه چمن رنگ وفا داشت نه گل بوی بقا
حیرت آلوده بهرسو که تماشا کردم
شوخ چشمی چو گلش کردم ویس شرمیدم
هرمتاعی که ازین سفله تمنا کردم
گر به محشر زمن ازحاصل دنیا پرسند
گویم افسوس همه خواهش بیجا کردم
ذرهء نیست متاع زین سفر دور ودراز
عفو خواهم زخدا آنچه خطاها کردم
فدو یا دیر خجالت بکشی روز جزا
زانکه درعالم فانی چه مهیا کردم

محبوب هروی :

محبوب دختر سکندر خان نظام الدوله وخواهر حمدقلی صارمی
شاعر شیوای هرات است او زن تحصیل کرده فاضل و شاعر بوده ودر
عنوان جوانی از زهر ظلم و جهل شوهر درسال ۱۲۶۴ قمری بخاک نمناک
خفته، اینست نمونهء کلام او:

غزل

دیدي آن پیمان گسل ازباری ما عار کرد
از نظر انداخت مارا با دل اغیار کرد
آشنائی کرد اول تا قرار از دل رسود
گشت چون آرام دل بیگانگی اظهار کرد
از برم شد وز تغافل روی سوی من نکرد
چشم امیدم براهش از قفا خونبار کرد
بی سبب رنجید آن بد خو بمن واضح نشد
کان چرا بیموجبی از دوستان انکار کرد
گفتش مرد از غمت محبوب گفتا مرد مرد
ای خوش آن عاشق که اوجان رافدای یار کرد

عاجزه :

صاحبو عاجزه دختر گل محمد خان قندهاری متولد در سال ۱۲۹۷ قمری، شاعره پشتوزبان بود. نمونه کلام او از مرثیه خواهرش (نازکو) اینست:

پرخپل خدای به فریاد کرم عوض غوارم له باری

ننگوم به گرندي

ما ویل جلگی زه خورا غلمه دشپی
حاجت می دی راوری بخت خو غوارم پرتندی

ننگوم به گرندي

عاجزه:

صنوبر عاجزه بنت سیدعبدالله کرخی هراتی متوفی در سال ۱۳۰۸

قمری از شاعره های هرات بود و اینست نمونه کلام او:

ای شه، باسغای من دل شده مبتلای تو
طوطی طبع من کند شام و سحر نوای تو
عمر عزیز رادم در هوس لقای تو
محرم سرلامکان جان و دلم فدایتو
مرغ دلم باوج عرش پرزند از هوای تو
عمر عزیز شد تلف نیست ز خود مرا خبر
روز جزا بمن بکن از سر لطف یکنظر
بنده بخانه غم زار و ضعیف و چشم تر
ای مه چهار ده اثر خواجه، کل بحر ویر
نعت تو گفته مختصر عاجزه بینوای تو

گوهر:

گوهر کابلی دختر یکنفر «رساله دار» بوده در حدود سال ۱۲۹۲

قمری زنده بود او در اواسط قرن سیزده قمری بابعضی اقارب خود در هندوستان سفر و در لودهیانه و امرتسر سکونت اختیار کرد. گوهر زن شاعره بوده در فارسی و پشتو وارد و شعر میگفت، نمونه کلام او در اردو اینست:

بستم کسور جورگر جفا کر
پرای ظالم کبھی مجھسی ملا کر
لجا کر شرم کھاکر مسکرا کر
ویا بوسه مکر کجھہ منہ بنا کر

مستوره :

حورالنساء مستوره غوری بنت میر سید اعظم از زنان شاعره
ودارای دیوان اشعاری بالغ به سه ونیم هزار بیت است که تحفة العاشقین
نامش نهاده مستوره در جوانی بسن ۳۴ سالگی در سال ۱۲۴۵ قمری
دیده از دنیا بست. نمونه کلام:

قصیده

دل عشاق گرد عارضت مستانه میرقصد
بلی چون شمع روشن شد و صند پروانه میرقصد
مگر نقاش دریت خانه زد نقش جمال تو
که از شوق تو می بینم بت و بتخانه میرقصد
مراد بیروز و اعظ و عظ ترک عشق و می میگرد
شکست امروز پیمان و سر پیمان میرقصد
دلچون دام زلف و دانه خال تو می بیند
ز ترس دام مینلرزد ز شوق دانه میرقصد
مگر باد صبا از چین زلفش نگهتی دارد
که بلبل در گلستان جغد در ویرانه میرقصد

که باشد در پس پرده نو ای دلبری دارد
ز آوازش ببین مستوره را دیوانه میرقصد

محبوبه:

صفورا محبوبه بنت منشی ابوالقاسم متولد در سال ۱۳۲۴ قمری
در بادغیس هرات زن شاعره و نویسنده و غزل ذیل نمونه کلام اوست:

چرا

اینقدر خون خوردن و سوزوگدازای دل چرا
این همه رنج و مشقت بهر هر جاهل چرا
تابگی در پیش کورانت چراغ افروختن
میکنی تلقین بشخص مرده ای غافل چرا
چند اندر خرمن هستی زنی آتش زغم
اینقدر گشتی برگ خویش مستعجل چرا
صحبت نادان چو میدانی که زهر قاتل است
چون نداری اجتناب از شریت قاتل چرا
خرمنت بر باد رفت و یک جوی حاصل نشد
ترك نگرفتی ازین سودای بی حاصل چرا
غوطه زن در بحر معنی گوهری آوریکف
خشك لب افتاده، محبوبه در ساحل چرا

ملاله :

روز دوشنبه ۱۷ شعبان سال ۱۲۹۷ قمری هنگامیکه آفتاب سوزان در میدان مشهور میوند می تابید و عساکر دشمن انگلیسی منبع آب روان را در دست داشت.

مجاهدین افغان با شکم گرسنه و لبهای تفسیده و اسلحه، کهنه در مقابل توپ و تفنگ عصری دشمن برای تخلیص وطن و حفظ ننگ و نام کشور شمشیر میزد، ناگهان باران گلوله دشمن بیرقدار افغانی را از پا در آورد، تشنه گی و گرسنه گی جوانان کوفته و خسته، کشور را به ناامیدی دچار ساخت و هر لحظه مغلوبیت قطعی نزدیکتر میشد. در چنین وقتی دوشیزه، حسنا که مثل آتش میدرخشید در رسید و پرچم افتاده، افغانی را از خاک برداشت و برافراشت، او با صدای رسائیکه عشق و انتقام از آن میبارید این دو بیت را در میان مردان و دلیران میسرائید و آنها را بطرف مرگ یا فتح رهنمونی میکرد:

خال به دیار لاله وینوکش بیژدم
از خون معشوق خال سرخ در رخساره خویش میگذارم
چه شینکی باغ کبیبی گل گلاب و شرموینه
خالی که گلاب احمر را در باغ سبز شرمنده سازد
که په میوند کبیبی شهید نه شوی
خدای یزولالیبه بی ننگی ته دی ساتینه

اگر در میوند شهید نه شدی : پس به تحقیق بدانی که برای بی

غیرتی زنده خواهی ماند. سرود آسمانی ایندختر مردان را مجدأ در میان طوفان آتش و خون به پیشرانند و در ساعتی هزار ها نفر از قشون دشمن معدوم و پرچم فتح و ظرافغان در اهتزاز آمد. این دختر دختری که صدای ملکوتی و اشعار مست کننده اش تاریخ جنگی يك ملتی را مشعشع ساخت همان ملاله بیگم است که در عنوان اینسطور ذکر یافت.

يك عده شاعره های دیگر نیز در دورهء محمد زائی تا ظهور مجدد ادبی در افغانستان گذشته است که از بعضی آثارش و از برخی شاید نامش از میان رفته است از قبیل مریم سنگی متولد در سال ۱۲۵۳ قمری و عاجزه، بنت سردار ارس خان فیروز کوهی زوجهء میراقبال هراتی، و مریم متخلص به کنیزك هروی متولد در سال ۱۲۵۷ قمری و غیره ها.

مخفی :

مخفی بدخشانی بنت میر محمود شاه از حکام محلی آنسامان ، دختر تحصیل کرده و شعر سرا بود ، مخفی تن باز دواج نداده و اکثر قسمت عمر خویش را در معیت خانواده اش در حالت تبعید سیاسی در کابل و قندهار در دورهء امیر عبدالرحمن خان بسر برد و بعد به بدخشان برگشته است ، آثار شعری او مرکب از غزلیات ، مخمسات و رباعیات ، و غزل ذیل نمونهء کلام اوست :

آهسته

خط آمد بر رخت ای سیمتن آهسته آهسته
بیرون شد سبزه ات گرد چمن آهسته آهسته

بین ای باغبان گل کرد آن حرفی که دی میگفت
نسیم صبح درگوش چمن آهسته آهسته
بت نا مهربانم مهربان گردیده میترسم
مبادا بشنود چرخ کهن آهسته آهسته
بصد افسون چو طفلی را که بفریبند با شکر
دل را برد انشیرین سخن آهسته آهسته
فدایت جان من قاصد چو بردی نامه ام سوش
زیانی هم بگو احوال من آهسته آهسته
خوشا سیر بهارقندهار ودوستان باهم
که میگشتیم در گردچمن آهسته آهسته
نبودی گر سر آزدن مخفی چرا گفتی
سخن بامدعی در انجمن آهسته آهسته

سپینه :

سپینه بیگم بنت نورمحمد خان الکوزائی از شاعره های پشتو زبان
افغانستان واز باشنده گان هرات است که در محاصرهء مشهور سال
۱۲۵۵ قمری شهر هرات از طرف فارس، زنده ودر شهر مذکور ساکن بوده
است سپینه قصهء محاصرهء هرات را در چندین صد بیت در رشتهء نظم
کشیده و یادگار رزمی از خود گذاشته است . نمونهء کلام:

هجوم دشمن بشهر هرات

غلیم پرینار هجوم راوری
مخ تی ولاردی یار محمد^(۱) پیاوری
ز مور پښتانه لکه زمري جنگی پی
ولی د وینو پر حصار بهی پی
هرات په وینو د پښتون شو گلرنگ
پښتون زخمی دی غلیم په خدنگ
یار محمد وائی پښتون زما ز مور
تول را ووزی وسله دار له کورو
پر غلیم وکری یو هجوم گرندی
هرات له لاسه په ژوندون مه باسی
داخوړ ز مور کور دی ز مور و وطن دینه
دا ز مور تاتوی ز مور مامن دینه
کفن په غاره دا وطن وساتی
ز مور د پلرو بنکلی مدفن وساتی
دلته پراته دی ننگیالی نیکه گان
دلته بهی پی وینی تل د افغان
هرات ز مور دی ز مور کور دینه
ز مور نغری دی ز مور کور دینه

۱- وزیر یار محمد خان مدافع هرات

دشمن راغلی تر دیواله و کور
ولار دشی دادی دپښتون نوی پیغفور
کامران^(۱) ناری کری چه پښتونه قامه
توره راباسه مړه پر ننگه نامه
مه بایله خان اوسه ولار پر حصار
دپښتانه پر ننگه خان و کره ایشار
بویه غیرت چه مونا موس خوندی یسی
نوم د پښتون نوم داوس خوندی یسی
زمو چه وارویدی ناری غلبلسی
له یار محمده او کامرانه دلی
له کلا واته زمریانو په خیر
پر دښمنانوئی جور کر لتپیر
سرونی غوخ کره د دښمن په توره
موره ئی کره پر غلبلیمانو بوره
دښمن شومات راغی دوران دکامران
دیار محمد بیری ستوری خان

۱- شهزاده کامران حکمران و مدافع هرات

نثر نویس ها

میر احمد اظهر:

متولد در سال ۱۲۰۶ قمری در شهر پشاور محصل در بخارا،
ومتوطن در علاقه جرم بدخشان یکی از نویسندگان قرن سیزده افغانستان
است که در علوم توغل داشته و در هندوستان و ترکستان مشرقی سفر و
بالاخره در بارکند در سال ۱۲۶۹ قمری فوت کرده است. اظهر نوزده جلد
کتاب نوشته که هشت نسخه، خطی آن در کتابخانه، حفید او غلام نبی
خان وکیل در شورای ملی افغانستان (متوفی ۱۳۱۵) شمسی موجود
است به اینقرار: طریق الطالبین (در تصوف اسلامی) سلسله الاولیا،
ذکر السالکین (تصوف) کنز السلاطین (نصایح ملوک) سبیل الرشاد،
اسرارالمخسین، بعلاوه مجموعه از غزلیات و مثنویات نیز دارد.

حسن علی:

از نویسندگان عصر امیر دوست محمد خان و دارای کتابی بنام
(حبیب القلوب) در سیزده فصل و رساله، بنام (مجموعه، خوارق) در
بیست و چهار فصل است که نسخه، خطی اول الذکر در نزد عبدالحسین
کواسه، او در کابل موجود است و نسخه، موخر الذکر که به امر امیر
دوست محمد خان در نظم و نثر تالیف شده معلوم نیست.

حبیب الله :

آخذزاده حبیب اله قندهاری معروف به (حبوآخذزاده) متولد درسال ۱۲۱۳ قمری و متوفی درسال ۱۲۶۵ قمری درشهر قندهار ازعلما و نویسندگان افغانستان بوده درهندوستان ، ایران و عربستان سفر و تحصیلات نموده، مؤلفات او قرار ذیل است:

مجموعه، رسایل درفارسی و عربی ، معیارالاعتبار، آفات غرور، رساله، تفکر، رساله، نماز. موعظه، صبروشکر، محبت الهی ، تمیز مؤمن و کافر، تواریخ و فیات ، شمع، بارقه، چهل مسله،، خلاصه، فیصل التفرقه مفتنم الحصول فی علم الاصول، سمت القبله، لسان المیزان فی تقویم الاذهان، شرح مقامات حریری، روضات ، تخریج احادیث موضوعه، تنقیح تهافت حاشیه برزیج العبکی.

منهاج العابدین (منظوم درپشترو)

عبدالباقی :

عبدالباقی قندهاری پسر مولوی عبدالرسول متولد دراوایل نصف دوم قرن سیزده هجری از زمره، مولفین و نویسندگان افغانستان آنروز بود، دریلاد اسلامی سفر و تحصیل ، و ازتنزل اجتماعی مسلمین متحسس گردیده است، ازجمله آثار او درپشترو یکی کتاب « تبیین الواجبات » دراخلاق است. عبدالباقی در رزمگاه مشهور میوند برخلاف دشمن داخل حرب بوده، واییات ذیل نماینده احساسات او است:

چه مرداری غوبنی نه خورم عادت کی تر گرزولی
گوشت مردار نخورم چون عادت نشیده ولی
رشوت خورم په تخلورلاسه چه عادت رخصت راکری
رشوت با چهار دست میخوریم زیرا عادت کرده ایم
شه اگاشی افغانونه داپه خوگ نشی تیر بوزی
افغانها بدانید زنده گی جز این ممکن نیست که
یا به مری یابه ئی وژنی یابه وی لکه سرکوزی
یا باید بمیری ویا باید بکشی یامثل خوگ زنده باشی
تخلرمه لویه نشسته نه به ئی مومی ترقیامت
شق چهارم برای زنده وجودنداردوتا ابدموجود نخواهد شد

* * *

د دوزخ اور می قبول دی ربه واوره دا کلام
خدای من بشنو که آتش دوزخ را قبول دارم اما
چه زما د دین دشمن هیچ وقت نشی زما امام
نه اینرا که دشمن دین من امام وقائد من باشد

* * *

لابه کله غوته شوی وه دکفر په تالاب کی
ندانم این شمشیر چه وقتی بخون کفر غوط زده
هغه توره دتخلیری په منبرو په محراب کی
که تا هنوز درمنبر محراب میدرخشد

میر محمد نبی احقر :

از نویسندگان قرن سیزده بدخشان و منشی میر یوسف علیخان یکی از حکام محلی رستاق است که کتابی بنام « تکمیلته الریاض » در فصول مختلفه راجع به شرح حال شعراء صوفیون و مباحث بر مسائل علمی و ادبی به عنوان میر یوسف علی در سال ۱۲۶۱ قمری نوشته. سائر مولفات احقر ازینقرار است.

حدایق الحایق (عروض) قوافی هشت بهشت، قواعد فارسی شرح حال قیس عامری و لیلی شهادت حسنین، کتاب البدیع، تحقیق اللغت، اصول معاشرت، دیوان شعر. احقر در سال ۱۲۶۹ قمری بمرض سل از دنیا درگذشت و در شهر رستاق دفن گردید.

سید جمال الدین :

سید جمال الدین افغان بن سید صفدر اسعدآبادی کنری متولد در سال ۱۲۵۴ قمری در کنر و متوفی در سال ۱۳۱۴ قمری در اسلامبول نه تنها بزرگترین مرد سیاسی افغانستان بلکه بزرگترین عالم، فیلسوف، خطیب و نویسنده، افغانی در قرن گذشته و از اشهر مشاهیر مشرق زمین محسوب است. سید از زمان تولد تا سال ۱۲۶۱ قمری در کنر بوده در سال ۱۲۶۲ قمری به کابل وارد و تا ۱۲۷۱ قمری مقیم ماند و در سال ۱۲۷۲ قمری به هند، عراق، حجاز و سوریا سفر و بتحصیل خود دوام داد و در ۱۲۷۴ قمری به افغانستان مراجعت و بکابل مقیم شد در سال

۱۲۷۹ قمری در معیت امیر دوست محمد خان به هرات سفر و از آن بعد تا سال ۱۲۸۴ قمری بدربار امیر شیرعلی خان و امیر محمد افضل خان و امیر محمد اعظم خان باقی ماند و پلان ترقی افغانستان را به اساس تعمیم معارف و پیشبرد زراعت، صنعت، تجارت و اصول اداره، دیموکراسی طرح کرد. بالاخره در سال ۱۲۸۵ قمری مایوساً افغانستان را ترک و به سیاحت دنیا برآمد و تا وقت مرگ ممالک افغانستان، فارس، هندوستان، مصر، ترکیه و کشورهای عربی زیان را بسیاست اتحاد و اسلامی و اداره، دیموکراسی و قبول تمدن جدید عالم و مقابله با سیاست استعماری غرب آشنا و سوق نموده سید جمال الدین در سیاست استعماری دول بزرگ غربی مکرراً مداخله و ورزید و در تمام محافل سیاسی اروپا شهرت عظیم سیاسی و حتی علمی حاصل کرد. نعش سید جمال الدین بعد از نیم قرن یعنی (۴۷) سال در افغانستان آورده شد و در کابل با تجلیل بسیاری در سال ۱۳۲۳ مطابق ۳۱ دسمبر ۱۹۴۴ بروزشنبه ده جدی دفن شد. آثار سید جمال الدین قرار ذیل است:

تتمة البیان فی التاریخ الافغان البیان فی الانگلیز والافغان، رد علی الدهرین مقالات جمالیه، مقالات عروه الوثقی، مجموعه ضیاء الخافقین، ماده «باپی» دائرة المعارف بستانی و مقالات بسیاری در مطبوعات فرانسه و مصر و غیره.

سید جمال الدین چون مشغولیت دایمی در سیاست مشرق زمین و تنویر افکار داشت و همدرین موضوع خطابه ها ایراد و مقالات در مطبوعات مینوشت لهذا کمتر به تالیف و تدوین کتب وقت می یافت

ورنه او که عالمی جیدونویسنده، زبردست مخصوصاً در ادب عرب بود
میتوانست مؤلفات مهمی بوجود آورد.

یعقوب علی :

میرزایعقوب علی کابلی ابن میرزا احمد علی متولد در سال ۱۲۶۷
قمری در بلخ نشوونما یافته و در میمنه جزء مامورین محلی بوده بعدها
سفر در سمرقند کرده و در آنجا در سال ۱۳۰۷ قمری بنوشتن تاریخ آغاز
نموده است. او دو جلد کتاب تاریخ راجع به افغانستان و کتابی هم مبنی
بر سوانح شخصیش نوشته که امروز تنها یک جلد اول تاریخ او بنام «تاریخ
پادشاهان متاخرین افغانستان» در دست است آن کتاب دارای هفت باب
ویازده فصل حاوی وقایع تاریخی دورهء محمدزائی افغانستان از وقت
امیر دوست محمد خان تا آغاز دورهء امیر عبدالرحمن خان است، تاریخ
پادشاهان متاخرین افغانستان گرچه از نظر ادب و لفظ و اسلوب ارزش
زیادی ندارد مگر از حیث تاریخ مملکت و اینکه بیطرفانه نوشته شده مهم
و قابل اعتنا و خوشبختانه نسخهء قلمی آن در موزهء کابل موجود است.

نور محمد قندهاری :

نور محمد متخلص به نوری از اهالی قندهار و مرد نویسنده
و جهان دیده بود در سال ۱۲۸۰ قمری در پنجاب و در سال ۱۲۸۴ قمری
در لندن سیاحت مینمود. نوری در دربار امیر شیرعلیخان در کابل سالها
گذشتانده و در سال ۱۲۸۷ قمری کتاب تاریخی بنام (گلشن امارت)

تالیف نموده که اینک نسخه قلمی آن در مجموعه نسخ خطی کتابخانه پشتوتولنه ریاست مطبوعات موجود است. گلشن امارت مشتمل برشش باب وچهل و سه فصل در دوصدوشصت و پنج صفحه راجع بتاریخ دوره پادشاهی امیرشیرعلیخان تا سال ۱۲۸۷ می باشد. این کتاب گرچه یکطرفه و چاپلوسانه نوشته شده معینا یکی از وثایق معتبر تاریخی دوره محمد زائی افغانستان است مؤلف در اخیر کتاب خود وعده داده است که جلد دیگری در تاریخ وقایع مابعد سال ۱۲۸۷ دوره امیرشیرعلیخان خواهد نگاشت ولی معلوم نیست این وعده را ایفاء نموده است و یاخیر زیرا هنوز ما از جلد دیگری غیر از گلشن امارت اطلاعی نداریم.

میر بهان الدین لاغر :

از نویسندگان قرن سیزده هجری بدخشان است که تذکره بنام «اخوان المجالس» در سال ۱۲۸۵ هجری قمری تالیف و تدوین کرده است و اضافه ازین شرح حالی از او در دست نیست جز اینکه لاغر در عهد پادشاهی امیرشیرعلیخان زنده گی میکرد.

نجم الدین ذاکری :

ذاکری از نویسندگان و شعراء دوره امیر دوست محمد خان است که در سال ۱۲۷۲ قمری کتابی بنام «افضل نامه» راجع به امیر دوست محمد خان و سردار محمد افضل خان پسر امیرنظم کرده است. شرح حال

ناظم افضل نامه در دست نیست، حتی بعضی مؤلفین و نویسندگان دیگری درین دوره گذشته اند که از نام آنها هم اطلاعی نداریم از قبیل مؤلف گمنام کتاب (مزارات بلخ) مرقوم در سال ۱۲۷۴ قمری که نسخه، خطی آن در کتابخانه، موزه، ملی معارف کابل قید است و مؤلف مجهول کتاب (قبصرنامه) ترجمه از یک تاریخ عربی تالیف حکیم ابراهیم افندی در احوال خلفاء عثمانی این کتاب بعد از سال ۱۲۸۰ قمری تالیف و در سال ۱۳۰۸ قمری بواسطه، محمدرحیم الکوزائی هراتی نقل شده که اینک نسخه، قلمی آن در کتابخانه وزارت معارف در کابل موجود است.

میریاریگ:

میریاریگ از نویسندگان بدخشانی دوره، امیرحبیب الله خان است که بعدها تذکره، بنام (العل بدخشانی) در سال ۱۲۸۳ شمسی هجری در کابل تالیف کرده است.

عبدالکریم:

سید عبدالکریم الحسینی نویسنده، دیگری از بدخشان در دوره، امیرحبیب الله خان است که بعدها در سال ۱۳۰۲ شمسی تذکره های «بهار بدخشان» و «مفرح الاحباب» را تالیف نمود.

محمد یوسف ریاضی :

محمد یوسف ریاضی ابدالی هروی متولد در سال ۱۲۸۸ قمری ابن محمد حسین در سال ۱۳۰۰ قمری در فارس سیاحت ، و در سال ۱۳۲۰ قمری در هرات بتالیف کتابی بنام بحرالنفوس در دوازده باب مستقل آغاز و بعدها در مشهد سفر و بقیه تالیف خودش را تکمیل نمود که نسخ مطبوع آن چاپ ایران در دست اند، ابواب کتاب او این است:

بیان الوقایع (شرح حال مؤلف) ضیاء المعرفه (حکایات) عین الوقایع شرح دوازده جنگ (افغانستان) دفتر دانش (تجارب شخصی او) پرسش و پاسخ فیض روحانی (اشعار او) منبع البکا (مراثی) تخمیسات، رباعیات، پریشانی ریاضی، اوضاع البلاد، خاتمه کتاب.

غلام مرتضی :

غلام مرتضی قندهاری از نویسندگان و مترجمین دوره امیر عبدالرحمن خان است که در دولت هند انگلیسی خدمت می نمود، وقتی که او در مشهد صفت نائب قونسلگری انگلیس را داشت دو جلد کتاب انگلیسی مبنی برواقتات و سوانح امیر عبدالرحمن خان را که از طرف منشی سلطان محمد نام هندوستانی نوشته و در لندن طبع شده بود در فارسی روان ترجمه و بنام تاج التواریخ منتشر گردانیده. ترجمه فارسی غلام مرتضی ساده و قشنگ است ، گرچه اصل کتاب بسیار اعتماد را نشاید زیرا امیر عبدالرحمن خان يك جلد کتاب مبنی بر سوانح

خودش از ایام صباوت تا روز حرکت از خوقند و رسیدن در بدخشان نوشته و بعدها در کابل «بنام پندنامه دنیا و دین» بطبع رسانده که فیض محمد کتاب مذکور را در جلد دوم سراج التواریخ خود جابجا گنجانیده است. ولی منشی سلطان محمد هندوستانی که در کابل مستخدم بود يك نقل پندنامه دنیا و دین را سرقت، فراراً از افغانستان خارج شده کتاب مذکور را در یک جلد بزبان انگلیسی ترجمه و منتشر ساخت و هم یک جلد دیگر از وقایع مربوط به افغانستان از نزد خود برآی افزود که امروز هر دو آن بنام جلد اول و جلد دوم تاج التواریخ ترجمه، فارسی غلام مرتضی قندهاری معروف و موجود است و چون کتابهای مذکور معروض اغراض سیاسی و پروپاگندی دیگران گردیده است لهذا تمام آن قابل اعتماد نه میباشد، نمونه، ترجمه، فارسی غلام مرتضی در جلد اول تاج التواریخ.

(از زبان امیر عبدالرحمن خان مراسله مذکور را (مکتوبی که گرفتن انگلیسی از کابل در قندوز بعد از داخل شدن امیر عبدالرحمن خان در افغانستان برای او فرستاده بود) گرفته گشودم مضمونش بقرار ذیل است «دوست محترم من سردار عبدالرحمن خان! بعد از تبلیغات رسمیه و آرزومندی مژده، سلامتی اطلاعاً زحمت افزا میشود که دولت انگلیس از استماع اینکه شما سلامتی وارد قطن شده اید مشعوف هستند و خوشنود خواهند شد بدانند شما از روسیه بچه قسم حرکت نموده اید و اراده و خیالات شما چیست «دوست شما گرفتن» چون اولین مذاکرات من با دولت انگلیس بود خیال کردم صحیح نیست بدون مشورت با عساکر خودم جواب این مراسله را بدهم و از اشخاص مفسد بیم داشتم

که شاید بگویند اسباب چینی دارم که مملکت را به انگلیسها تسلیم نمایم و این فقره باعث فحاشی خواهد بود و نیز دانستم موقع بدست آمده است که بتوانم بفهمم دریاب مراودات خارجه ملت من تاچه اندازه اقتدار بمن خواهند داد، لهذا مراسله مذکور را به آوازبلند بجهت لشکر خودم قرائت نموده گفتم مشعوف خواهم شد اگر سرکرده ها درنوشتن این مراسله با من معاونت نمایند زیرا نه میخواستیم بدون اینکه قبلاً با دوستان تازه خود مشورت نموده باشیم اقدام درکاری بنمایم وازهمه شما خواهش نمودم درنوشتن جواب همراهی نمائید، و دو روزه مهلت خواسته روز سوم تقریباً یکصد کاغذ نوشته نزد من آوردند. مضمون بعض ازینقرار بود: ای ملت انگلیس، باید از مملکت ماخارج شوید یا شما را بیرون خواهیم کرد یا جان خود را درسراینکار خواهیم گذاشت دیگری چنین نوشته بود و قبل ازینکه باشما مشغول مذاکره شویم باید غرامت خسارت و ضررهائیکه باافغانستان وارد آورده اید بدهید، دیگری نوشته بود باید صدکرور روپیه غرامت خراب کردن توپها و قلعه جات مارا بدهید والا نخواهیم گذاشت یکنفر انگلیس زنده به پشاور برسد چنانچه درزمان سابق چنین کردیم.

یکنفر ازسرکرده ها چنین نوشته بود: این کفار غدار شما هندوستان را به مکر و فریب متصرف شده اید و حالا میخواستید افغانستان را هم به همین قسم به هندوستان ملحق نمائید، تا وقتیکه قوه داشته باشیم دفاع خواهیم کرد، بعد دولت دیگری مثل دولت روس با ما ملحق خواهد شد که به مخالفت شما جنگ نمائیم؟

سلطان محمد خالص:

خالص بن موسی خان ابدالی از نویسندگان قرن سیزده هجری افغانستان و در سال ۱۲۸۱ هجری زمان سلطنت امیر شیرعلی خان بنوشتن تاریخ موسوم به «سلطانی» آغاز کرد که در سال ۱۲۹۸ قمری یعنی بعد از مرگ امیر شیرعلی خان و حکومت محلی سردار محمد ایوب خان پسر امیر درهرات و قندهار بچاپ رسید، خالص درین کتاب وقایع تاریخی افغانستان را قسماً تا سال ۱۲۷۹ قمری و الحاق هرات بدست امیر دوست محمدخان نوشته، مابقی حادثات تاریخی را حواله به جلد دوم می نماید که معلوم است فرصت اتمام و چاپ آنرا نیافته است، خالص در تحریر این کتاب به علاوه اقوال موثوقه معاصرین ماخذ دیگری را نیز در نظر داشته از قبیل گرامر گولدسمیت، مرآت الرضیه، سارجن ملکم، مخزن افغانی، تزک شه شجاع، فرشته و جام جم و جهانکشای نادری.

نمونه کلام:

راجع به انقلاب کابل برضد اشغال انگلیسی

... همدین اثنا جماعه، غازیان کمر همت را بسته و آیهء کریمهء «
والله يحب الذین یقاتلون فی سبیله صفاً کانهم بیان مرصوص» را ورد
زبان ساخته برخانه، الکسندر برنس که در میان شهر بود تاختند
واموالش را بغارت برده خودش را که به جهت متواری شدن فراری
گردیده بود گرفته به تیغ بیدریغ پاره پاره ساختند و خانه اش را بغارت
داده پس ازان آتش زده بعد بتاراج خزانهء دولتی که در جنب خانهء

الکسندر برنس و تحویل جانشین فرنگی بود پرداختند و بطرفه العینی آنرا نیز خوان یغما ساخته فقراء و غربا از حصول علم استظهار افراختند و خوانین درست آئین متفقه مذکوره که عبارت از عبدالله خان اچکزائی و امین الله خان لوگری و سردار عبدالسلام خان بامیزائی و سردار سکندر خان بامیزائی و غیره در ثانی به این خیال افتادند که کار سترگ چنین را که پیشه ساختیم البته بیوجود پادشاه صورت استحکام ندارد پس به اتفاق به پادشاهی محمد زمان خان اذعان کردند و بنا بر تاکید مواعید به تخالیف شدیدہ تمسک جستند ...

فیض محمد :

میرزا فیض محمد خان غوری نژاد از منشیان و نویسنده گان دوره امیر حبیب الله خان است که بفرمان امیر به نوشتن تاریخ افغانستان در سه جلد آغاز کرد. این تاریخ بنام سراج التواریخ به تصحیح خود امیر و مولوی عبدالروف خان و منشی عبداللطیف خان رسیده بعداً چاپ میشد و دو جلد اول و دوم که باحث وقایع تاریخی دولت ابدالی افغانستان و دوره حکومت محمدزائی است در کابل طبع و دریک وقایع منشتر گردید. جلد سوم حاوی تاریخ عهد امیر عبدالرحمن خان از جلوس او تا سال ۱۳۱۴ قمری یعنی پنجسال به ختم پادشاهی امیر مانده در مطبعه ماشینخانه کابل به طبع رسیده بود که از طرف دولت به کدام علت نامعلومی امر تعطیل داده شده ، معهدا مجلدات آن از طرف اشخاص باذوق بدست آورده شد که تا امروز در کتابخانه های اشخاص موجود

است ازین بعد میرزا فیض محمد مایوساً از کار فروماند ولهذا نه اینکه جلد سوم ناقم ماند جلد چهارم که بایستی مشتمل بود بر تاریخ دوره سلطنت خود امیر حبیب الله خان طبع و نشر میگردد نیز از قوه به فعل نیامد و افغانستان عجالاً از یک ذخیره مهم تاریخی محروم گردید. در هر حال جلد اول و دوم و جلد ناقم سوم سراج التواریخ تالیف میرزا فیض محمد با معایبی که در اسلوب نگارش تاریخی دارد قوریه بزرگی برای تاریخ نویسی آینده افغانستان راجع بدوره محمدزائی محسوب ولهذا قیمت دار است چونکه او در تدوین و تالیف این تاریخ علاوه به اسناد و مدارک کتبی از اقوال و چشم دید مردم ثقه نیز استفاده های شایانی نموده است میرزا فیض محمد بالاخره در اغتشاش دوره سقوی در سال ۱۳۰۸ شمسی کشته شد.

مطبوعات

عهد امیرشیرعلیخان

برای نخستین بار در عهد امیرشیرعلیخان مطابع سنگی در افغانستان وارد، و در شهر کابل دایر شد که یکی از آنها بنام مطبعه، (مصطفاوی) و دیگری بنام (شمس النهار) موسوم بود و بعید نیست مطابع دیگری نیز وجود داشت که عجالتاً اسماء آنها را نمیدانیم در هر حال در مطابع مذکور تا جائیکه اطلاع داریم آثار ذیل طبع و نشر گردیده است:

اول - مجموعه، حاوی يك مقدمه، طولانی از طرف عبدالقادر و وقایع جنگ روس و عثمانی ترجمه از تایمز آف لندن در (نود) صفحه بتاریخ دوم شعبان ۱۲۹۴ قمری بنام (وعظ نامه) .

دوم - اصول وقواعد عسکری بانقشه ها و اشکال و افراد نظام در حال تمرین نظامی و مصطلحات عسکری که از انگلیسی درپشتو ترجمه شده بنام (وعظ) که افسرها برای عسکرها قرائت کند در (هفتادونه) صفحه طبع مطبعه، مصطفاوی به اهتمام میرزا محمد صادق.

سوم - شهاب ثاقب (نام رساله) که در رد وهابی ها نوشته شده و خود امیرشیرعلی خان هم شرحی درین رساله نگاشته .

چهارم - کتاب (ذخیره الملوك) مع شرح آن.

- پنجم - (کتاب) (فتاوی برهنه)

ششم - تکت های پوسته، کاغذ های رسمی و وثایق و شاید تعلیمات نامه های دیگر نظامی. از مطالعه و عطف نامه اولین چنین معلوم میشود که بنام (وعظ) «وغلط نامه» «مواعیظ» وقایع داخله و خارجه در مطابع مذکور طبع و برای اطلاع عامه نشر مییافته است:

روزنامه شمس النهار :

روزنامه شمس النهار اولین روزنامه افغانستان است که در عهد امیر شیرعلیخان از سال ۱۲۹۰ قمری ماه يك و دو بار در شانزده صفحه محتوی مقالات اجتماعی و اخبار داخلی و خارجی به نگارنده گی قاضی عبدالقادر پشاور در مطبعه شمس النهار به اهتمام میرزا عبدالعلی دربالاحصار کابل طبع و نشر میشد این روزنامه اولین روزنه ایست که از جهان خارج بروی افغانستان کشوده شد و بالطبع در تنویر اذهان مردم عامل مهم و عمده بوده است، شمس النهار چند سالی به نشر خود دوام داده توانسته است.

عبدالقادر :

قاضی عبدالقادر پشاور از مردم یوسف زائی پشاور و دارای السنه فارسی (پشتو) اردو و انگلیسی، صاحب ذوق شعری در دربار امیر شیرعلیخان بحیث مصاحب پادشاه و در عین حال منشی

عسکری و سرکرده، فابریکه های حری و هم نویسنده، اکثر مقالات و وعظ نامه های عسکری و مدیر روزنامه، شمس النهار بود این شخص در تحولات ادبی و عسکری آنروزه افغانستان موثر و هم مرد پر اسراری بوده است، قاضی کلمات انگلیسی را به تقلید هندوستان برای بار اول داخل زبان فارسی و پشتوی افغانستان نمود، قاضی بعد از مرگ امیر شیرعلیخان تا ورود امیر عبدالرحمن خان به افغانستان در کابل بود ولی بعد ها مردم کابل بر علیه او نسبت به نطقی که بطرفداری امیر عبدالرحمن خان در جامع نموده بود، شوریدند و قاضی بطور حیرت انگیزی از کابل فرار کرد که تا امروز مفقود الخیر است.

عهد امیر عبدالرحمن خان

در دوره امیر عبدالرحمن خان به اساس عهد امیر شیرعلی خان مطابع سنگی در کابل زیاد شد ولی دیگر نشرات جدیده و روزنامه بعمل نیامد. مشهورترین کتبی که درین دوره در مطابع سنگی کابل بنامهای مطبعه، سرکاری، مطبعه، ماشینخانه، و مطبعه، کابل و اغلباً به اهتمام منشی عبدالرزاق و سارجن میجر محمدعظیم بطبع رسیده اینها است:

اول - «آئینه جهان نما» (منتخبات کلیله و دمنه)

دوم - «نصایح نامه» (گفتار خود امیر)

سوم - «دیوان اشعار» عایشه درانی

چهارم - رساله امراض اطفال

پنجم - کتاب مساحت

- ششم - کتاب «ترغیب بالجهاد» تالیف علمای کابل بغرض حفظ روح سلحشوری و دفاع از وطن.
- هفتم - مبادی کیمیا
- هشتم - اوراق صکوک و وثایق و فرامین و اشتهارات و غیره.

عهد امیرحبیب الله خان

در این دوره مطابع تیپوگرافی در کابل زیاد و زینگو گرافی وارد شد، عمده ترین انتشارات این مطابع - بعلاوه، وثایق، مکاتیب رسمی و فرامین و تکت پسته، دستور العمل ها و امثال آن - کتاب سراج التواریخ فیض محمد خان و سراج الاخبار محمود طرزی و مؤلفات و تراجم محمود طرزی.

سراج الاخبار :

روزنامه ۱۵ روزه سراج الاخبار به نویسنده گی محمود طرزی از سال ۱۲۹۰ شمسی آغاز به نشر کرده هشت سال دوام نمود این روزنامه مصوردرشانزده صفحه به مطبعهء حروفی کابل طبع میگردد. سراج الاخبار در اذهان مردم تحول و انقلاب اجتماعی و سیاسی تولید، و یا اگر بود تقویه و تسریع نمود، سراج الاخبار از علوم و ادب و اخبار و سیاست باروش معین و البته باروحیه مداهنه و محافظه کاری که متقاضی هراس از استبداد و بیقانونی است بحث مینمورد، و در آخرین سال سقوط خود (۱۲۹۷) شمسی / روزنامهء «سراج الاطفال» را که مسلك آن از نامش

پیدا است در چهار صفحه تولید نمود، که بعد از چند ماهی با سراج الاخبار بکجا سقوط نمود، جایشان را بروزنامه های (امان افغان) و (ارشادالنسوان) (اولین روزنامه زنان در افغانستان) گذاشتند.

مؤلفات و تراجم مطبوعه محمود طرزی :

آثار مؤثر نظم و نشر، تالیف و ترجمه محمود طرزی که در دوره نگارنده گی سراج الاخبار او در مطابع حروفی کابل طبع و نشر گردیده، زمینه تجدد ادبی را در افغانستان تهیه و بقرار ذیل است:

- (۱) جغرافیای منظوم افغانستان (۲) از هر دهن سخنی و از هر چمن سمنی (۳) پراگنده (۴) روضهء حکم (۵) سیاحت در سه قطعهء روی زمین (۶) علم و اسلامیت (۷) آیا چه باید کرد (۸) ادب در فن (۹) توحید (۱۰) جغرافیای عمومی (۱۱) سیاحت دور زمین (ترجمه)
- (۱۲) سیاحت در جو هوا (ترجمه) (۱۳) جزیره پنهان (ترجمه) (۱۴) سیاحت در زیر بحر (ترجمه) (۱۵) جنگ روسی و ژاپان پنج جلد (ترجمه)

نمونه نثر نویسی در دورهء محمدزائی

اسلوب نثر نویسی در دورهء امیر دوست محمد خان از تعزیه نامهء ذیل معلوم میشود که نویسنده غزنی در مرگ وزیر اکبر خان غازی برای برادرش غلام حیدر خان حاکم غزنی نوشته و سواد آن در شمارهء جوزای (۱۳۱۹) شمسی (مجلهء کابل) درج است :

ایزد متعال و خدای لایزال جلت عظمته که بارگاهء عز و جلالش منزّه

فنا مقدس اوسمت زوال است ذات برتری صفات حیدری سمات جناب بنده گان عالی سردار صاحب نامدار و آرامدار دوی العز والاقتدار سردار روحی قدارا که قطب آسمان صبر و ثبات است مظهر آثار خیرات و مبرات داشته باشارات بشارات کلمات:

و بشر الذین آمنوا اذا اصابتهم مصیبة قالوا ان الله وانا الیه راجعون علیهم صلواة ورحمته من ربهم واولیک هم المهتدون - مسترجع و متبشر وارد، بحرمت محمد خیر البشر و آله اطهر و ائمه اثنا عشر. بعد از ترسیم مراسم شعر گواری و تقدیم رسوم بیقراری و جانکاهی فدویان طرق دوستخواهی بر صفحه صحیفه، تعزیه، مینگرد: از قضیه نامرضیه و واقعه، هایلده، جانسوز قدوة المجاهدین فی سبیل الله و عمدة المتوکلین فی الامور علی الله الاکبر الاکبر الوزراء و وزیر صاحب ملایک مصاحب شرف الله بلقائه جگرهای خون و چشم هامانند رود جیحون از خونابه مشحون و از سیاری وحشت هوشهای زایل و از کثرت حیرت و حسرت حس ها باطل، و به فحوای آیه کریمه: «لیضیق صدری ولا ینطق لسانی» درین مهم نازل الله کبر این چه هنگام است و هنگامه که ناموس اکبر با پرده گیان افلاک ازینغم به فزع اکبر و خواتین عصمت پروریده خطه، خاک درین ماتم بشور و شر، البته اهل اسلام و دین چرا حزین و غمگین نباشند که درسد سداد دین و دولت رخنه پدید گردیده مشرکین لعین که دشمن خدا و رسولند نیز درین ماتم بشر و شورند قضای الهی را هیچ چاره نیست.

(گربدی قابض ارواح بفرمان حقیق

دادمی جان عزیزم عوض جان وزیر

هرچند وفات وزیر صاحب معظم الیه اعظم المصایب است بازهم استرضا و خوشنودی خالق اکبر اعظم المطالب بنا بران است که به قضای الهی راضی بوده از سر اخلاص فاتحه، مغفرت بر روح پرفتوح آنسزا وار قرب رحمت ایزدی خوانده میشود. الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر والله الحمد، زیاده چه، مصدع شود. باقی آن عالیجاه الی یوم القیام مقام آن والامقام باد.

اسلوب نثر نویسی دردورهء امیر شیرعلیخان و روزنامه شمس النهار:

نقل يك فرمان امير

(عبارت مهریادشاه)

(ابوالفتح معین الدین امیر شیرعلی خان بهادر سنه ۱۲۸۹)

فرمان همایون والا شد آنکه چون پیوسته منظور نظر مهر مظهر و مکنون خاطر خطیر مرحمت گستر پرورش و تربیت جمیع خدمتگاران صادق و دلخواهان موافق بوده و میباشد. خاصه اشخاصیکه در چهار شوق دولتخواهی و جانفشانی نقد اخلاص خود را به محک امتحان و اعتبار رسانیده و از عقیدت و صداقت چو بشرا در دارالضرب جان نثاری کامل عیار ساخته اند باید به منبعی از مناصب جلیهء سلطانی سرفراز شوند، مصداق این مقال حال صداقت اشمال عالیجاه عمده الاعاظم والاعیان زبده الافاخم والارکان عصمته الله خان طایفهء غلجائی قوم جبارخیل

است که درجاده صداقت کشی و عقیدت اندیشی مردانه قیام و اقدام داشته لهذا نظریه حسن رای زرین و فکرت متین عالیجاه موصوف را به منصب جلیه (حشمته الملکی سرفراز فرمودیم که معنی این منصب میمون بزبان صلابت ضیان افغانی (لومین غورو) مذکور میشود ، اعلی و اوانی ایندولت خدا داد و اصاغراکابر این مملکت قوی بنیاد عالیجاه معزی الیه راحشمت الملك یعنی لومین غور دانسته درعهد شناشد تحریر فی شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۹۰)

نقل يك خبر داخلی از روزنامهء شمس النهار (ترقی مدارج درافغانستان)

(قدیمان خود را برافزای قدر

که هر گز نه بینی زپرور ده غنرا)

(چونکه از عرصهء دراز منظور نظر کیمیا اثر بنده گان اشراف
امیر صاحب بهادر خلالله ملکه چنان بود که اشخاصی که از قدیم معروف
خدمات بوده در انجام امور ماموره خود کوتاهی نورزیدند و پیرامون
آبیاری شجرینی ثمر غداری نگردیده علی الدوام سررشتهء اخلاص را
از دست ندادند ترقی اوشان به مناصب جلیله کرده شود، و نیز چونکه
الحال نظم و نسق مملکت به نسبت سابق زیاد گردیده ترقی و رفاهیت
و امنیت رعایا بظهور رسد، بنا بر ظهور خیال مبارک بتاریخ ۲۵ رمضان
المبارک یوم دوشنبه ۱۲۹۰ ترقی اشخاص ذیل به مناصب رفیعه بظهور
رسید ...)

اسلوب نشر نویسی جدید در عهد امیر حبیب الله خان و مکتب

محمود طرزی و سراج الاخبار به نقل از شمارهء اول سال هفتم روزنامهء

سراج الاخبار ازین قرار است: (محمود طرزی مینویسد)

اتهامات

(بعنی در افراطم کوشیده مرا شیطان فساد پیشه، فتنه انگیز، جنگ پسند و امن نا پسند دشمن دوستان و دوست دشمنانم می پندارند! از همه بدتر اینکه مرا در هر پانزده روز یکبار در هر محفل، در هر مجلس می بینند و سخن مرا می شنوند، موجودیت وهستی مرا عیناً مشاهده میکنند باز هم مرا بخانه نشینی و گوشه گیری و ناموجودی و غیر حاضری متهم میسازند از آنهم بدتر که برای آنهم بسی نیرنگها و حیلها و دسیسه ها حتی العیاذ بالله تا بدرجه، خیانت چیزها در تصور و اندیشه خود ها قرار داده بگونه گونه سنکهای اهانت و تهمت و نوع نوع تهدیدات و تخویفات پردهشت هدفم میسازند! گاهی بانگهای مرا به بانك «شتریه» تطبیق دادن بعض کلیله دمنه خوانان که از احوال جهان تنها همان گونه سیاستها را آموخته و پسندیده اند از قوه بفعل آوردن آنرا به چهار چشم انتظار نگران میباشند! بعض در تفریطم کوشیده، مرا به خوشامد گوئی و تملق جوئی مداح ناحقگوی و حق پوشی متهم نموده میگویند اخبار آنست که آزاد باشد و هر چیزی را آزادانه گوید از مظالم رشوت ها، ناحق ها، غدرها، غبن ها، خرابی ها، ویرانی ها احتیاج ها ضروریها و چها و چها بحث کند عیب ها و بدیها را آشکار وی پروا گوید و آفتابی سازد تا معنی اخبار را در برگیرد و هر کس به عیب خود دانسته به اصلاحات کوشش ورزند.

خوش نویسان

عبدالرحمن :

میرزا عبدالرحمن کابلی متوفی در سال ۱۳۰۲ هجری از خطاطان مشهور افغانستان و نمونه، خطوط نیمه قلم و سیه مشق او در شماره دهم سال ششم مجله کابل چاپ شده است

صفر علی :

صفر علی از خوش نویسان عهد امیر شیر علی خان و در دربار شاهی سمت استادی اغلب خوش نویسان وقت را داشت.

تاج محمد:

تاج محمد پسر ذکریا خان از خوش نویسان خاندان محمد زائی مخصوصاً در خط نستعلیق بود، نمونه، خط او در سالنامه کابل مورخه در سال ۱۳۱۳ شمسی چاپ شده.

حسینی:

میر حسین حسینی متوفی در سال ۱۳۰۹ قمری از خطاطان مشهور کابل و معاصر امیر عبدالرحمن خان است که خط را در نزد صفر علی فرا گرفته.

سید عطا محمد شاه :

سید اصلاً کندهاری و از خوش نویسان معروف دورهء امیر عبدالرحمن خان و امیر حبیب الله خان است که قطعات قلمی او بکثرت وجود دارد و فوت سید در سال ۱۳۴۷ قمری واقع شد.

میرزا محمد یعقوب :

میرزا از مردم کابلی و از خطاطان و میناتور سازان مشهور دورهء امیر حبیب الله خان است که نمونهء قلم او در سالنامهء کابل سال (۱۳۱۳) شمسی چاپ شده.

عبدالعظیم :

ملا عبدالعظیم پغمانی یکی از خوشنویسان دورهء امیر عبدالرحمن خان است که در آن دورهء دیده از دنیا فروست.

غلام حسین :

خلیفه غلام حسین جزء مامورین امیر حبیب الله خان در کابل و یکی از خطاطان قابل آندوره است که کتب و رساله های چندی بقلم خفی و زیبای خودش در نستعلیق نوشته است.

فتیر احمد:

حاجی میر احمد کابلی از اساتید خطاطان کابل در دوره امیر عبدالرحمن خان بود تلامیذ بسیاری درین رشته پرورش داده است.

شیر احمد :

شیر احمد ابن حاجی میر احمد خطاط متوفی در سال ۱۲۹۶ شمسی شاگرد پدر بوده و نسخ خوشخط خوبی از خود بیادگار مانده است.

غلام صدیق :

خلیفه غلام صدیق کابلی از خطاطهای مشهور کابل است که سال ها در مطابع سنگی دوره امیر حبیب الله خان کار نموده و هم قطعات زیبایی از قلم او در دست است.

سید محمد :

میرزا سید محمد کابلی از منشیان امیر حبیب الله خان بوده در چابک نویسی ممتاز و در خط شکسته و نستعلیق ماهر بود و در دوره امانیه از دنیا گذشت.

حسام الدین :

حسام الدین کابلی از قریه چهار آسیاب و مامورین دربار امیر حبیب

الله خان و خطاط قابلی بوده نمونه خطش در شماره دهم ۱۳۱۵ شمسی
مجله کابل چاپ شده .

میر محمد حسین :

میر محمد حسین متوفی در سال ۱۳۰۹ شمسی از خطاطهای دوره
امیر حبیب الله خان و مسلط در اقسام خطوط بوده است.

محمد جعفر :

میرزا محمد جعفر قندهاری باشنده کابل متوفی در سال ۱۳۰۳
شمسی از خطاطهای عهد امیر حبیب الله خان و مدیر روزنامه افغان در
کابل در دوره امانیه بوده

محمد یونس :

محمد یونس کاکری از مامورین فابریکه کابل در عهد امیر حبیب
الله خان از خطاطهای آندوره بوده، خط ثلث را مخصوصاً با ناخن در
روی کاغذ زیبا مینوشت.

عبدالحمید :

صوفی عبدالحمید قندهاری یکی از فضلا و صنعت کاران مشهور و
ماهر و خطاط قابل دوره امیر حبیب الله خان است که تا امروز شهرت
فضیلت خودش را در افغانستان محافظه کرده است.

بعلاوه يك عده خوش نویسان دیگری درین دوره گذشته اند که
عجالتاً شرح حال همه آنها در دست نیست از قبیل:
میرزا محمد عمرخان منشی در خط شکست (متوفی در سال ۱۳۱۳
شمسی در کابل) میرزا محمد عثمان خان محاسب در شکسته و نستعلیق
، میرزا عبدالرشید منشی در نستعلیق شکست، میرزا سید امیر غزنوی
(متوفی در سال ۱۳۱۴ شمسی) و امثالهم..

محمد یعقوب :

محمد یعقوب قندهاری از تلامذ مشهور سید عظامحمد شاه سابق
الذکر بوده که از پرکاری و کثرت نوشتن بصارت خودش را از دست داد.

محمد رضا :

شیخ محمد رضا کابلی يك تن از خطاطهای فاضل و صنعت کار
لایق و شاعر و منجم امیر حبیب الله خان بود که درین نزدیکی ها از دنیا
گذشت.

رسامها

معروفترین رسامهای افغانستان در دوره محمدزائی دو نفر است که آثار واسمای ایشان در دست و بقرار ذیل است:

محمد اعظم ابکم :

مشهورترین رسام دوره امیرشیرعلیخان است که تابلوی معروف او (سردار محمد امین خان والی قندهار و پسرش محمد اسمعیل خان را بادورغای سپاه منظم سردار درین تابلو رسم کرده) در صفحه ۱۲ شماره پنجم سال هشتم روزنامهء سراج الاخبار چاپ شده است.

غلام محمد :

پروفیسور غلام محمد خان رسام از مشاهیر رسامهای دوره محمدزائی در عهد امیر حبیب الله خان است که آثار متنوعی از او بیادگار مانده و این همان رسامی است که بعد ها (در دوره امانیه) در آلمان اكمال تحصیل و در افغانستان شاگردهای بسیار تربیت کرده است.

ادب پشتو در دورهء محمد زائی

ادب پشتو در اوائل دورهء محمدزائی در افغانستان بحالت ابتدائی بود اگر چه امثال میرزاحنان و صدیق آخند زاده و غیره شعراء پشتو وجود داشتند برای بار اول در دورهء امیرشیرعلیخان توجه دربارہء ادب پشتو بعمل آمد و قومانده ها واصطلاحات عسکری در زبان پشتو در آورده شد و هم بعضی تعلیم نامه های انگلیسی در پشتو ترجمه گردید القاب رسمی مامورین دولت و افسرهای اردو پشتو شد از قبیل لوی تول مختار صدراعظم لوی ملک (وزیرمالیه) لوی کنبیل (خزانہ دار کل) و امثالهم شعرائی هم در پشتو از قبیل دوست محمد کاکر و فیض محمد و غیره موجود بودند.

در دورهء امیر عبدالرحمن خان تنها ملا غلام جان لغمانی که مرد فاضل بود سوال و جواب و مکاتبات امیر عبدالرحمن خان و وایسرای هندوستان را در پشتو ترجمه و در سال ۱۳۰۳ قمری چاپ کرد خود امیر هم يك نصیحت نامهء سیاسی در پشتو را امر طبع و انتشار داد.

در عهد امیر حبیب الله خان بعضی اشعار پشتو در سراج الاخبار محمود طرزی منتشر میگردد و نویسندہ ها از قبیل مولوی غلام محی الدین متخلص به «افغان» و ملا محمد خان مشهور به «افغان نویس» و مولوی صالح محمد خان قندهاری و غیره در پشتو نظم و نثر مینوشتند

بعلاوه زبان پشتو درنصاب تعلیم مکتب حبیبیه کابل داخل وکتب درسی درپشتو تالیف گردید ازهمین وقت است که برای یک حرکت و جنبش ادبی پشتو درافغانستان زمینه آماده میشد.

نثر پشتو:

درهر حال نثر پشتو درین دوره با گذشته چندان فرقی نکرده ولی تحولات لفظی درآن راه یافته واسلوب منشی احمد جان که نسبتاً ساده وتازه وجاذب وشیرین تر بود درادب پشتوی ایندوره وارد وتاهنوز مستعمل است بعد ازسال ۱۳۰۰ قمری درولایات شرقی وسرحدی افغانستان هم توجه، درادب پشتو به عمل آمد، قاضی میر احمد شاه پشاورى گرامر ابتدائی خودش (وافیه) وقاضی خیرالله کتاب (خیراللغات) را درپشتو تالیف نمودند، آثارمشهور ومنشور پشتو درایندوره بقرار ذیل است:

تفسیر پسرمرادعلی، تفسیر بدرمنبر دوست محمد مقدمه ملوجزر غلام محمد، تاریخ افغانستان منشی احمدجان، تاریخ غزنوی، گنج پشتو، هفه دغه، دقصه خوانی گپ، بهارستان وشکرستان میراحمد شاه، سوال وجواب غلام رسول، گلشن اشعار سیدمحمد عمر، توبهالفوح محمد یوسف، وپشتو متلونه سیداحمد.

وامانظم پشتو درین دوره: شعرای پشتو که قبلاً اغلب اشعار عشقی وقصصی، ومذهبی میسرودند، دراین دوره بعلت جنگهای متعدد رسمی وملی وقبیلوی که بین ملت افغانستان ودولت انگلیس بعمل آمد

به هیجان آمده و بیشتر بسرودن اشعار رزمی و حماسی گرائیدند چنانکه در دوره مغل هندوستان و تجاوز آنها در افغانستان این روح رزمی در اشعار پشتو دمیده شده بود، رویهم رفته آثار مشهور و منظوم پشتو در دوره محمدزائی بقرار ذیل است:

منظومه، کوتوال، منظومه، نیمبولای احمد گل، لیلی و مجنون فتح خان، نیمبولا و تیمبولا موسی و گلکی، جنگنامه، حاتم طائی، شاهنامه، نعمت الله، الف لیلہ نعمت الله، شهزاد ممتاز، امیر حمزه ورقه و گلشاه، بهرام و گلندام، شیرویه ملا احمد، مدوجزر اسلام غلام احمد، سیرت نبوی عبدالمجید، منهاج العابدین حبیب الله، درالبیان رسول داد، بحر العلوم دوست محمد، اخلاق احمدی دوست محمد، تهذیب الواجبات عبدالباقی، انیس الواعظین احمد پجگی، مناقب صاحب سوات ولی محمد، روضۃ المجاهدین فیض محمد.

دو این اشعار: احمد کلاچی، شمس الفلک احمد دین رضوانی عبدالله احمد گن، محمد امان، نظر محمد کاکر، شیر محمد، نوروز سید کمال، مرزا حنان مشرقی و غیرهم، رویهم رفته شعراء و نویسندگان پشتو درین دوره اینها هستند:

پردل خان قندهاری شاعر، مهردل خان قندهاری شاعر، مرزا حنان قندهاری شاعر، صدیق آخند زاده قندهاری شاعر، بابا سید گل شاعر، سلیم زمینداوری شاعر، نورشالی شاعر، دوستم شاعر، میرافضل شاعر، امانت ملیار شاعر، شاه گل شاعر، طالب گل شاعر، پایاب شاعر، حمید گل شاعر، علیخان شاعر، عبدالغفار شاعر، بهرام شاعر،

گل محمد شاعر، برات شاعر، مجید شاه شاعر، میرعبدالله شاعر، عجم شاعر، میارجب احمد شاعر، سیداحمد شاعر، مجید شاعر، ارسلاشاعر، بادارشاعر، کریم شاعر، محمود شاعر، ظریف شاعر، غازی الدین شاعر، عبدالله شاعر، اکبرشاه شاعر، ناصر شاه شاعر، قاسم شاعر، یاسین شاعر، علیخان شاعر، مجیدکاگر شاعر، نورالدین پشاورى شاعر، رسول داد شاعر، نیازمحمد شاعر، باجورى شاعر، گوجرجندولى شاعر، محمدولى شاعر، حضرت علی اسماری شاعر، اکرام شاعر، لیونی محرجی شاعر، صفت چپرهای شاعر، امیر هزار چپرهای شاعر، خانمیر چپرهای شاعر، باره حنان چپرهای شاعر، خدای دوست چپرهای شاعر، گل محمد خوگیانی شاعر، بهره مند خوگیانی شاعر، درمحمد محاجی شاعر، عبدالزاهد اندری شاعر، مقصود مهمند شاعر، نوکل صافی شاعر، میرای افریدی شاعر، سید کمال کنری شاعر، میران قندهاری شاعر، کمال قندهاری شاعر، نوروزپشاورى شاعر، محمد دین پشاورى شاعر، ولی محمد سوايق شاعر، شیرمحمد قندهاری شاعر، عنوان الدین شاعر، نظرمحمد کاکر شاعر، غلام محمد پوپلزائی شاعر، شیداشاعر، محمدامان داوی شاعر، احمد گل مومند شاعر، عبدالباقی کاکر شاعر، عبدالله پوپلزائی شاعر، سعادت خان شاعر، اسدالله خان شاعر، اشرف شاعر، اکبرشاعر، احمد دین هشتنفری شاعر، نعمت الله پشاورى شاعر، سیدمحمد شاعر، غلام محمد ختك شاعر، امیرعلی شاعر، دوست محمد ختك.

مؤلف و نویسنده

منشی احمد جان نویسنده ، میراحمد رضوانی عالم وادیب ،
ملا احمدجان نویسنده و شاعر ، مولوی سیداحمد کوهاتی نویسنده مؤلف ،
میا احمد عالم و شاعر ، نعمان الدین احمد پشاوری مؤلف ، محمدرفیق
شمس الفلك عالم و شاعر ، مشیرالدین کاکاخیل مؤلف ، محمد یوسف
میا مترجم ، حبیب گل میا مؤلف ، وده ها فردیگر شاعر و نویسنده
و مؤلف.



تجدد ادبی

بعد از آنکه در سال ۱۳۳۷ قمری استقلال سیاسی افغانستان بواسطه جنگ سوم افغان و انگلیس تامین شد مملکت برای قبول تمدن جدید عالم، حاضر و مدارس و لیسه ها، فاکولته ها، جراید و مطبوعات، موسسات ادبی چون د پستو مرکه، انجمن ادبی پستو تولنه، انجمن تاریخ فاکولته ادبیات و غیره یکی پی دیگری در افغانستان و انجمن اصلاح افاغنه ادبی جرگی و بزم ادب در ولایات شرقی و سرحدی افغانستان بوجود آمده علم و ادب دنیای امروز ولو به پیمانہ خورد تری در زبانهای فارسی و پشتوی افغانستان داخل و روح جدیدی در ادبیات مملکت دمیده شد و دهها نفر شاعر، نویسنده، مولف و مترجم نوبه میان آمده و اینک ادبیات افغانستان را قبول و تحمل بحرانات ادبی رو به تکامل میبرند ولی تفصیل و تحریر این فصل جدید ادبیات مملکت و تعدد شعرا، و نویسندگان و ارباب هنر محتاج کتاب مستقلی است که در آینده مطالعه خواهید نمود انشا الله تعالی.

فهرست مآخذ

- ۱- یادداشت های خطی و شخصی مولف
 - ۲- کلکسیون هشت سالهء سراج الاخبار
 - ۳- کلکسیون های چندین سالهء کابل
 - ۴- مجموعهء شش سالهء مجله آریانا.
 - ۵- تاریخ ادبیات پشتو، تالیف آقای رشتین
 - ۶- دپشتنی میرمنی تالیف آقای بینوا
 - ۷- نسخه خطی اکبرنامهء حمید کشمیری
 - ۸- محاربهء کابل از طبع قاسم علی
 - ۹- نسخهء خطی جنگ نامه
 - ۱۰- دواوین شعرا نسخهء خطی و قلمی
 - ۱۱- جنگ های اشعار خطی
 - ۱۲- تاریخ های چاپی از قبیل سراج التواریخ، تاج التواریخ، تاریخ سلطانی، پادشاهان متاخر افغانستان، گلشن امارت، بحرالفوائد محمد یوسف.
 - ۱۳- دیوان اشعار حاجی محمد اسمعیل سیاه متخلص به گوزك. طبع هرات.
-
-

سایر مکتب نشر شده مرکز نشراتی آرش

- ۱- گوشهء از قتل های سیاسی در تاریخ افغانستان معاصر
- ۲- سوگواران گرسنه کابل
- ۳- نادرشاه چگونه به قتل رسید ؟
- ۴- دو چهره از امیر عبدالرحمن خان
- ۵- نقشی از سیمای نقاش بزرگ (غلام محمد میمنگی)
- ۶- کتاب افغانستان در مسیر تاریخ و اشتباهات "رشتیا"
- ۷- چشم در چند کتاب از دریچه قلم
- ۸- چرا کتاب افغانستان در مسیر تاریخ توقیف شد.
- ۹- در امتداد فصل دلتنگی (مجموعه اشعار س- رضا پورا)
- ۱۰- شورش عشق (گزیدهء غزلیات شیخ سعد الدین انصاری)
- ۱۱- در دیار غربت (مجموعهء اشعار)
- ۱۲- برنامهء محاسباتی کمپیوتر

ناشر : مرکز نشراتی آرش

کتابخانه آرش : ایستگاه شاهین تاون

یونیورسٹی رود - پشاور - Tel: 845134

حق چاپ محفوظ ناشر است

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**